۱۴۱۹۹

۷۸۴۱ ـن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب ریاض الدین (ترجمه کافی حلبی) جزو ۵

مؤلف حسینی (کمال الدین حسین اردستانی؟)

موضوع

شماره تفت ۸۸۰۴

ف

شماره ثبت کتاب

۷۸۱۵۸

۴۹۱۵

بازدید شد
۱۳۸۲

بسم الله الرحمن الرحیم نعم المولی و نعم النصیر

باب در کراهت توقیت در ظهور امام غایب و فتوای آن از جوامع اخبار

کتاب کافی کلینی مرحوم محمد بن یعقوب رازی که از جوامع اخبار شیعه است مشتمل بر پانصد و نه حدیث و در آن کتاب در چهار حدیث تصریح کرده که هر که وقتی معین برای ظهور امام غایب گوید دروغ گفته است و در یک حدیث تصریح کرده که هر که وقتی معین برای ظهور امام غایب گوید کافر شده است و در یک حدیث تصریح کرده که هر که وقتی معین برای ظهور امام غایب گوید ملعون است و در یک حدیث تصریح کرده که هر که وقتی معین برای ظهور امام غایب گوید ما اهل بیت را از دوستی خود بیرون کرده است و در یک حدیث تصریح کرده که هر که وقتی معین برای ظهور امام غایب گوید ما از او بیزاریم و در یک حدیث تصریح کرده که هر که وقتی معین برای ظهور امام غایب گوید ما اهل بیت را دروغگو شمرده است و در یک حدیث تصریح کرده که هر که وقتی معین برای ظهور امام غایب گوید ما اهل بیت را مسخره کرده است و در یک حدیث تصریح کرده که هر که وقتی معین برای ظهور امام غایب گوید ما اهل بیت را بی‌ادب شمرده است و در یک حدیث تصریح کرده که هر که وقتی معین برای ظهور امام غایب گوید ما اهل بیت را بی‌حرمت

شود و صاحب این امر باین امر میباشد بمنزله کسی که قاعد شده باشد در مکان او بلکه بمنزله کسیست که نشسته باشد تحت لوای او گفت گفت بعضی اصحاب ما بمنزله کسیست که شهادت یافته باشد با رسول الله صلی الله علیه و آله

الحدیث الثانی روایتست از ابی بصیر که گفتم مرا بابا عبد الله راه که جعلت فداک متی الفرج یعنی فرج و ظهور و خوشحالی ما کی خواهد شد گفت ای یا بصیر انت ممن یرید الدنیا من عرف هذا الامر فقد فرج عنه لانتظاره یعنی کسیکه این امر را شناخته باشد تحقیق که فرج شده از برای انتظار او یعنی فرج او نزدیک است پس منتظر باش تا فرج یابی خواه در دنیا خواه در آخرت

الحدیث الثالث روایتست از ابی بصیر که گفت سوال کردم از ابو عبد الله راه و من میشنیدم پس گفت مبدا کی من اوراک قائم میشوم گفت ای یا بصیر ما نشناخته ایم امام خود را گفت ای والله والله هو و تو آن امامی و تناول کرد حضرت دست او را و گفت والله ای یا بصیر فرج باکی نیست تا آنکه بناهای مجصص و جامع سقف خود و در ظل رواق قائم ما صلوات الله علیه رواق در رواق سقف است مقدم در بیت یعنی اگر امام خود را شناخته باشد باکی نیست اگر با او بنا نشاند در ظاهر چه موقف او کافی است در ظاهر و باطن البته

الحدیث الرابع روایتست از فضیل بن یسار که گفتم شنیدم ابا جعفر را که میگفت من مات ولیس له امام فیتته میته جاهلیة هر کسیکه بمیرد و در حالی که مر او را امامی نباشد از جانب حق پس مردن او مردن میته جاهلیه باشد و کسیکه بمیرد و او عارف باشد بامام خود ضرر نمیکند او را تقدم و تاخر این امر و کسیکه بمیرد و او عارف باشد مر امام خود را میباشد مثل کسیکه با قائم باشد در فسطاط او یعنی در خیمه او

الحدیث السادس روایتست از ابا جعفر که گفت مضر نمیکند کسی را که بمیرد منتظر امر ما بوده و آنکه فرود آید در وسط فسطاط مهدی یا در عسکر او

الحدیث السابع روایتست از عمر بن ابان کردی شنیدم ابا عبد الله را که میگفت بشتابید بسوی عدالت پیش از آنکه بسته شود و آن سدیست که الله تعالی میگوید یوم ندعو کل اناس بامامهم جنازه گذاشته میشود پس گفت فمن عرف امامه کان بمکان من یدعو به قائمه و فسطاطا المنتظر له کان بمنزلته

الحدیث الثامن در کسی که دعوی امامت کند و اهل آن نباشد و کسیکه منکر امامت او باشد یا بعضی از نشانهای کسیکه ثابت کند امامت را برای کسی که نباشد اهل آن و در بین دوازده حدیثست **الحدیث الاول** روایتست از سورة بن کلیب از ابا جعفر

کفت
که گفتم اورا قول الله عز و جل ویوم القیمة ترى الذين كذبوا على الله وجوههم مسودة روز قیامت
می بینی آنانرا که دروغ گفته باشند بر خدای تعالی روهای ایشان سیاه شده گفت بلی است گفتم
باشد من امام و امام نباشد گفت گفتم وان کان علویا اگرچه علوی باشد یعنی از نسل علی علیه السلام
وان کان علویا گفت گفتم وان کان من ولد علی بن ابی طالب گفت وان کان منصوص
می باید نه مخصوص **الحدیث الثانی** روایتست از فضیل از ابا عبد الله راه که گفت کسیکه دعوی امامت
کند و او اهل آن نباشد پس او کافر است بدلیل آیه اسود او وجه جنانکه گذشت و دیگر آنکه مفتری
بر خدا و رسول است پس کافر میشود بدلالت

الحدیث الثالث روایتست از حسین بن المختار از ابا عبد الله
که گفت گفتم او را جعلت فداک ویوم القیمة ترى الذين كذبوا على الله مراد کیست گفت
کسیست که زعم آن باشد که امام است و امام نباشد گفتم وان کان فاطمیا علویا گفت وان کان فاطمیا علویا

الحدیث الرابع روایتست از ابا عبد الله راه که می گفت سه کس اند که حق تعالی تکلم نمیکند با ایشان در روز قیامت و نزکیه نمیکند ایشانرا و مر ایشانرا است عذاب الیم یکی آنکه دعوی کرده باشد امامت را از جانب الله و جنان نباشد دوم آنکه انکار کرده باشد امامی را که از جانب خدا باشد سیوم آنکه زعم او آن باشد که این دو مر او را در اسلام نصیبی هست

الحدیث الخامس روایتست از ولید بن صبیح که گفت شنیدم ابا عبد الله راه که میگفت بدرستی که این امر را دعوی نکند غیر صاحبش الا بتراالله عزه مگر آنکه قطع کند دکوتاه نماید حق تعالی عز و جل او را

الحدیث السادس روایتست از ابا جعفر که گفت من اشرک مع امام امانته من عند الله من لیست امانته من الله کان مشرکا بالله کسیکه شریک گرداند با امامی که امانتش از جانب خدا نباشد کسی را که نباشد امانت او از نزد خدا مشرک باشد بحق جل و عز یا مشرک گردانده باشد

الحدیث السابع روایتست از محمد بن مسلم که گفت گفتم مر ابا عبد الله راه که مردی گفت آخر از ایده الی تر احضر نمیکند اگر نشناسد اول ایه را گفت لعن الله هذا البغضه و لا اعرفه و هل عرف الآخر الا بالاول لعنت کناد حق تعالی آنمرد را من دشمن دارم او را و نمیشناسم او را در دین و اگر ایه ناشناخته میشود آخر ایه الا بامامی که از جانب خدا باشد

الحدیث الثامن روایتست از ابن مسکان که سوال کردم شیخ

یعنی ابی عبدالله علیه السلام از ایشان صلوات الله علیهم گفت هر که انکار کند یکی را از احیا تحقیق که انکار کرده باشد اموات را

مراد از احیا و اموات این است که معرفت همه واجب است و لازم بر دون فرق من اولهم الی آخرهم سواء احیاء و اموتا

حدیث التاسع روایت است از محمد بن منصور که سوال کردم از ابی عبدالله علیه السلام و قول الله عزوجل و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آبائنا والله امرنا بها قل ان الله لا یامر بالفحشاء

اتقولون علی الله ما لا تعلمون یعنی مردمان هر که را بجای آورند فاحشه را و مرا می را میگویند که پدران ما این فاحشه را بجا آوردند و حق تعالی ما را امر کرده بآن بگوای محمد مرا ایشان را بدرستی که الله تعالی امر نمیکند بسیدی فحشا آیا میگوئید شما بر الله تعالی چیزی را که نمیدانید حضرت امام علیه السلام فرمود آیا دیده اصدی را که زنا کند باکره حق تعالی امر میکند بزنا و شرب خمر یا چیزی از این همه گفتم لا گفت میدانی چه چیز است این فاحشه که ایشان دعوی میکنند که حق تعالی امر کرده ما ایشان را بآن گفتم الله تعالی اعلم است و لی او گفت بدرستی که در حق ایشان جور است که دعوی کرده اند که الله تعالی امر کرده ایشان را بآن گفتم والله ایشان را بآن امر نکرده حق تعالی ایشان را بانجام کردن آن پس رد کرده حق تعالی از ایشان پس ای تعالی خبر داده که ایشان دروغ گفته اند بر دون آن از ایشان فاحشه امیدوار

حدیث العاشر روایت است از محمد بن منصور که گفت سوال کردم از عبد صالح یعنی امام موسی کاظم علیه السلام از قول الله عزوجل قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و گوای محمد این است که حرام کرده است پروردگار من فواحش و قبایح را آنچه ظاهر باشد و آنچه باطن گفت هر یک قرآن ظهری است و بطنی است پس جمیع آنچه تکلم کرده قرآن از آنچه ایجاد جور است و جمیع آنچه تحلیل کرده الله تعالی در کتاب خود از ظاهر و باطن آنچه ایجاد حق است

حدیث الحادی عشر روایت است از جابر که گفت سوال کردم از ابا جعفر علیه السلام از قول الله عزوجل و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب الله

از جمله مردمان است کسی که اتخاذ میکند انداد را یعنی اضداد من دون الله دوست میدارند ایشان را مانند دوست داشتن حضرت فرمود ایشان والله اولیاء فلان و فلان اند که اتخاذ کرده اند ایشان را

حدیث الثانی عشر روایت است از محمد بن مسلم که گفت شنیدم ابا جعفر علیه السلام را که میگفت هر کس که تعدی کند خدا بجهاد و تعدی کند در آنچه نفس او در حال که او امامی از جانب خدا نباشد پس اوهمه عبث باشد و غیر مقبول و او ضال متحیر باشد و الله تعالی شانه و عبث کننده اعمال او باشد و مثل او مثل شاتی است که گم شود از راعی خود و از قطیع خود پس تحیر و تردد نماید تمام روز در وقت در آمدن پس چون شب در آید بغلت خود به بیند قطیعی را بدون راعی آن پس میل کند بجانب آن

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

وراوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرا منهم کما تبرؤا منا کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم وما هم بخارجین من النار یعنی ای محمد ای مخاطب جاهل از علم چون دیدند آن وقت که ایشان به بینند عذاب خدا را خواهند دانست بدرستی که قوة و قدرت هر خدا از جمیع و بدرستی که الله تعالی شدید العذاب است آن وقت تبرا کنند جماعتی که تابع شده اند از جماعتی که متبوع گشته اند و به بینند عذاب را منقطع و منقطع شود بسبب ایشان جمیع اسباب و نگویند جماعتی که تابع شده بودند اگر ما را گرفتی دوباره دعوی در رجوعی باشد بدنیا پس تبرا میکنیم از ایشان که متبوع ما بودند همچنانکه تبرا کردند ایشان از ما همچنین مینماید حق تعالی اعمال ایشان را حسرتها بر ایشان و نباشند ایشان خارج از آتش و فرخ پس گفت ابو جعفر علیه السلام والله ای جابر اینه جور زنده و اشیاع ایشان که حال ایشان در آخرت بر تابع از متبوع باشد و برعکس

حدیث الثالث روایت است از ابا بعفور که گفت شنیدم ابا عبدالله علیه السلام را که میگفت کسی که نظر نکند حق تعالی بسوی ایشان در روز قیامت و تذکیه و تطهیر ایشان نماید و مر ایشان را عذاب الیم در دناک باشد بغایت اول کسی که دعوی امامتی کرده باشد که از آن خدا نبوده باشد او را دوم کسی که انکار نموده باشد امامت امامی را که از جانب خدا و رسول او باشد سیوم کسی که زعمش آن باشد که ایشان دو کس را نصیبی و بهره در اسلام باشد

باب ۵ در بیان کسی که تعدی کرده خدا را بغیر امامی که از خدا باشد علیه السلام و در بیان صحت

حدیث الاول روایت است از ابا بصیر از ابا الحسن علیه السلام در قول الله عزوجل و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله کیست گمراه تر از کسی که تابع شده باشد هوای خود را بدون هدایتی از جانب الله تعالی گفت یعنی کسیکه اتخاذ کرده باشد دین خود را برای خود بدون امامی از ائمه هدی علیهم السلام که تابع شده باشد و حجت را

حدیث الثانی روایت است از محمد بن مسلم که گفت شنیدم ابا جعفر را که میگفت هر کس که تعدی کند خدا را بجهاد و تعدی کند در آنچه نفس او در حالی که او امامی از جانب خدا نباشد پس اوهمه عبث باشد و غیر مقبول و او ضال متحیر باشد و الله تعالی شانه و عبث کننده اعمال او باشد و مثل او مثل شاتی است که گم شود از راعی خود و از قطیع خود پس تحیر و تردد نماید تمام روز در وقت در آمدن پس چون شب در آید بغلت خود به بیند قطیعی را بدون راعی آن پس میل کند بجانب آن

ومعذور شود بآن و بمیتة نماید در آن شب یا یکی از آن قطیعه در رقبه ایشان که خوانده باشند پس چون روز شود
و آن راعی برانه گله خود را آن شبانه راعی کند و بانگله نرود و بهم نرسد و نیافتد در طلب راعی خود متحیر
بوده برای گوسفند خود پس چون به بیند گله و دیگر راعی خود میل نماید بسوی آن و نیافتد راه و رنج بسیار کشد تا گاه
صیحه و آواز آن راعی بگوش او رسد که ملتفت شود براعی خود و قطیع خود پس آن راعی گمراه بوده از راعی و قطیع خود
و باز هجوم و ترد کند و غریو و تحیر کشد تا آنکه بیاراعی خود برسد و راعی او را نوازش کند بر او بعطوفی پس
همچنین است حال بنده تا گاه که از آن راه بیند و متابع حیوة از آن غنیمت شمارد و بکل آن پردازد همچنین است حال
ای محمد کسیکه صبح نماید از این امت که او را امامی نباشد از جانب خدای عزوجل ظاهر عادل بوده صبح کرده
باشد گمراه و حیران شده و اگر بمیرد بر این حالت مرده باشد میتة کفر و نفاق و ضلالت و ای محمد بدرستیکه
ائمه جور و اتباع ایشان هر آینه معزولند از دین الله تحقیق که ضال و مضل باشند پس اعمالی که بعیر می آورند
کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید یعنی
مانند خاکستری باشد که باد سخت در اثنای روز عاصف تند بدو که قادر نباشند از آنچه کسب نموده باشند
بر چیزی آنست ضلال بعید از راه مستقیم سدید الحدیث الثالث روایت است از ابی بصیر که گفت گفتم مر ابا
عبد الله را که من اختلاط میکنم مردمان را پس بسیاری میشود تعجب من از اقوامی که تولا نمیکنند شما را و توثیق
دارند بفلان و فلان و ایشان را امانت مست و صدق و وفا مست و وجیهی که بشما توالی دارند این امانت و
صدق و وفا نیست با ایشان حضرت ابو عبد الله بر خواست و راست نشست و اقبال کرد بمن و گفت
و گفت لا دین لمن دان الله بولایة امام جایر لیس من الله عز و جل بریء لیست برای کسی که تدین ورزد خدا را
بولایة امام جایری که نباشد از جانب الله تعالی و عقیبی نیست بر کسی که تدین کند بولایة امام عادل از جانب
الله کفر دین نیست برای انکه قاعد و عقیبی نیست بر مجاهد گفت نعم لا دین لا ولیک و لا عتب
علی هو لاء پس گفت آیا نمیشنوی مر قول حق تعالی را الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات
الی النور الآیة تعالی ولی و محب کسی است که ایمان آورده باشد بخدا و بحجج او پس میکند ایشان را از ظلمات
بسوی نور گفت یعنی از ظلمات دنوب بنور توبه و معرفة برای ولایت ایشان هر عمل امام عادل را از جانب الله تعالی

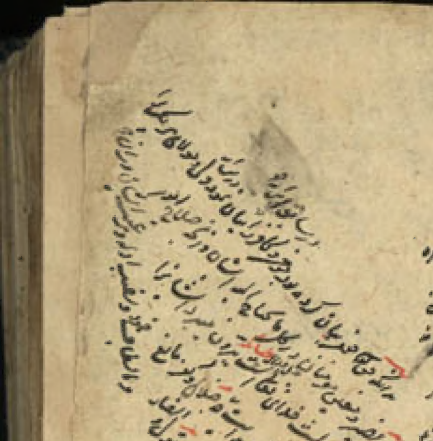

وکفته والذین کفروا اولیاهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی کافر شده
باشند اولیاء ایشان طاغوت باشند اخراج میکنند ایشان را اولیاء ایشان از نور بجانب ظلمات یعنی
آنطائفه که بوده اند بر نور اسلام پس چون تو تا گوئی مر امام جایر را که از جانب الله بنده و خارج شده
بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بظلمات کفر پس واجب کرده اند حق تعالی نار را برای ایشان بکفار
فاولیک اصحاب النار هم فیها خالدون الحدیث الرابع روایت است از ابو جعفر
که گفت گفته است حق تعالی در وحی خود که هر آینه عذاب میکنم البته هر رعیتی که باشد در اسلام تدین بولایت هر
امامی جایری کرده باشد که از جانب خدا نباشد و اگرچه بوده باشد کردار آن رعیت در اعمال خود بر ذره نقیه و هر آینه
عفو میکنم از هر رعیتی که در اسلام تدین بولایة هر امام عادلی کرده باشد که از جانب الله باشد و اگرچه آن
رعیت در اعمال خود ظالم و مسیئه باشد ظاهر حدیث دال است بر انکه عالم نفس خود بوده باشد در حق الله نه در
حق الناس که از اینها مطالبه خواهد شد بمقتضای عدالت عادل حقیقی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره الحدیث الخامس روایت است از ابن سنان از ابا عبد الله که گفت هر بنده که
حق تعالی استحیا نکند از انکه عذاب کند امتی را که تدین بامامی کنند که از جانب الله نباشد و اگرچه در اعمال خود
بر ذره نقیه باشند و هر آینه حق تعالی حیا میورزد از انکه عذاب کند امتی را که تدین ورزیده باشند بامامی که
از جانب الله تعالی بوده باشد و اگرچه در اعمال خود ظالمه مسیئه باشند باب ۶ در کسیکه مرده
باشد و او را امام از اینه هدی نباشد و این از اینها اول است و در این چهار حدیث الحدیث الاول روایت است
از فضیل بن یسار که گفت اشاره کرد بسخن ابو عبد الله علیه السلام بکروزی و گفت که گفت رسول الله من مات و لیس
له امام فیتة میتة جاهلیة کسیکه بمیرد و نباشد برای او امامی پس مردنش مردن جاهلیت باشد گفتم گفته است
این را رسول الله گفت ای والله بتحقیق که گفته است پس راگفتم پس هر که مرده باشد و نبوده
باشد برای او امام پس میتة او میتة جاهلیت باشد قال نعم الحدیث الثانی روایت است از ابو
بصیر که گفت سوال کردم ابا عبد الله را از قول رسول الله من مات و لیس له امام فیتة میتة جاهلیة
گفم الیتة کو است گفت میتة ضلالت است پس فرق بین میان کو و ضلالت چه ضلالت بعد از راه یافتن
است و بجز اینها راه نداریم کسوده از راه ابدا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
علیهم و لا الضالین

علیهم و لا الضالین گفتم تو کسیکه بمیرد امروز و او را امام نباشد میتنه جاهلیه است قال نعم **الحدیث الثانی**
روایت است از حارث بن المغیره که گفت گفتم مر ابی عبدالله را که گفته است رسول الله من مات
لا یعرف امامه مات میتة جاهلیة گفت آری گفتم جاهلیت جهلاء یا جاهلیتی که نشناسد امام خود را
گفت جاهلیت کفر و نفاق و ضلال یعنی جامع شش مهلکه دین **الحدیث الرابع** روایت است از مفضل بن
عمر که گفت گفت ابو عبدالله نا کسی که تمیز نکند میان سماع از صادق الزام کند حق تعالی او را السنه لسوی
عیسی و مشقت و کسیکه دعوی نماید سماع را از غیر باب آن ان باب که فرج کرده از الله تعالی پس او مشرک
باشد و آن باب مامون مفتوح است بر سر الله تعالی مکنون که مصون و محزون است از اسماع و عیون لا الله
الا هو العقول و الاذهان که او امام العقول فتدبر **باب** و الحمد لله کما هو اهله و صلی الله علی محمد و آله
باشد حق را از اهل البیت و کسی که منکر آن باشد و در این چهار حدیث است **الحدیث الاول** روایت است از سفیان
بن جعفر که گفت شنیدم رضا را که میگفت بدرستی که علی بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب
و اموالها و پسران او از اهل بیت اند بعد ازان گفت کسیکه شناخته باشد این امر را از اولاد علیا و فاطمه
نیسا باشند مردمان دیگر **الحدیث الثانی** روایت است از احمد بن عمر حلال که گفت گفتم مر ابا الحسن را که چیز
ده مرا از کسی که معاند کند با تو و نشناخته باشد حق ترا از اولاد فاطمه او و سایر مردمان برابر باشند
در عقاب گفت علی بن الحسین میگفت ریشان است و ضعف عقاب و عذاب **الحدیث الثالث**
روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبدالله که گفتم مر ابا عبدالله را منکران این امر از بنی هاشم و غیرهم برابرند
گفت منکر کو جاحد بکو از ایشان و غیر ایشان هر جحد انکار علم است ابو الحسن گفت من در این باب
بفکر افتادم و متفکر شدم پس منکر کردیم قول الله عز و جل را در اخوه یوسف فعرفهم و هم له منکرون
یوسف شناخت ایشان را و ایشان او را منکر بودند نمیدانستند و نگفته اند که او برادر ایشان یوسف است و نبود
و چهل سال در میان ایشان و او فرقت واقع شده بود یوسف شناخت ایشان را و ایشان یوسف را
از بعد فرقت و عظیم بکث نتوانستند شناخت خدا منکر گفته است ترا **الحدیث الرابع** روایت است از ابن ابی نجران
که گفت گفتم مر رضا را که جاحد از شما و از غیر شما برابر اند گفت الجاحد مثاله دنبان و المحسن له حسنان

علیهم و لا الضالین گفتم تو کسیکه بمیرد امروز و او را امام نباشد میتنه جاهلیه است قال نعم **الحدیث الثانی**
روایت است از حارث بن المغیره که گفت گفتم مر ابی عبدالله را که گفته است رسول الله من مات
لا یعرف امام مات میتة جاهلیة گفت آری گفتم جاهلیت جهلاء یا جاهلیتی که نشناسد امام خود را
گفت جاهلیت کفر و نفاق و ضلال یعنی جامع شش مهلکه دین **الحدیث الرابع** روایت است از مفضل بن
عمر که گفت گفت ابو عبدالله تا کسی که تمیز نکند میان سماع از صادق الزام کند حق تعالی او را السنه لسوی
عیسی و مشقت و کسیکه دعوی نماید سماع را از غیر باب آن ان باب که فرج کرده از الله تعالی پس او مشرک
باشد و آن باب مامون مفتوح است بر سر الله تعالی مکنون که مصون و محزون است از اسماع و عیون لا الله
الا هو العقول و الاذهان که او امام العقول فتدبر **باب** و الحمد لله کما هو اهله و صلی الله علی محمد و آله
باشد حق را از اهل البیت و کسی که منکر آن باشد و در این چهار حدیث است **الحدیث الاول** روایت است از سفیان
بن جعفر که گفت شنیدم رضا را که میگفت بدرستی که علی بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب
و اموالها و پسران او از اهل بیت اند بعد ازان گفت کسیکه شناخته باشد این امر را از اولاد علیا و فاطمه
نیسا باشند مردمان دیگر **الحدیث الثانی** روایت است از احمد بن عمر حلال که گفت گفتم مر ابا الحسن را که چیز
ده مرا از کسی که معاند کند با تو و نشناخته باشد حق ترا از اولاد فاطمه او و سایر مردمان برابر باشند
در عقاب گفت علی بن الحسین میگفت ریشان است و ضعف عقاب و عذاب **الحدیث الثالث**
روایت است از عبد الرحمن بن ابی عبدالله که گفتم مر ابا عبدالله را منکران این امر از بنی هاشم و غیرهم برابرند
گفت منکر کو جاحد بکو از ایشان و غیر ایشان هر جحد انکار علم است ابو الحسن گفت من در این باب
بفکر افتادم و متفکر شدم پس منکر کردیم قول الله عز و جل را در اخوه یوسف فعرفهم و هم له منکرون
یوسف شناخت ایشان را و ایشان او را منکر بودند نمیدانستند و نگفته اند که او برادر ایشان یوسف است و نبود
و چهل سال در میان ایشان و او فرقت واقع شده بود یوسف شناخت ایشان را و ایشان یوسف را
از بعد فرقت و عظیم بکث نتوانستند شناخت خدا منکر گفته است ترا **الحدیث الرابع** روایت است از ابن ابی نجران
که گفت گفتم مر رضا را که جاحد از شما و از غیر شما برابر اند گفت الجاحد مثاله دنبان و المحسن له حسنان

یعنی جاحد از ما مرا و دوست و محسن از ما مرا دو حسنه **باب** در چیزی که واجب است بر مردمان
نزد کشتن امام و در این سه حدیث است **الحدیث الاول** روایت است از یعقوب بن شعیب که گفت مر
ابا عبدالله را هر گاه حادث شود بر امام صدق مثل نبت جگر نزد کسی مردمان گفت بکجا بروند قول الله عز و جل فلولا
نفر من کل فرقة منهم طایفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون یعنی پس
چرا نشود که نفر کند و کسی نماید و طلب علم کند از هر فرقه از ایشان طایفه تا متفقه شوند در دین و انذار نمایند
نمایند قوم خود را بحدود و فرایض هر گاه برگردند بسوی ایشان شاید که ایشان حذر کنند از قبایح منهیات که انذار الله
در عذر انذار مادام که در طلب باشند و اینچنین است که در انتظار نواب ایشان باشند در عذر انذار تا انکه برگردند و رجوع نمایند
بسوی ایشان اصحاب ایشان و این آیه که دلیل آیة النفر میکویند و دلیل وجوب اجتهاد میدانند باکفایه الانذار فی العدم
روایت است که این آیه که در حینی نازل شد که مردمان بسیار شده بودند پس نازل شد که بعضی خارج شوند بطلب تفقه
و بعضی متوطن باشند در طلب فقه از فرایض و احکام و انذار قوم خود را چون برگردند و این نسبت بتو صد را آیه
است که و ما کان المومنون لینفروا کافة یعنی نیست مومنان را که همه ایشان نفر کنند در غزوات پس باید که
طایفه از ایشان نفر کنند لیتفقهوا تا باقیان تفقه نمایند و سبب منع نفر کل برای این شد که چون رسول الله غزا فرمود
تخلف نکردی از و الا منافق یا اهل عذر پس چون نازل شد عیوب منافقین در غزاة نبوک مومنان گفتند
که ما هرگز تخلف نخواهیم کرد از غزاة پس این آیه نازل شد که همه را نفر جایز نیست بلکه نفر کنند رسول نفر واقع نماید
الحدیث الثانی روایت است از عبد الاعلی که گفت سوال کردم ابا عبدالله را از قول عامه که رسول الله گفته
است من مات ولیس له امام مات میتة جاهلیة گفت الحق و الله یعنی این قول حق است بحق ضد الکفر
بدرستی که امامی اگر هلاک شود و مردی در خراسان بماند نداند که کیست وصی او کجا پیش نماند و او را این معنا
یعنی علم معرفت گفت کجا پیش نماند و یعنی طلب باید کرد بدرستی که امام هر گاه هلاک شود واقع میشود بجت
وصی او بر کسی که با او باشد در بلد و حق است و لازم نفر کردن بسوی او بر کسی که حاضر باشد نزد او چون
رسید او را خبر ایشان را زیرا که الله تعالی میکوید فلولا نفر من کل فرقة طایفة منهم لیتفقهوا فی الدین و
لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون گفتم پس چه میکوی اگر نفر کنند قومی و هلاک شود بعضی

از ایشان قبل از آنکه برسد و بداند گفت بدرستی که حق تعالی میگوید و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله
و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله یعنی کسیکه بیرون رود از بیت خود هجرت کننده بسوی
الله تعالی پس او را ادراک کند موت تحقیق که واقع شده اجر او بر حق تعالی یعنی معهود راست و صاحب
اجر است و همین کافیست در معرفت امامت زیرا که در طلب او فوت شده گفتم پس چه میگوئی که رسید
بدر ابعضی از ایشان پس بیاید ترا متعلق بوده بر تو تا بیاوری تو در خبر شد بر تو ستر تو تو دعوت نکنی ایشان را
بجانب خود و کسی هم نباشد که بتو دلالت کند پس بچه چیز میشناسند این امر را گفت بکتاب الله المنزل گفتم
چگونه بیاند بقول الله عز و جل گفت آیا دیده خود را که من تکلم کرده باشم در بن امر قبل از بن روز گفتم اجل یعنی
نعم گفت پس تمسک کن آنچه نازل شده بر علی و آنچه گفته او را رسول الله ص در حق حسین و آنچه خاص کرده
حق تعالی بان علی را و آنچه گفته در رسول الله ص از وصیت او بسوی او و نصب کردن او او را و آنچه میرسید
اینرا و اقرار حسن و حسین باین امر و وصیت او بسوی حسن و تسلیم حسین مر او را میگوید حق تعالی که
النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
پیغمبر اولی است بمومنان از انفس ایشان و ازواج او امهات ایشانند و صاحبان ارحام بعضی ببعضی
اولی اند در کتاب الله گفتم بدرستی که مردمان تکلم کردند در ابی جعفر ع و میگفتند حکونه تخطی کرد وصیت و تجاوز نمود
از ولد پدر او کسی را که او را اصل قرابت او بود و کسی را که کهتر از او بود و کوتاه شده وصیت از کسی که اصغر از او بود
پس گفت شناخته می شود صاحب این امر بصفت که نیست شده در غیر آن جنانکه او اولی الناس باشد بکسی
که قبل از او بوده و او وصی او باشد و نزد او سلاح رسول الله ص باشد و وصیت رسول الله ص و آن نزد صفت او در
منازعه و دران گفتم بدرستی که ان مستور است بجاه و سلطان گفت نیاشد ستری الا که از اثر حجت ظاهره باشد بدرستیکه
پدر من بسنیاع من کرد یعنی بود و بعد من کرد آنچه انجا بود پس چون حاضر شد او را وفات گفت بجوان برای من
قسم خوردم برای او و در بن کلام و حق رسول الله و حق فدان و فدان تا آنکه رسیدم باو تا آنکه پیرون رود
از من آنچه نوجه کند مرا بآن یا صدی از مردمان و سوال کردم او را از پرسش که آیا زنده است یا مرده گفت والله
که مرده است پس گفتم بعلت فداک بدرستی که شیعه تو روایت میکنند که در روستاق جهار پیغمبر بوده یعنی عیسی

کرد محمد بن علی بسوی جعفر بن محمد و امر کرد او را که او را کفن کند در بُرد او که نماز میکرده در ان جهار صد رکعت
بعمامه خود و تربیع کند قبر او را و لحد کند آنرا جهار اصبع پس تخته کند از روی پس گفت اطرقوه بیجید از پس گفت
شهود را که منصرف شوید رحمکم الله پس من گفتم بعد از انصراف شهود بچه چیز بود در بن کار که شهادت کردی بران
ای پدر من گفت من کراهت داشتم که تو مغتاب بشنوی و گفته شود که او وصیت نکرده پس اراده کردم که
بوده باشد برای تو حجتی و آن اینست که چون مردی وارد بلد شود و گوید که بسوی که وصیت شده از
فلان که شود فلان پس اگر تشریک در وصیت نموده بشد بگفت حذف سوال کنید او را بدرستی که در بین
مساند و برای تمام الحدیث الثالث روایتست از محمد بن مسلم که گفت گفتم مر ابی عبد الله ع اصطحاب الله رسید با
شکوای تو در رسیدیم بر نبوت پس گرامی کرد ما را بتعلیم نامهای ما که اگر شود گفت بدرستی که علم علم بود و علم
متوارث میشود پس هلاک میشود علمی الا که باقی میماند بعد از او کسی که بداند مثل علم او را یا بداند الله گفتم ایا کسی باشد
دارد مردم را که بهر که بیرد علم الا که نشناسند الکسی را که بعد از او باشد پس گفت اما اهل این بلده که مدینه باشد نه
و اما غیر ان از بلدان پس بعد از میراث ایشان بدرستی که حق تعالی میگوید و ما کان المومنون لینفروا کافة فلولا
نفر من کل فرقة منهم طایفة لیتفقهوا فی
الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون گفتم مرا خبر کن از کسی که بیرد در طلب گفت
او بزرگ کسیست که پیرون رفته باشد از خانه خود مهاجر بوده الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره
علی الله گفتم پس چون بیاید و برسند آن بلد را بچه چیز میشناسند صاحب خود را گفت بعلی السکینة و الوقار
و الهیبة یعنی آنچه بیاید و عطا میکند سکینه و وقار و هیبت

باب ۹

در انکه امام کی میداند که
امر کرده است بسوی او و در بن شش حدیث است الحدیث الاول روایتست از ابا بصیر قال گفت گفتم
مر ابی الحسن را جعلت فداک بچه چیز میشناسم که واجب است بر من طاعت او و او امام است گفت
قسم خوردم برای او و در بن کلام و حق رسول الله و حق فدان و فدان تا آنکه رسیدم باو تا آنکه پیرون رود
از من آنچه نوجه کند مرا بآن یا صدی از مردمان و سوال کردم او را از پرسش که آیا زنده است یا مرده گفت والله
که مرده است پس گفتم بعلت فداک بدرستی که شیعه تو روایت میکنند که در روستاق جهار پیغمبر بوده یعنی عیسی

کرد

آباشیده مرقول او تعالی یا یحیی خذ الکتاب بقوة و اتیناه الحکم صبیا پس چون رسید عیسی بهفت سالگی تمام کرد نبوت و رسالت جهة گواهی از شداد الله تعالی بسوی او پس بود عیسی حجت بریکی از بنی اسرائیل بجهیز و نبوت که باندزمین یا خاصه بگرداند بفرمان الله تعالی بر مس انسان روز که خلق کرده است الله تعالی آدم را و بسازگر دانیده او را در زمین پس گفتم جعلت فداک آیا بود علی علیه السلام حجة از الله تعالی و رسول او بر مین امت در حیوة رسول الله صلعم گفت آری روزی که آفاقه کرد او را برای مردمان و نصب نمود او را علم بود و دعوت کرد ایشان را بسوی او و امر کرد ایشان را باطاعت او و فرض بود طاعت او بر مردمان در حیوة رسول الله صلعم و بعد از وفات و گفت آری و لیکن او صامت بود و تکلم کرد بامر رسول الله و طاعت برای رسول الله بود در امامت او و بر علی علیه السلام در حیوة رسول الله بود اطاعت از الله تعالی و از رسول او و بر مردمان بعد از وفات رسول الله صلعم

بدرستی که الله تعالی خلق کرده ما را از عشر طینت و خلق کرده دشمنان ما را از هر دو روح جمیعا پس مخلوط ساخته بدان طینت را
روایت کرده از ابی العلاء از ابی العلاء که او گفت طین جنان جنت عدن است و جنت الماوی و نعیم و فردوس
خلد و طین ارض خلد و مدینه و کوثر و بیت الله و مسجد و حجار الدر الرابع روایت از ابی جعفر علیه السلام که گفت شنیدم
از او جعفر که میگفت بدرستی الله تعالی خلق کرده ما را از اعلی علیین و خلق کرده قلوب شیعیان ما را از انچه
ما را خلق کرده و خلق کرده ابدان ایشان را از دون آن پس قلوب ایشان تهوی الینا یعنی محبت و میل
بسوی ما دارند زیرا که مخلوق شده اند از انچه ما مخلوق شده ایم پس تلاوت کرد این آیه را کلا ان کتاب الابرار
لفی علیین و ما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون بدرستی که کتاب ابرار و نیکان هر آینه در
علیین باشد و چه میدانی تو که چیست علیین کتابیست مرقوم شاهدان آن مقربان آنرا خلق کرده و دشمنان
ما را از سجین و خلق کرده قلوب شیعیان ما را از انچه خلق کرده از ابرار و ابدان ایشان را
از دون ان پس دلهای ایشان هاوی و میل ایشان بشر است زیرا که مخلوق شده اند از انچه مخلوق شده
ابدان ایشان از ان پس تلاوت نمود این آیه را کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک ما سجین کتاب
مرقوم باب چهارم در تسلیم و فضل مسلمان و در بیان مشت حدیث الحدیث روایت از سدیر
گفت گفتم مر ابا جعفر را بدرستی که من ترک کردم موالی مختلفین را که نماز و روزه بعضی از بعضی
بعضی نمیرسد زیرا که احسان بعضی و نیکی بدرستی که مکلف شده اند مردمان بسه چیز را معرفه ایه و تسلیم برای ایشان
در چیزی که وارد شده بر ایشان در رد بسوی ایشان در چیزی که مختلف باشند در ان الحدیث روایت
از عبد الله علاء که گفت گفت ابو عبد الله علیه السلام اگر قومی عبادت کنند خدا را و حده لا شریک له و اقام الصلوة
کنند و به دهند زکوة و حج خانه خدا بجای آورند و روزه ماه رمضان را بگیرند پس بگویند چیزی را که کرده باشی
آنرا الله تعالی یا چیزی را که کرده باشد آنرا رسول الله چرا کرده باشد و چرا خلاف انکه کرده انرا بگوید
باید این را از دلهای خود مرا نه بسبب خواهند بود این مشرکین پس تلاوت کرد این آیه را فلا و ربک لا یؤمنون
حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی پس نه بحق پروردگار تو
که مومن نیستند ایشان تا انکه ترا حاکم سازند در چیزی که اختلاف کنند در ان میان خودشان پس نیابند
در انفس خود حرجی و ضیقی از انچه حکم کرده باشی انرا و تسلیم کنند تسلیم کردنی پس گفت ابو عبد الله علیه السلام
علیکم بالتسلیم الحدیث روایت از زید شحام از ابی عبد الله که گفت گفتم او را بدرستی که مرد ما مردی

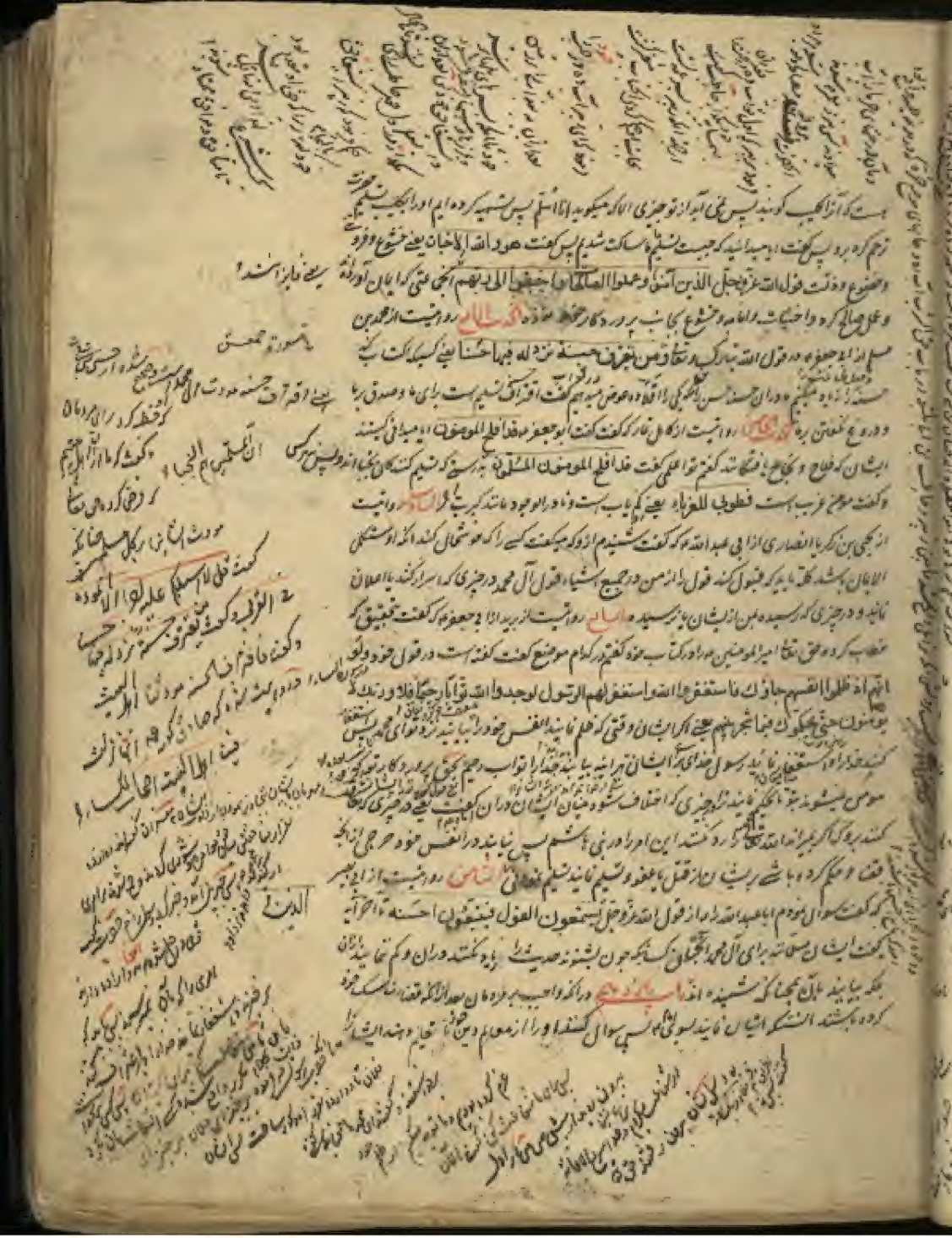

بست که از آزار کسی نمی آید از تو چیزی الا که میکوبد اما اسلم پس تسلیم کرده ایم او را بجانب پستی
زخم کرده بر و پس گفت او بدرستی که چیست تسلیم پاسخ گفت هو والله الایمان یعنی خشوع و فروتنی
و خضوع و وقت قول الله عز و جل الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم انجی علی که ایمان آورده
و عمل صالح کرده و اخبات و اطمینان و خشوع بجانب پروردگار خود عداوة الحدیث سلام روایت از محمد بن
مسلم از ابو جعفر علیه السلام در قول الله تبارک و تعالی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا یعنی کسب کند
حسنه را زیاده میکنیم او را در ان حسنه حسن بخطر کی را اقاله و عوض میدهیم او را گفت اقتراف کسب است برای ما و صدق ما
و دروغ گفتن بر دشمنان ما الحدیث روایت از کاهلی زاره که گفت گفت ابو جعفر علیه السلام اذا فاخر الموصوف اذا مدحنی کسی
ایشان که فخر و نخوت نمود بانچه گفتم تو الی گفت اذا فاخر الموصوف المشکوک بدرستی که تسلیم کنند کسان بما اذا و پس هر کسی
و گفت موضع غریب است فطوبی للغرباء یعنی کیاب است و اندک الوجود مانند کبریت احمر الحدیث روایت
از یحیی بن زکریا انصاری از ابی عبد الله که گفت شنیدم از او که میگفت کسی را که خوشحال کند اگر او مستحق
الاکرام باشد گفته باید که قبول کند قول را از من در جمیع اشیاء قول آل محمد در چیزی که سر اکند یا اعلان
نماید و در چیزی که رسیده بمن از ایشان یا نرسیده و اسلام روایت از برید از ابو جعفر که گفت تحقیق که
مخاطب کرده حق تعالی امیر المومنین علیه السلام را و گفت تب خود گفتم در کدام موضع گفت گفته است در قول خود ولو
انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما فلا و ربک لا
یومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم یعنی اگر ایشان وقتی که ظلم نمایند بنفس خود را بیایند نزد تو و طلب
کنند خدا را و استغفار نماید رسول خدا از برای ایشان هر آینه بیابند خدا را توّاب رحیم بخیر پروردگار تو که
مومن نمیشوند تا انکه نمایند نزد چیزی را که اختلاف شود میان ایشان در ان کهیت یعنی در چیزی که
کنند برو گاه گر میزاند الله تعالی او را و در گذشته این امر را و در نمی یابند پس نیابند در انفس خود حرجی از انچه
قضا و حکم کرده باشی ربش از قبل یا بعد و تسلیم نمایند تسلیم نمودنی الحدیث سلام روایت از ابو بصیر
گفت گفت سوال نمودم ابا عبد الله را از قول الله عز و جل یستمعون القول فیتبعون احسنه تا آخر آیه
گفت ایشان مسلمانند برای آل محمد انچنان که جوان نشوند صدیق زیاده نکنند و کم نمایند ان
بلکه بیایند بان بحالی که شنیده اند الحدیث سلام در آخر واجب بر مردمان بعد از انکه قضا کرده
کرده باشند انسکه ایشان نمایند بسوی کسی که سوال کنند او را از معلوم دین محمد صلی الله علیه و آله

ولایت خود و مودت برای امام علیه السلام و در این سه حدیث **الحدیث الاول** روایت است از فضیل از ابا جعفر علیه السلام که نظر کرد بسوی مردمان که طواف میکردند حول کعبه پس گفت همچنین طواف میکردند در ایام جاهلیت و جز این نیست که مامور شده اند مردمان که طواف کنند خانه را پس بیایند بسوی ما و اعلام نمایند ما را ولایت خود را و مودت خود را و عرض نمایند با نفرت خود پس گفت این آیه را **واجعل افئدة من الناس تهوی الیهم** یعنی دلهای خوب جماعتی را از مردمان جنانکه باوی و مایل باشند بسوی ایشان **الحدیث الثانی** روایت است از ابی عبیده که گفت نشستیم ابا جعفر علیه السلام در حالی که دیده بود مردمان را که طواف میکردند گفت فعالی است مانند فعال جاهلیت بدانید بحق خدا که مامور نشده اند بایشان و مامور نگشته اند الا آنکه عرضه کنند خود را علیهم یعنی خانه و عبادت خود را بایشان و عرضه کنند بایشان ولایت خود را پس بروند و عرض کنند با نفرت خود **الحدیث الثالث** روایت است از سدیر که گفت نشستیم ابا جعفر علیه السلام در حالی که او داخل شده بود و ما خارج شدیم پس لگد کرد بدستش و مستقل خانه شد و گفت ای سدیر با نیست و جز این نیست که اگر مردمان را که ایشان این احجار را پس طواف کنند بایشان پس بیایند با و اعلام نمایند ما را ولایت خود را ایشان در آن قول الله تعالی است **وانی لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدی** یعنی حق تعالی آمرزنده بدستی کرمن هر آینه غفارم برای کسی که توبه کرده بشود و ایمان آورده و عمل صالح نموده پس مهتدی شده یعنی با جنانکه اشاره کرد بدست خود بصدر خود و گفت الی ولایتنا پس گفت ای سدیر آیا نمی نگری ما را مانند دین الله را پس نظر کرد بسوی ابا حنیفه و سفیان ثوری و دیگران زمان و ایشان در حلقه بسته بودند در مسجد پس گفت این جماعت صابئان و مانند انداز دین الله بدون هدایت از جانب خدا و بدون کتاب مبین هر بستی که اینچنین عبادت اینجا باشد اگر نشسته باشند در پیوسته خود پس جولان کنند مردمان و نیابند احدی را که خبر دهد ایشان را از الله تعالی و از رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنکه بیایند بالیس چه دیدی ایشان را از دین الله تبارک و تعالی و از رسول الله صلی الله علیه و آله هرآینه دین قایم نشود **باب شاذ نزد ما** و آنکه اراده ملایکه داخل میشوند در پیوسته ایشان و وقوف بسط ایشان می میکنند و پس ایشان می آیند با جبار و در این هنگام حدیث **الحدیث الاول** روایت است از مسیح کردن بصری که گفت بودم که زیاد نمیکردم بر آنکه ۱۰ شب و روز تب که ایستیدان میکردم بر ابا عبدالله علیه السلام و می یافتم که ماه و ۱۰ شب شده بود و دوشب را که میدیدم آن را میان دستهای او پس چون داخل میشدم و وعوت میکرد مان پس چیزی برمیداشتیم با او بطعام و من هیچ چیز خوشتر نمی نشستم بآن طعام از دیگر طعام میکردم

میکردم بطعام از نزد غیر او فارغ میشدم از نزد کریم و خواب میکردم از تخمه پس شکوه کردم آن را بسوی او و خبر کردم با آنکه من جوان نمیخورم نزد او و صاحبی میشوم بآن گفت ای بایسا عبد بدرستی که تو میخوری طعام صاحبان را که مصاحبت میکنند ایشان را ملایکه پس گفت پس ایشان ظاهر میشوند برای شما او مسح کرد دست خود را بر بعضی از جسمیان خود و گفت ایشان الطف اند بصبیان از حجابهای شما **الحدیث الثانی** روایت است از حسین بن ابا العلا از ابا عبدالله علیه السلام که گفت گفت حسین و ضرب کرد دست خود را بسوی مساری که در دست بود و مج بصورت که متقاربند مساری که تکیه میکرد بر ملایکه و اب که القاء میکردم از زبان آن بفتح را و عین مجمعتین بفتحتین موای نازک و نرم و کوکب با واو موی که بر روز کند یعنی پشتین **الحدیث الثالث** روایت است از ابی حمزه ثمالی که گفت داخل شدم بر علی بن الحسین و پس محبس شدم در دار سختی یعنی باره توقف نمودم پس داخل شدم بیت را و میدیدم که او القاء طاهر میکرد و چیزی را و میدیدم که دست خود را داخل میکرد و بگرفتن آن را سپس میداد و میگرد و یعنی دست بدست میداد و از یکدیگر بود در خانه من گفتم بعضی فدای تو باد این چیزها که میدیدم بر مجلسی چه چیز بود آن گفت نضد رغیب ملایکه بود که جمع میکردیم بر بستری هرگاه خلوت میکردیم میکردند از تسبیح و تهلیل و تحمید و تسبیح خوانات تسبیح است بدرستی گفتم بعضی فدای تو شما گفت ای بافرزه ملایکه فراغت و مجانست و ملاصقت میجانید با ما در حالی که ما خود را بای میسانیدیم و مجانبت میکنند تفاوت بر روی این همزه و لزه عصا را کوبنده و هر چه بران تکیه کنند **الحدیث الرابع** روایت است از ابا حمزه از ابا الحسن گفت میشنیدم از انحضرت که میگفت نیست از ملکی که فرستاده باشد خدای تعالی او را بزمین در امری الا آنکه اینده آرد و با ما در آن امر وعرض نموده آن را بر بدرستی که اختلاف و زده ملایکه میشود از نزد باری تعالی بسوی صاحبان این امر **باب مختصر** در آنچه حیثیاتی می آیند نزد ایشان و سوال میکنند از ایشان از معالم دین خود و مشتبه میشوند در امور ایشان علیهم السلام و در این هفت حدیث **الحدیث الاول** روایت است از حسن اسکاف که گفت آمدم نزد ابا جعفر علیه السلام و بعضی از چیزها که می آمدم پیش او پس شروع کرد و گفت تعجیل مکن تا گرم شود آفتاب برجسم و من تسبیح آفتاب همچنان بود و بیش نکرد که دیدم پرون آمد بر جسمی قوی مانند جواد صوف پوشیده بچه طیهای سرد پوشان بود مثل جسم و جلیسان از خوف و خیزه تحقیق که انها را مشتاق لا نشناخته بود عبادت و گفت و الله که فرا موش کرده اند مرا آنکه دران بودم از حسن و بیات ایشان پس چون داخل شدم بر و گفت فرا موش نموده مرا که تو رشیدی بر خود گفتم آری خانه فرا موش

کردید مرا از انچه در ان بودم قومی که گرسنه بمن و مذید بودم قومی را حس از ایشان در بیابات و در زیر رجل
زی علامت است بگیرند ناگاه که الوان ایشان مرا و ضعف بود لاغر و موزون ساخته ایشان را عبادت پس گفت ای سعد
و بدی ایشان را گفتم آری گفت ایشان برادران تو بودند از جن گفتم یا حضرت ایشان پیش قومی آیند گفت نعم قومی
آیند مارا و بپرسند از ما معالم دین خود را و حلال و حرام خود را الحدیث ایضا روایت است از ابن جبل از ابا عبد الله
گفت بودم بباب او که بیرون آمد نه برما قومی اشباه رجال حبشه قریب پنجاه هزار پنداشتم بودند از روی کسیها
سوال کردم ابا عبد الله را از ایشان گفت ایشان اخوان شما اند از جن الحدیث ایضا روایت است از سعد
اسکاف که گفت ایشان نزدم بسوی ابا جعفر بودم او را و ماذون کردم بر و پس ناگاه دیدم رجال ابل بر باب گفتند
مصروفه و موصوفه و ناگاه اصوات مرتفع شد پس بیرون آمدند قومی اقتام بعالم کردم که شبیه بودند بزط پس
داخل شدم بر ابا جعفر و گفتم جعلت فداک در شداوان تو بر مزامروز و من دیدم قومی را که بیرون آمدند بودند
متوهم بعالم و اکار ایشان کردم بعضی کاره شدم از ایشان ز را که نشناختم ایشان را گفت میدانی کیستند ایشان
جماعت بسعد گفت نگفتم لا گفت اینجماعت اخوان شما اند از جن می آیند نزد ما و سوال میکنند ما را از حلال
خود و حرام خود و معالم دین خود الحدیث ایضا روایت است از سدیر صیرفی که گفت وصیت کرد مرا ابو جعفر
بجهاز چند که او را در مدینه بود پس من بیرون آمدم و بیرون میان قبر رو جابر را جعفی خود و قبر طریق واسع است
بین الجبلین و نزدیک موضعیت بین آن دو جبل قریب باست میل از مدینه ناگاه انتفاع را دیدم که می پیچید خود را
بثوب خود پس میل کردم بجانب او و گمان من چنان شد که نشسته باشد پس صاد کردم بو او گفتم او را بعینه نظر
آب باو دادم گفت مرا احتیاج باین نیست پس بگفتم با من داد که بران طیب رطب بود پس چون نظر کردم بان
خاتم ابا جعفر را بود گفتم کی بود عهد تو بصاحب کتاب گفت الساعه و دران کتاب چیزها بود که امر کرده بود مرا
بان پس من التفات کردم اصدی را ندیدم نزد خود پس آمدم بو جعفر و من ملاقاة کردم با حضرت و گفتم جعلت فداک
مردی آمد مرا کتابی با و طین او رطب بود پس گفت ای سدیر بدرستیکه ما ملزم جبا شده از جن پس چون
اراده سریعی داشته باشیم ایشان را مبعوث میسازیم دران و ما را اتباع میکنند از جن تا بحدی که اتباع میکنند
از انس الحدیث ایضا روایت است از حکیم بن موسی که گفت دیدم رضا را که ایستاده بود بباب بیت الخطب و امناجاة
میکرد و رازی میگفت و من کسی را ندیدم پس من گفتم ای سید من با که مناجاة میکنی و راز میگوئی گفت اینت
عامر زراع آمده مرا که سوال کند و شکوه کند بسوی من از زراعه و دارم که کلام او بشنوم گفت اگر

بشنوی بگویان تب خواهی کرد گفتم دوست دارم که بشنوم پس مرا گفت بشنو پس چون استماع کردم شنیدم
صوتا شبیه بصفیر پس سوار شد بر من حمی و یکسان تب کردم الحدیث ایضا روایت است از جابر از ابا جعفر که گفت
روزی امیر المومنین ع بر منبر بود که ناگاه او را دیدند که قطعه از جبه یا ردا از اجلباب کمید پس مردمان قصد آن کردند که او را
بقتل رسانند حضرت امیر المومنین ع فرمود بگذارید او را پس بازنشست و نداز فتل او پس اقبال خود بجانب
پس اشاره کرد بسوی او که توقف کند تا فارغ شود از خطبه پس چون فارغ شد از خطبه بشان پیش آمد
حضرت گفت تو کیستی گفت منم عمران خلیفه تو در جنیان بدرستیکه پدرم مرده است و وصیت کرد مرا
که بسوی تو آیم و استطلاع رای تو کنم بدرستیکه آمده ام نزد تو هر چه بفرمای و امر کنی بجانا گفتم امیر المومنین ع
گفت او صیک بتقوی الله و ان تعرف و تقوم و مقام ابیک فی الحلی فانک خلیفتی علیهم پس گرد و داع کرد
امیر المومنین را و منصرف شد پس او خلیفه بود در جن پس من گفتم یا امیر المومنین جعلت فداک می آید عزوجل
بسوی تو و ای بر تو وجبت قال نعم الحدیث ایضا روایت است از سفیان بن بشیر که گفت مزامل یعنی ابو جعفر
جعفی بود پس چون بمدینه رسید ابا جابر داخل شد بر او جعفر ع و وداع کرد او را و او را پرون آمد از نزد او و او
مسرور بود و آمدیم تا وارد شدیم اخیر جه را اول منزل که عدول میکنیم از مدینه بجانب مدینه روز صحه بود نماز کردم
زوال را پس چون اهوض کرد یا بعیر یا ناگاه دیدم مردی اعوال آدم یعنی کندم گون آمده یا او ملتثم یا بود و آلت
بجابر رسانید و جابر از او گرفت و تقبیل نمود و بر چشم گذاشت و دران این بود که من محمد بن علی الی جابر بن
یزید و بر و طین اسود رطب بود پس گفت او را کی بود عهد تو بصاحب من گفت الساعه گفت قبل الصلوة
یا بعد الصلوة گفت بعد از صلوة پس گشود خاتم را و شروع کرد که بخواند و قبض و بسط خود کرد یعنی روی خود را
گرفت از انکه با آخر رسید پس کتاب را امساک کرد و هزم نمود او را اضاحک و هزم نمود او را تا انکه بگور رسید پس چون ما
رسیدیم بگور شب بود بیتوته نمودیم و چون صبح شد من آدم برای اقدام او یا قم او را که پرون آمد بر من
و در عنق او کتاب معلق یعنی قاب بگور و سوار شده بود بر قصبه و میگفت اخذ منصور بن جمهور را میرا
بفرامور و ابیات چند از کتاب پس نظر کرد در و چیزی نظر کردم من در و چیزها و نگفت مرا چیزی و نگفتم
من او را تا انکه شروع کردم بگریه چون او را دیدم و جمع شدند بر من و بر و جنیان و مردمان و او آمد تا انکه داخل
رحبه شد و اقبال کرد و دار شد با جنیان و مردمان میگفتند جن جابر بن یزید جن جابر بگمان برشده جابر بن

یزید مجنون شده جابر پس یکی خدا که گذشت ایام نداره شد تا از جانب هشام بن عبدالملک عوال او کرد تا
بروی کرا و را جابر بن یزید جعفی گویند پس بزندان کردن او را سراو را بگذشت بسوی من پس او التفات کرد بسوی
جلساء خود و گفت مرا بیش از آنکه کیست جابر بن یزید جعفی گفتند اصلحک الله او مردی بود با فضل و علم و حدیث
و حج کرده پس مجنون شده و او نیست در زمره مع صبیان بر قصب نشسته بازی میکنند با ایشان پس او
مترق شد بر دو بدر که با گروه کان لعب میکنند پس گفت الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک گفت گذشت ایامی تا آنکه
داخل شدم منصور بن جمهور بکوفه و کرد آنچه میگفت جابر **باب چهل و** در آنچه عوام بر کاه ظاهر شود و امر
ایشان حکم خواهند کرد بحکم آل داود و سوال میکنند از کسی بنده را علیهم السلام و الرقد و ارضوان و در این باب
حدیث است **الحدیث اول** روایت از ابو بصیر گفت گفت بودیم در زمان ابا جعفر علیه السلام چیزی که معقوض شد ما
مترد و گشتیم مانند غم بارا عی پس ملاقات کرد ما را سالم بن ابا حفصه و گفت مرا بیا بصیر من ما ما مالک کیست
امام تو گفتم آنچه آل محمد گفت هلاک شدی و دیگران را هلاک کردی آیا نشنیدم من و تو ابا جعفر را که میگفت من مات
ولیس علیه امام مات میتة جاهلیة پس گفتم بخدا حق عزمن و تحقیق که بود قبل ازین سه روز یا شش آن که
داخل شدیم بر ابا عبدالله بهمین روزی که دانید حق تعالی صوفت را پس چه گفتم ابا عبدالله را بدرستی که سالم گفت
مرا چنین و چنان گفت یا ابا عبیده بدرستی که بغیر داند امامی را مخلف گذارد بعد از خود کسی را که ملی نامیده بقبل عمل او
و سیرت در زمانه مانند سیرت او و دعوت کند بسوی چیزی که دعوت نموده او بآن ای ابا عبیده بدرستی که متبوع
نشود آنچه داده شده جواد و آنچه داده شود سلیمان ای ابا عبیده هرگاه قایم شود قایم آل محمد حکم خواهد کرد
بحکم داود و سلیمان که سوال نکنند بینه را **الحدیث الثانی** روایت از ابان که گفت شنیدم ابا عبدالله را که میگفت
نمی رود و حتما بدرون آید مردی از من که حکم کند بحکم آل داود و سوال نکند بینه را و عطا کند هر نفسی را حق آن
الحدیث الثالث روایت از عمار ساباطی که گفت گفتم مر ابا عبدالله را بچه چیز حکم میکنید اگر حکم کنید گفت بحکم الله و
حکم داود پس چون وارد شود بر ما چیزی که نزد ما نباشد تلقی میکنند ما را روح القدس بآن چیز الحدیث الرابع
روایت از جمیعه صدقی از علی بن الحکم بن عمر که گفت سوال کردم از او که بکدام حکم حکم میکنید گفت حکم آل داود
پس اگر دربانده کند ما را چیزی تلقی نمایند ما را بآن روح القدس **الحدیث الخامس** روایت از عمار ساباطی که گفت
گفتم مر ابی عبدالله را که چیست منزله ایه که گفت مانند منزله ذی القرنین و یوشع و خضر از آصف صاحب
سلیمان گفتم پس بچه چیز حکم میکنند گفت بحکم الله و حکم داود و حکم محمد و تلقی میشود ما را بآن روح القدس

باب سی و دوم در آنکه مستقر علم از بیت آل محمد است و درین دو حدیث است **الحدیث اول** روایت از ابی
الحسن صاحب الرجل که گفت شنیدم جعفر بن محمد را که میگفت و نزد او مردمان کوفه بودند عجبت برای مردمان
بدرستی که اخذ کرده اند علم خود را که از رسول الله صلی الله علیه و آله پس عمل کرده اند بآن و مهتدی شده اند و مجهول مانده است
کر اهل بیت او اخذ کرده اند علم او را و حال آنکه ما اهل بیت اویم و ذریه او و در منازل ما نزول کرده و وحی و
از نزد ما برون رفته علم بسوی ایشان آیا مجهول مانند که ایشان دانسته بمشند و مهتدی شده و ما مانده
باشیم و جاهل و کراه باشیم ان هذا لمحال **الحدیث الثانی** روایت از حکم بن عتیبه که گفت ملاقات نمود مرد حسین را
علیه السلام شعیبه و او اراده کرد بلاد را پس برود داخل شد و سلام کرد بر او پس گفت او را حسین به از کرام بلاد ما
تو گفت از اهل کوفه گفت والله که اگر من ملاقات میکردم ترا ای اهل کوفه در روضه هرآینه بیتودم ترا از جبرئیل و
از کاه از نزول او بر وحی بر محمد من ای اهل کوفه آیا مستقر مردمان علم است از نزد ما پس ایشان دانسته
بشنده و جاهل مانده باشیم ما هذا لما لا یکون این چیزیست که نباشد **باب سی و سوم** در آنکه نیست چیزی
از حق در دست مردم الا آنچه خارج شده از نزد ایمه و هر چه خارج نشده از نزد ایشان پس او باطل است
و درین شش حدیث است **الحدیث اول** روایت از محمد بن مسلم که گفت شنیدم ابا جعفر را که میگفت نیست
نزد احدی از مردمان حق و صواب و نیست احدی از مردمان که قضا نکند بقضا حق مگر آنچه برون آمده باشد از ما
اهل البیت و هرگاه تشعب کند بایشان امور بر چیزی مختلف شود مخارج ایشان بشک و صواب آنچه بشیعه افترق و
اجتماع است شهوات نشاء پرکنده و فتنه است تشعب در شعب قلب اشتغال و تفرق است **الحدیث الثانی**
روایت از زراره که گفت بودم نزد ابا جعفر علیه السلام پس گفت او را مردی از اهل کوفه که سوال میکرد او را از قول ابی الخطاب
سلونی قبل ان تفقدونی عن شیء الا نبأتکم به پرسید سوال کنید مرا از آنچه خواهید پس سوال نکنید مرا از چیزی
الا آنکه خبر کنم شما را بآن گفت بدرستی که نیست امری که نزد او علی باشد الا چیزی که برون آمده از نزد ایمه معصومین
پس مردمان بر وه مذاهب جدا جدا شدند بحق خدا که نیست امر الا بآنچه اشاره بدست کرد بسوی بیت خود **الحدیث الثالث**
روایت از ابی بصیر که گفت گفت ابو جعفر علیه السلام بر مسلم بن کثیر یا بکر بن حبیب را ترا خواهد و غربا فلا تجدان عالما صحیحا
الا شیا من عندنا اهل البیت تشریق و تغرب کنید خود را بیعنی خود را بشرق و غرب عالم اندازید
و در و بدست کنید پس باید علمی را که صحیح باشد الا چیزی که برون آمده باشد از نزد ما اهل البیت **الحدیث الرابع** روایت
از ابا جعفر از ابا عبدالله علیه السلام که گفت بدرستی که حکم بن عتیبه نابینا نیست که گفته است الله تعالی و من الناس من

جماعت مسلمان میفهماند که چیست که تحقیق نکنند و بکشند بسیاری مسلمان را از کردن خود بعینه فی الاسلام بکشی بعینه جهلی
که او را هست بکشتن کسی که او را جاهل است و او را جاهل استعمار کرده و او را برای اسلام تشبیه کنند که مرکز بسیاری اسلام او کردن ثابت
از حکم اسلام او بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود
جنان در بیابان گرانی نبود که هلاک کرده **ابی عبس** روایت از ابی عبدالله که گفت من فارق جماعة
المسلمین و نکث صفقة الامام جاء یوم القیامة الی الله عزوجل اجذم اگر که جدا شود از جماعت مسلمانان و نقض صفقه
بعنی عهد و بیعت امام کند باید در روز قیامت بسوی حق تعالی اجذم بوده بعنی افتاده و بینی بریده
باب ۲۲ در جبری که واجب میشود از حق امام بر رعیت و حق رعیت بر امام و دین او
حدیث **محمد المدائنی** روایت از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام که گفت سوال کردم از او که چیست حق امام
علی الناس جمیعا حق امام بعد از آن گفت حق او بر ایشان آنست که بشنوند کلام او را و اطاعت کنند فرمان او را پس
حق ایشان بر امام گفت آنکه تفحص کند میان ایشان بالسویه و عدل کند در میان رعیت پس بیرون رود از میان ایشان
ایشان در میان مردمان باقی نباشد کسی را که اقتدا کنند بکجا و اینجا بعنی بتوب و بعد از آن بیاید راست رفتن اقتدا
روایت از ابی حمزه از ابی جعفر علیه السلام مثل حدیث مذکور الا آنکه گفت بود بکند او بکند او بکذا و بکذا پس پیش و پس و بیاید
محمد الحلبی روایت از صفوان از عبدالله که گفت گفت امیرالمومنین لا تقاتلوا و لا تکلموا و لا تنظروا
بالحکم و لا تجهلوا بالحکم و لا تقدموا علی حکم الله بعنی بجهالت حکم نکنید و ایمان خود را و نفس خود را بدین مجروح
و تصدع و تفرق و جدایی مشاید از ایمان خود که اگر چنین کنید متفرق میشوید و بوی ایمان و دولت شما
میرود و بر این باید که بشنوید و بفرمانبرید و استحکام امور شما و از ذمام نیابید بر این طریقه پس بپرسید که اگر شما آن
را ببینید کسی را که فرموده است از شما آنکه نکند که مخالفت شده اند آن چیز را که خواسته شده اید شما آن را بنا به جاور
بشوید بجهت جور و بیرون روید بکفتگو و جدایی بنشوید حق را و احوال آخرت را یکی محجوبت از شما آنچه
ایشان معاینه کرده اند و نزدیک است که درج کرده شود حجاب بشما و شما به بینید که الناس بنام خود اما انتهوا
الی الرضا روایت از سدیر صیرفی که گفت شنیدم ابا عبدالله را که میگفت خبر فوت داده شده
نفس بسوی او در حال صحت که بود و بود و جمعی و مرحبا گفت نزل به الروح الامین پس مژده کرد او را بخضرت
الصلوة جامعه بیاشید نماز جامعه بود و بعنی بجمع باید کرد مهاجر و انصار بسوی او شتابان مردمان
جمع شدند و حضرت رسول برمنبر رفت و خبر کرد بسوی ایشان از موت نفس خود پس گفت باو صیام

کفت مراد ایصال و توصیل امام است بامام ۱۹ روایت ازابا جعفر ع در قول الله ازنزل آمنا بما انزل الینا آیان آوردیم بخدا و بانچه نازل شده بسوی ما کفت بدرستی که خواسته است باین کلام علیا را و نزل محمد و حسین را و جار کرده بعد از ایشان در باقی آیه پس راجع میشود قول از خدا در مردمان پس کفته فان آمنوا یعنی ان نفس بمثل ما آمنتم یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه فقد اهتدوا بدرستی که هدایت شده اند ان تولوا و اگر برگردند فانما هم فی شقاق بدرستی که میباشند ایشان در شقاق و نفاق ۲۰ روایت ازابا جعفر ع در قول الله تعالی انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا بدرستی که اولی مردمان بایشان آنانند که تابع او شده اند و این نبی و آنان که آیان آورده اند کفت ایشان امامانند و آنان که تابع ایشان شده اند ۲۱ روایت ازابا عبد الله ع در قول الله عز و جل و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ روی کرده بسوی حسین و زان کی مانند اکرم شمارا بان و کسی را که بان رسیده باشد کفت کسی را که رسیده باشد کار او امام است از آل محمد پس او مانند آنست که بتواند از محمد کفتار او را کرده بان رسول الله ص ۲۲ روایت ازابی جعفر ع در قول الله تعالی و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما بدرستی که عهد کرده ایم ما بسوی ادم قبل ازین پس او فراموش کرد و نیافتیم ما برای او عزمی کفت عهد کردیم با آدم در محمد و ایه بعد از و پس او ترک کرد و نبود برای او عزم اکذا ایشان مجبولند ائمه ایکه مسمی شده اند و الزوم بوا سطه انکه عهد کرد بسوی ایشان در محمد و اوصیای او بعد از و در مهدی و سیرت او و وجوب شدن عزم ایشان بر انکه دانکه دانند ایشان واقع شده اند ۲۳ روایت ازابا عبد الله ع در قول او و لقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات محمد و علی و فاطمه حسن و حسین و ائمه از ذریت ایشان فنسی کفت کذا و الله انزلت علی محمد ۲۴ روایت ازابا جعفر ع که کفت وحی کرد الله تعالی بسوی پیغمبر خود فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم بدرستی که تو بر راه راست هستی کفت یعنی بولایت علی ع و انه لذکر لک و لقومک و انه المسئولون ۲۵ روایت ازابا جعفر ع که کفت نزول کرد جبرئیل بامین آیه بر محمد ع پس ما اشفوا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله فی علی ع بغیا بدرستی که اخیر کرده اند بان انفس خود را انکه کافر شوند بانچه انزال فرموده باری تعالی در حق علی ع از روی بغی و طغیان ۲۶ روایت از جابر که کفت نازل شد جبرئیل ع بامین آیه بر محمد ص چنین که ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فی علی فاتوا بسورة من مثله اکر بوده باشید مردمان در ریب و شک از انچه ما فرستاده ایم بر بنده خود در حق علی ع پس ایتان کنید بسوره ای از مثل او و هم ما فیل مثل تو چون مشبه از دوره ها تا حال و بود نکرده اند الا رحمه للعالمین

۲۷ روایت ازابا عبد الله ع که کفت نازل شد جبرئیل بر محمد ص بامین آیه یحیی یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا فی علی ع نورا مبینا ای کتاب که داده شده شما را کتاب بایمان آورید بانچه نازل فرموده ایم در علی ع نور مبین را ۲۸ روایت ازابا جعفر ع و لو انهم فعلوا ما یوعظون به فی علی لکان خیرا لهم اکر ایشان کنند انچه موعظه میشوند به پایی در حق علی ع هر اینه خیر باشد مر ایشان را ۲۹ روایت ازابا جعفر ع در قول الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین کفت در ولایت علی ع ای انانی که ایمان آورده اید داخل شوید در تسلیم و متابعت علی ع و متابعت خطوات شیطان نکنید بدرستی که او برای شما دشمن آشکار است در ولایت علی ع ۳۰ روایت ازابا عبد الله ع در قول الله تعالی ثم ترددون الکیوة الدنیا یعنی بلکه مختار میسازید حیوة دنیا را کفت یعنی ولایت بشویه را بجای مقاربت با ولایت جایز را بعقوبت تشبیه کرده اند مانند کرده ام بشنه در بیش زدن بر مومنان و در ترک ولایتم و دارد است یعنی ولایت علی ع در خلافت و الاخره خیر و ابقی و الاخرة بهتر است و باقی تر کفت یعنی ولایت امیر المومنین ع ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابرهیم و موسی بدرستی که این سخن در صحف اولی و در دست که صحف ابرهیم و موسی است ۳۱ روایت ازابا جعفر ع خوانده جابر محمد جالا انزد اقسم بالله ای جابر کفت بکر تم خود یعنی آل محمد کذبتم یعنی آنده محمد ع بجزی که کواست انفس شما علی ع الا ان حزب الله هم الغالبون پس استکبار کرده بیل جمعی از آل محمد کذب نمودند و فرقه ای بقتل رسانیدند ۳۲ روایت از ابی جعفر ع در قول الله عز و جل کبر علی المشرکین بولایة علی ما تدعوهم الیه یا محمد عزیز و لایت علی کذا فی الکتاب محفوظ شده یعنی بزرگ شده بر مشرکین بولایت علی انچه دعوت میکنی ایشان را بسوی ان یا محمد از ولایت علی کذا کفت بخین در کتاب محفوظ شده ۳۳ روایت ازابا عبد الله ع در قول الله تعالی الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله پاک است خدا را که هدایت کرده ما را برای این و نبودیم که مهتدی شویم بان اکر هدایت نیکرد ما را خدا کفت هدایت کرده ما را بولایت علی ع و روز قیامت بر خدا ایرا که هدایت کرده ما را برای این و نبودیم که مهتدی شویم بان اکر هدایت نیکرد ما را خدا کفت هدایت کرده ما را بولایت علی ع و روز قیامت خوانده شود دینی و امیر المومنین ع و ایمه از ذریه او پس منصوب میکنند ایشان را برای مردمان پس چون به بینند ایشان را شیعیان کویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله یعنی هدایت کرده ما را بولایت علی امیر المومنین و ایمه از اولاد او ۳۴ روایت ازابا عبد الله ع در قول الله عز و جل عم یتساءلون عن النبا العظیم از چیز عظیم میپرسند از نبا اعظم کفت نبا عظم ولایت است و ان کم لفی قول مختلف ای انکم لفی قول او مختلف کفت ولایت علی است ۳۵ روایت ازابا جعفر ع در قول الله عز و جل فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین پس بشکاف بانچه فرموده شده ترا و اعراض کن از مشرکین ۳۶ روایت ازابا عبد الله ع در قول الله عز و جل ان علینا للهدی و ان لنا للاخرة و الاولی بدرستی که بر ماست هدایت و بدرستی که مر ماراست اخرت و اولی کفت ولایت ما راست

۱۵ البقرة
۲ النساء
۳ المائدة
۴ الانعام
۵ الاعراف
۶ الانفال
۷ التوبة
۸ یونس
۹ هود
۱۰ یوسف
۱۱ الرعد
۱۲ ابراهیم
۱۳ الحجر
۱۴ النحل
۱۵ الاسراء
۱۶ الکهف
۱۷ مریم
۱۸ طه
۱۹ الانبیاء
۲۰ الحج
۲۱ المؤمنون
۲۲ النور
۲۳ الفرقان
۲۴ الشعراء
۲۵ النمل
۲۶ القصص
۲۷ العنکبوت
۲۸ الروم
۲۹ لقمان
۳۰ السجدة
۳۱ الاحزاب
۳۲ سبا
۳۳ فاطر
۳۴ یس
۳۵ الصافات
۳۶ ص
۳۷ الزمر
۳۸ المؤمن
۳۹ حم السجدة
۴۰ الشوری
۴۱ الزخرف
۴۲ الدخان
۴۳ الجاثیة
۴۴ الاحقاف
۴۵ محمد
۴۶ الفتح
۴۷ الحجرات
۴۸ ق
۴۹ الذاریات
۵۰ الطور
۵۱ النجم
۵۲ القمر
۵۳ الرحمن
۵۴ الواقعة
۵۵ الحدید
۵۶ المجادلة
۵۷ الحشر
۵۸ الممتحنة
۵۹ الصف
۶۰ الجمعة
۶۱ المنافقون
۶۲ التغابن
۶۳ الطلاق
۶۴ التحریم
۶۵ الملک
۶۶ القلم
۶۷ الحاقة
۶۸ المعارج
۶۹ نوح
۷۰ الجن
۷۱ المزمل
۷۲ المدثر
۷۳ القیامة
۷۴ الانسان
۷۵ المرسلات
۷۶ النبا
۷۷ النازعات
۷۸ عبس
۷۹ التکویر
۸۰ الانفطار
۸۱ المطففین
۸۲ الانشقاق
۸۳ البروج
۸۴ الطارق
۸۵ الاعلی
۸۶ الغاشیة
۸۷ الفجر
۸۸ البلد
۸۹ الشمس
۹۰ اللیل
۹۱ الضحی
۹۲ الم نشرح
۹۳ التین
۹۴ العلق
۹۵ القدر
۹۶ البینة
۹۷ الزلزلة
۹۸ العادیات
۹۹ القارعة
۱۰۰ التکاثر
۱۰۱ العصر
۱۰۲ الهمزة
۱۰۳ الفیل
۱۰۴ قریش
۱۰۵ الماعون
۱۰۶ الکوثر
۱۰۷ الکافرون
۱۰۸ النصر
۱۰۹ المسد
۱۱۰ الاخلاص
۱۱۱ الفلق
۱۱۲ الناس

میکنم موازین عدل را برای روز قیامت کفت موازین قسط انبیاء و اوصیاء اند ع ۳ روایتست از ابا عبد الله
در قول الصفات ایت بقول شیخ هذا او بدا ایان قرآن چیزا این قرآن با تبدیل کرد آز کفت شبید یکزید اوله ۲
روایتست از ابا عبد الله در تفسیر این آیه که ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پس المصلین چه چیز شما سلوک فرموده در سقر
رفتن کفتند نبودیم از جمله نمازکنان کفت نبودیم انا بتبا به که حق تعالی فرموده در حق ایشان ولا نخوض
الست مقرون او آنیک الفریون سابقان سابقان ایشان مقربند نزد باری تعالی آیا نمیداند که مردمان مسلمی
سازند کسی را که علی سابق باشد در جنت و ترتیب میکنند یکی را که علی را کوشته برای سباق پس الست کی فرموده
ایشان را کفته لم نک من المصلین یکی از ما تبع الست یعنی ۴ روایتست از ابا جعفر ع در قول الله تعالی وان لو استقاموا
علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا و اکر ایشان مستقیم شوند بر طریقه مستقیم قویم هر آینه سقی کنیم ایشان را
آب عذب یعنی بکو مشرب کوارنده طیب کفت مبکریه کرا شرکاب کنیم و الهای ایشان را باب ایمان و ولایت و ولایت علی بن
ابی طالب و اوصیاء او ع ۵ روایتست از ابا عبد الله ع در قول الله عز و جل الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا
کفت استقاموا الیه و الله و احدا بعده و احده تنزل علیهم الملائکه ان لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی
کنتم توعدون یعنی آنان که بکویند پروردکار ما الله است پس مستقیم شوند باید معصومین و احدی بعد از واحدی
نزول کنند بر ایشان ملائکه و کویند نرسید و محزون مشوید و مبشر کردید بجنتی که وعده داده میشدید بدان ۶
روایتست از ابی جعفر ع در قول حق تعالی قل انما اعظکم بواحدة بکو اینست و جز این نیست که موعظه میکنم شما را
کفت یعنی بولایت علی بن ابی طالب که آنست واحده که حق تعالی کفته انما اعظکم بواحدة یعنی کفتن واحده ولایت
که ثانیه ندارد و قرار کاه ایمان ۷ روایتست از ابا عبد الله ع در قول الله عز و جل ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم
آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا ان تقبل توبتهم بدرستی که ایمان آوردند پس کافر شدند پس ایمان آوردند
پس کافر شدند پس زیاده کردند کفر را هرکز قبول نشود توبه ایشان کفت نازل شده این آیه که در حق فلان و
فلان و جماعتی ایمان آوردند بر من در اول امر و کافر شدند حینی که وصی شد بر ایشان ولایت حینی که کفت هر
خدام من کنت مولاه فعلی مولاه پس ایمان آوردند به بیعت برای امیر المومنین پس کافر کشتند و وقتی که کذشت
رسول الله پس اقرار به بیعت نکردند پس زیاده کردند کفر و در باطن ایشان کفری را که پنهان کرده بودند بجا
برای بیعت برای خود پس ایشان پس ایمانی برایشان باقی نماند در ایشان از ایمان هیچ چیز ۸ روایتست از ابا عبد الله ع
در قول الله تعالی ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی ایشان که مرتد شدند بر ادبار خود

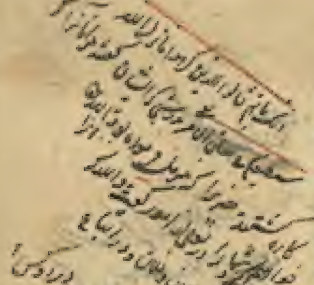

مرکزه به را نقاب بعد از انکه مبین شده بود برای ایشان هدایت و طریق استقامت کفت فلان و فلان
و فلان هست که مرتد شدند بر ایمان در زمان ولایت امیر المومنین ع و کفته شد در قول حق تعالی الذی نزل به جبرئیل ع علی قلبک
و فلان بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله فی علی سنطیعکم فی بعض الامر کفت و دوست کردند ما نزل الله را بایشان فی حق
کرهوا شما و در زمان بعد از نبی صلعم هر که بد میدانست از جمله چیزی که کفته شد اکر ما هم ایشان را طاعت خواهیم شد و
وای کوا بسند دوست از انکه امر ولایت ایشان بشنود پس کفته شد مطیع شما میشویم در بعضی از امری که ما را بان خوانده اید یعنی
و آن همین بقیه که بجهم ایشان را بیچ چیز و قول او پر سوا ما انزل الله ایکه نازل کرده الله تعالی از انچه فرض کرده در باب حق خود
از ولایت علی امیر المومنین و بود با ایشان او عبیده و کاب ایشان بود پس انزال فرمود حق تعالی در حق ایشان
افلا یتدبرون ام علی قلوب اقفالها ایا نمیکنند در قرآن ام بر دلهای ایشان قفلهای ایشان است ۹ روایتست از ابا عبد الله
در قول الله تعالی ومن یرد فیه الحاد بظلم و کسیکه اراده کند در ان الحاد بظلم کفت نازل شده در ایشان چیزی که در حق
شد نه بعد از انکه کرد و تعالی و نمود بر کفر خود و جحود خود بانچه نازل شده در امیر المومنین ع پس ایشان کفتند
و خانه خدا ظلم کردند ایشان مر رسول را و قول رسول را بعدا للقوم الظالمین ع ۱۰ روایتست از ابا
عبد الله در قول الله عز و جل مستعلن بخ موسی فضل مبین پس فرعون کفت انا خیر منه و نزدیک است که کفته شود انا فضل
مبین است و در کرای مستبین ای معشر مکه پس خبر کردم شما را بسالت رب خود و در ولایت علی و ایمه بعد از
کزیستان که در ضلالت بعد بر است و کرای مبین و پیدا همچنین نازل شده و کفت در قول او و ان کفروا
او غیر ضوا فان الله کان [illegible] اکر رد کنید امر را یا اعراض کنید از انچه امر شده اید بان بدرستی
که حق تعالی بانچه میکنند خبیر است و دانا و بینا و کفت در قول او فلنذیقن الذین کفروا و لنجزینهم
با بدرستی که کذاشتند ترک ایشان ولایت امیر المومنین را و عذاب شدید یعنی دنیا و لنجزینهم اسوء الذی کانوا
یعملون و هر اینه جزا خواهیم داد بدتر از انچه بودند که عمل میکردند ۱۱ روایتست از ابا عبد الله در
آیه که دلالت میکند بانه هادی است و هادی الا بالله کفتم و ان مشرکان به تو منوا بر بسته که هر که خوانده شود
بسوی خدای یکتا و باطل ولایت کافر میشوند ۱۲ روایتست از ابا عبد الله در قول حق تعالی سال سائل
بعذاب واقع للکافرین بولایة علی لیس لها دافع کفت والله که همچنین نازل شده بان جبرئیل
بر محمد ۱۳ روایتست از ابا جعفر ع در قول او اکم لبثتم قول مختلف در جواب بدرستی که شما در قول مختلفید

در زاویه مقصوی از جانب جنوب تو در حالی که تو داخل در مسجدی و تحقیق که خراج کرده حیدر آن آن بیت و کرد بانده آن
مجمد مردم برای فاروق که حضرت رسالت ماندوه بود در مکه بعد از بعثت شصت و سه سال مکه هجرت کرده بدینه و مکث نموده در آن
ده سال پس متوجه مکه شده در دوازدهم شهر ربیع الاول یوم الاثنین و او شصت و سه سال داشته که متوفی شده
پرستش عبد المطلب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب و او جهار
شده مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب و او جهار
سال بود و فوت شده عبد المطلب در هشت سالگی پیغمبر و پیغمبر تزویج خدیجه خویش کرده در بیست و پنج سالگی
و متولد شده از و برای پیغمبر و پیش از بعثت قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم و بعد از مبعث طیب و طاهر
و فاطمه و روایت است که متولد شده پیش حضرت بعد از بعثت الا فاطمه صاحب عصمت و طیب طاهر قبل
از بعثت ظاهر شده اند و فوت شده خدیجه فاطمه نجیبه که خارج شده رسول داخل در شعب از شعب پیش
از هجرت بسیار سال و فوت شده ابو طالب بعد از فوت خدیجه بسیار سال پس جهان رسول الله هاجر و دو سال متفرد
دید به خود او را ماندن در مکه تکو او را حزن شدید و داخل شده و آن در شب بجبرئیل کرده پس حق تعالی امر کرد
او را بخروج از قریه ظالم اهلها و گفت هجرت ترا در مکه خواهی بعد از ابو طالب پس امور اهبوط شد صلوات
الله علیه و آله **الصادق** روایت از حسین بن عبد الله از ابی عبد الله علیه السلام که گفت گفتم آن حضرت را که رسول الله صلی
سید اولاد آدم بود گفت بود رسول خدا سید جمیع مخلوق الله تعالی و خلق کرده خدای تعالی خلق تعالی بهتر از محمد رسول
الله صلی الله علیه و آله **الباقر** روایت از جابر از ابی عبد الله علیه السلام که ذکر کرد رسول را صلی الله علیه و آله پس گفت گفته است امیر المؤمنین علیه السلام
جابر اه الله تعالی خبر من محمد نیافریده الله تعالی خلقی را که بهتر باشد از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله **الباقر** روایت از ابی
ابی عبد الله علیه السلام که گفت گفت الله تعالی محمد بندهٔ است که من آفریدم نام او علی را نور کردانیدم شمارا یعنی روح جابر
قبل از آنکه خلق کند سموات و ارض خود را و عرش خود را و بحر خود را پس حبیب تهلیل منی میکرد بدو و تمجید و تسبیح منی بود
تا آنکه چون خلق کرد روح شمارا و کردانید هر دو را یک و آن روح واحده تمجید و تقدیس و تهلیل منی میکرد بعد از آن
آن تسبیح را و تهلیل را و آن دو را تا وقتی که خواست خدای تعالی پس خلق کرد از آن نور محمد را و علی را و حسن و حسین را و تا پس
خلق کرد خلق فاطمه را از نور الله تعالی و جاری کرد آن نور را پس مسکن خود را و تعیین خود را اضافه کرد بنور خود را و ما
الصادق روایت از ابی جعفر علیه السلام که گفت شنیدم از جعفر را که میگفت و می کرد حق تعالی بسوی محمد صلی الله علیه و آله که یا محمد
بدرستی که من خلق کردم و لم یک شیئا بودنی چیزی از نور تو و خلق کردم از نور تو روح خود را و حبب کردم

کسی که خطور نکند انرا خاطر ان و سیر نکند از آسمان ان و دروغ نخواند گفت دران کسی که دروغ گوید باشد پس
قول تو برای تو درین باب حق است آنچه ذکر کردم پس آن چه نخواست که ذکر کردم پس گفت اورا ابوابرهیم
نجیل کم تر آنچه ذکر نشده باشد از الاقبیل از انکسان که خوانده باشد کتب را پس خبر کن مرا که چه بود اسم ام
مریم و کدام روز نهفته شد مریم را دران و چند ساعت نهار بود و کدام روز بود که وضع کرد مریم عیسی را و چند
ساعت بود از نهار فخرانا گفت نمیدانم ابوابرهیم گفت اما نام مادر مریم مرثا بود بیچه و بهبه در عبرانیت و روز
که مریم حامله شده روز جمعه بود و وقت غروب آن روز است که هبوط کرده روح الامین دران روز زمین و ثبت
برای مسلمانان عیسی که او ولی باشد ازان و تعظیم کرده آن روز را حق تعالی و رسول او و امر شده که آنرا عید کنند برای
مسلمانان قرون که تولد کرده دران روز مریم عیسی را و رسته شده بود بچهار ساعت و نصف از نهار و گفت نهری که مریم
عیسی را بران زائیده مسمی نام است گفت نکفت فرات و دران بود نخل و کرم و برای کرم و نخیل نهری روان نمیباشد
و اما روزی که محجوب شد حق تعالی روز لسان مریم و ندا کرد فیه و سمی اولاد خود را و اشیاع خود را و ثبت
آمدنه را عاقبة کردند و اخراج عمران خود نه تا نظر کنند برو و گفتند او را آنکه گفته شد بحق فقه کرده حق تعالی آنرا برتو
در کتاب خود و در کتاب خود آیا فهمیده گفت آری و خاموش شد مرزبان گفت پس بر تو آن خواست از تجلی خود
تا آنکه هدایت کند ترا حق تعالی فخرانا گفت مرا بود و اسم مادر من سبرانیه و عربیه گفت اسم مادرت سبرانیه عقبا یه بود
و مفسوره اسم جده پدر تو بوده و اسم مادرت بعربیه منسبة و اسم پدرت عبد المسیح و آن بعربیه عبد الله است و بود
برای مسیح عبدی گفت صدقت و بررست و گفت بحیث اسم جده ام گفت جبرئیل یعنی عبد الرحمن گفت او مسمی بود گفت آری
و مقتول شده نشده بود و جناکه داخل شد بر و اصحاب او قصد کرده اند او را در منزل او و خیله کنند با قتال او آن اصحاب او
اهل شام بود نه گفت اسم تو چه بود پیش از کنیه عمر گفت عبد الصلیب گفت پس تو را چه نام خواهی کرد گفت عبد الله
گفت درین وقت ایمان آوردم گواهی دهم و شهادت ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و
کما تصفه النصاری و لیس کما یصفه الیهود و لا جنبی من اجناس الشرک و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله ارسله بالحق فاتبان به لاهله و عمی المبطلون و انه کان رسول الله الی الناس کافة الی الاحمر و
الاسود کل فیه مشترک فابصر من ابصر و اهتدی من اهتدی و عمی المبطلون و ضل عنهم ما کانوا یفترون
و اشهد ان ولیه نطق بحکمته و ان من کان قبله من الانبیا نطقوا بالحکمة البالغة و تواتر روا علی الطاعة
لله و فارقوا الباطل و اهله و الرجس و اهله و هجروا سبل الضلالة و نهجهم الله بالطاعة له و لهم عنهم

من المعصیة فهم لله اولیا و للذین انصار یحق ان علی الخیر و یامرون بد آمنت بالصغیر منهم و الکبیر
و من ذکرت منهم و من لم اذکره و آمنت بالله تبارک و تعالی بالعالمین پس قطع کرد زنار و صلیب خود را
که در گردنش بود از مذهب جدا ازان گفت اکنون مرا وضع کن صومعه خود را پس جا بگیر کن گفت انچه ترا برادر بست
که بر مثل دین تست و او مرد بست از قوم تو از قیس بن ثعلبه و او در نجران است مثل نعت تو بس مواسات
کنید بهم و مجادله هم نکنید و من نمیدانم که زنگ کم ابن که ابراهه کرد بر شما حق شما را در اسلام پس گفت واحد اصحاب است
که در غیاب ام و گذاشته ام بسیط خود نه از عرس و رسته و نزار شته و حق تو دران او فزاست از حق هر یک گفت
تو مولای خدا و رسول خدای و تو بر جانب خود هی بر مال خود پس بگو شد بهم او و تزویج کرد زنی را از بنی فهر و
صداق داد او را ابوابرهیم از جاه و دینار از صدقه و وقف علی بن ابی طالب و خدمت کار و مادی داد او را و
او را فاقه کرد تا الحوالم کرده شد ابوابرهیم و فوت شد بعد از حج بر خود و بیست و شش سنه (ناکان) روایت
از یعقوب بن جعفر که گفت بودم نزد ابا ابرهیم که آمد پیش او مردی از اهل نجران عیسی از زبان نجران و بالو زاهبی
بود پس اذن کرفت برای ایشان فضل بن سوار گفت فرا ابرهیم دور ابیار نزد چرام پس بیاورام و گردم فرا ابرهیم
کرا نتوم آمده اند پس امر کرد بخصفه بواری یعنی بر ک خرما بود پس نشست او و نشستند با او انگاه راهب ابتدا
کرد بسایل و از مسایل بسیار سوال نمود و در کل ان مسایل جواب می یافت ابوابرهیم عاسوال کرد از و بعد مسئله
که هیچ جواب نداشت پس مسلمان شد آن راهب و راهب متوقف شد که سوال کند از و و حضرت جواب سوالات
او میداد و راهب گفت همیشه قوی بودم در دین خود و کسی را نگذاشتم از کفاری در زمین که او را بسد بلیغ عزیز در دین
خود نشنیده بودم مردی را در همند که بر کاه خواسته بر شیخ چه میکند بیت الفقه پس یاد میکند و روز و بر میکرد جبرئیل
خود در همند و سوال کردم که او در کدام زمین است گفتند بر شبه دان و سوال کردم از کسی که مراضه داده بود از و
گفت او را صفت که نظر بافته بود بان اصحف صاحب سلیمان آورده از عرش سبحانه و ذکر کرده حق تعالی
برای شما در کتاب شما و برای ما معشر اویان در کتب ما ابوابرهیم گفت همند اهم است خدا را کرد و بشنود اجابت
آن راهب گفت اها بسیار است اما محترم ایشان که رد نشود سایل آن صفت است گفت چیزکه مرا ازانچه
حفظ آن داری راهب گفت لا و الله الذی انزل التوریة علی موسی و جعل عیسی عبرة للعالمین و فتنة
لشکر اولی الالباب و جعل محمدا برکة و رحمة و جعل علیا عبرة و بصیرة و جعل الائمة من نسله
و نسل محمد ما ادری یعنی نمیدانم آزاد اگر میدانستم محتاج نبودم دران بکلام تو و نمی آمدم پیش تو و از تو

نجف الی اسحاق

در تفسیر جزوه خفیف قبیل و تفتیش و تحقیق کردار و کشف بر سلطان واضح شد او در وقت وفات حسن بن علی جبری که نصب
کردم ازان و گمان نداشتم که آن بشود زیرا که جون معتمل شد و فرستاد و نزد پدر حرم که این الرضا معتمل شده پس پاک
شد همان ساعت و مبادرت کرد بدار الخلافه پس رجوع کرد معتمل و او هیچ نفرمود و از خدم امیر المومنین و همه از خانه او
و خاصه او در نهاد بکر بر خادم بود پس امر کرد ایشان را بزدوم دار حسن و توقف خبر او و حال او و فرستاد بسوی بعجه
از منجمین و امر کرد نزدیک ایشان را نزدیک او و تعاهد او در صباح و مساجون دو روز شد یا سه روز خبر کردند
که او ضعف کرده پس امر کرد منجمین را بزدوم دار و فرستاد و نزد قضاة و حاضر ساخت مجلس او و اقرار کرد که
اقتدا کرده کس از موفقین در دین و امانت و ورع پس حاضر شدند و مبعوث ساخت ایشان را بجانب دار
حسن و امر کرد ایشان را بزدوم او لیلا و نهارا پس جمیع انجا بودند تا آنکه متوفی شد و پس کرد بدر حرم را برای تجهیز او
و فرستاد و سلطان بسوی خانه او تا تفتیش کنند چیزها را و مهر کنند ازانها و طلب کردند اثر ولد او را
زنها آوردند و توقف حمل کردند در جواری او و نظر کردند بسوی ایشان پس بعضی از زنان گفتند که یکی از جواری
حامله است و او را در حجره کردند و موکل ساختند بر و بکر خادم را و اصحاب او را و نوشته که با ایشان بود پس
شروع کردند بعد ازان در تهیه و تجهیز او و معتمل ساختند اسواق را و سوار شدند بنی هاشم و قواد و بدر حرم
و سایر ردمان بجنازه او و سر حرم برای ابرو در شبیه قیامت شد پس جنازه فراغ شدند از تهیه او و فرستاد
سلطان بسوی عیسی بن متوکل و امر کرد بنماز کردن بر و پس چون فارغ شد نعش را برای غازنز دیک آمد
بسوی او ابو عیسی و کشف کرد روی او و عرض نمود بر بنی هاشم از علویه و عباسیه و قواد و کتاب و
قضاة و معدلین و گفت اینست حسن بن علی بن محمد بن الرضا که مات حتف انفه علی فراشه یعنی
بر گ خود مرده بر فراش خود حاضر بود او نزد او حاضران از خدم امیر المومنین و ثقاه او علمان و فلان و
از قبیلان فلان و فلان پس تقدیم کردند وجه او را و امر کردند بحمل او پس بر داشتند او را از وسط دار
او و دفن نمودند در جیتی که مدفون بود پدر او پس چون مدفون شد شروع کرد سلطان و مردمان
در طلب ولد او و بسیار شد تفتیش در منازل او و توقف نمودند از قسمت میراث او و همیشه
جماعتی موکل بودند بحفظ جاریه حامله بزعم زنان تا آنکه متبین شد بطلان حمل او پس تقسیم میراث او کردند
میان مادرش و برادرش جعفر و مادرش دعوی وصیت او کرد و ثابت کرد آن نزد قاضی و سلطان
بنابرین طلب ولد او چیزی دادند پس جعفر آنکه بعد ازان نزد پدر حرم و گفت بده پیغام مرا حرم تبه را در حرم که داخل

کشته اند این در اوانی بوده یا کشته در کل
حیوان مگاه بمیرد یا نصب و اگر مگاه
الف کوید زراگر مگاه در حرمی بمیرد
خارج میشود و رجع او ان نعف او
در مگاه کشته میشود نعشش حرم
دم میرون میرود ؟

کردانم

کردانم بسوی تو هر سال بیست هزار دینار پس حرم گفت یعنی شروع ساخت پدرم او را ازان و شنوانید بامو و گفت
ای احمق سلطان شمشیر بر سر کرده بر جماعتی که گمان داشته اند که پدرست و بر بورت اینه بوده مانند تا ایشان را
رکشته و برای ایشان آن میرسد پس اگر نزد شیعه پدر و او امام باشد چه حاجت بسلطان است ترتیب عبد سندیان
و مراتب ایشان را چه جای پدر سلطان و اگر مستحق نباشی نزد ایشان باین مرتبه کجا این رسید ان بابن از قبل ما پس
پدر او را قلیل العقل و مستضعف ساخت و انکرد که جایز و شنوانند و اذن بدخول ندهند و جنان کردند تا آنکه فوت
شد پدر حرم و ما پدر او آمدیم و او بر همان حال بود و سلطان طلب از او را حسن علی بن یکدم الثالث ولایت کرد
ابو محمد بجانب ابا القاسم انحق بن جعفر بن پدری قبل از موت معتبر بابته بهیت روز که علازم بیت خود باشد تا آنکه
حادث نشود حدثی پس چون گذشته بیست روز که حادث نشد پس چه امر میکنی مرا و گفت
که نیست این حادثه حادث دیگر است پس بعد از معتبر بابته آنچه شده و نیز وصیت کرده نزد ما بچیزها دیگر قبل
ابن محمد بن داود و عبد الله قبل از فتنش بده روز پس در یوم العاشر از گشته شد الثالث روایت از محمد بن
طلحة بن ابراهیم بن موسی بن جعفر که گفت متحیر شدم در امر ما پس بر ما گفت بیائید بروید نزد ابا محمد عبد الله
که وصف میکنند از و سماحت و سخاوت پس گفتیم در شناسای او را گفت نمیشناسم و نه دیده ام او را هرگز پس قصد او کردیم و پیرم در راه مرا گفت چه چیز خواهید یافت گفتیم برای ما پانصد درهم دویست و درهم برای کسوه و
دویست درهم برای رفیق و صد درهم برای نفقه پس مرا گفت گاشکی ار کند برای ما چیزی بیشتر از صد درهم اشرا ار کنم
دویصد درهم نفقه و بصد درهم کسوه و پرون روم بجبل بجبل حاصل پس چون بجبل رسیدیم بباب او پرون آمد غلامی و
گفت داخل شوند طاهر ابن ابراهیم و محمد پسرش پس چون داخل شدیم السلام کردیم مرا پرسید مرا یا علامه چیز پس
از ساعتی بود ترا ازده ما این وقت گفت ای سیدی مستحیا میکردم که باین حالت ترا ملاقات کنم پس چون پرون
آمدیم از نزد او غلامش آمد و داد صره بیست پدرم و گفت این پانصد درهم است دویست برای کسوه و
دویست برای رفیق و صد برای نفقه و عطا کرد بیست درهم صره دیگر و گفت این سیصد درهم است صد درهم
برای حمار و صد درهم برای کسوه و صد درهم برای نفقه و پرون مرو بجانب جبل و بکش خود را بجانب سوار
پس او سوار رفت و ترویح نمود بزنا و داخل شد او را از روز هزار دینار و باین همه قابل بود پس
گفت محمد بن ابراهیم که حرم پدر او یکی از ین ظاهر تر امری نیاشد گفت این امریست که جاری شده ایم میان
الرابع روایت از احمد بن حارث قزوینی که گفت بودم با پدر خود نزد پدر حرم برای و پدرم متعلق و صاحب برید

نامش محمد بود ؟

از مرتبط با محمد و بوده نزد مستعین باندازه بغا که مثلش کمی ندیده بود از روی حسن و بزرگی و وقایع بوده از برج و بام
برج بیشتر بر و بیرون رفته بیاض بغا ریاضت دهندگان و دواب و غلامان بیشتر برای ایشان جمع بود و در کوبان پس گفت او را
بغا از زنهای او یا امیرالمومنین اگر بگذاشته زنان حسن بن الرضا و بیاوری حسن با استر را سوار خواهد شد و یا او را خواهد کشت
با مستی با مستوی از و پس بیت کرد پسوی ابی محمد آمدم با او رفت و چون داخل شد ابو محمد با او نظر کرد بغل کرد و
بود و حسن در پیش او رفت و دست بر بغل او کرد گفت شنیدم میگفتم بغل دیدم گرفت از و سیمان میکرد و پس
بجانب مستعین رفت و سلام کرد و او را و ترتیب خود نزد او جا گفت و تقرب کرد با و پس گفت ای ابا محمد طالم کرد این بغل با
ابو محمد گفت چه مرا که بر و طالم کرد مستعین گفت خود طالم کرد اگاه وضع کرد حیلهای خود را و بر خواست و طالم
کرد استر را و عود کرد بمجلس خود و نشست گفت یا محمد اگر چه چنین کرد استر را گفت چه مرا که ای غلام آسیچه او گفت
تو زین کن از آن پس با بر و دم برخواست و استر را زین بر نهاد و رجوع کرد آواز گفت بی بیا که سوار شوی استر را
گفت اری پس سوار شد بدون امتناع برده او را حرکت داد و ماند از و آواز او محمد گرد آواز اهلیلج یعنی محمد تا رفت رفتار
حسن پس رجوع کرد و نازل شد مستعین گفت ای با محمد بگو نه دیدی استر را گفت ندیدم مثل آن حسن و فراهته
و حذاقت و لایق و صالح نیست که مثل آن بشد الا برای امیرالمومنین گفت یا محمد بدرستی که امیرالمومنین ترا
مرد عمل کرده است آنوقت محمد گفت چه مرا ای غلام بگیر آنرا و چه دم افگنده گفت و برده الفصل مروایت از ابا
هاشم جعفری که گفت بشنوده کردم یا ابا محمد حاجت خود را پس او حاجت خود را گفت چه بیضه گاو یه بسوط خود زمین را و پنداشتم
که تقیه کرد میدیدن و بیرون آورد یا بضه دینار و گفت ای با هاشم حذوا حذو ناگیر و معدور دار مارا
الفصل الخامس مروایت از ابا علی مطهر که نوشت بسوی او در قاد سیه که اعلام کند او را بانصراف مردم و خایف بود
از بطش پس نوشت جواب اقضوا فلا خوف علیکم انشاء الله نگذریده که خوفی نیست بر شما ان شاء الله تعالی
پس گذشتند بسلامت و الحمد لله رب العالمین الفصل الثانی مروایت که زوال کرد و نه بجعفری از آل جعفر خلق
بسیار که اگر ایشان را قبیل شود یا ایشان یعنی قوت مقاومت ندارشت پس نوشت بسوی ابی محمد بنوشته
آن داد و نوشت بسوی او که کفایت میشوند ان شاء الله پس بیرون رفت بسوی ایشان در نواحی پس بر آن
قوم زیاده بود و نه بیست هزار نفر و او را قبل از هزار نفر بود پس بشکست جمعی ایشان را کرد و نه الفصل
مروایت که مجلس شد ابو محمد نزد علی بن بلال و او اصغب جلس بود و شد ایشان بر آل ابا طالب و گفت
او را که بگیر با او هر چه خواهی و بگیر البته پس قیام نشد بران امر الا روزی تا وضع کرد خدمتی خود را برای او و خیال

گرد رفع میکرد نظر خود را بسوی او از روی اجلال و اعظام پس بیرون رفت از نزد او در حالتی که احسن بلس بود از
بصیرت و قول در باب او الفصل مروایت از سفیان بن محمد جعفی که گفت نوشتم بسوی ابا محمد و سوال کردم
او را از دو بیت در قول الله تعالی و لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا و لا الوضوء و لا الجنابة و گفتم در نفس خود نیست
در کتاب که ما با و اعتقاد دارید که موضوع اند در اینجا پس برجع کرد جواب نامه و اینجه گفته است میگوید قیام نشده دوان
ولی امر و صدقت کرد در آنچه نسبت او را موضوع اند در کتب ایشان و در موضع پس ایشان الحمد لله که بیرون علی الله فیغیر
اعدائهم یعنی امان میدهند بر جداد و خدا اجازه میدهد بدامان ایشان را الفصل روایت از ابا هاشم جعفری
که گفت بشنوده کردم بسوی ابا محمد صیقل جلس را و گفتم بشارت فیه را پس برداشت بسوی من کوزه غاز کننده
خوابی بود عود را بروز در منزل خود پس جان شده که بیرون کرده خود را و غاز کنان در منزل خود تجمل که حضرت
گفته بود و چون من مضیق و تنگ دست بودم خواستم که طلب نایم از و دینار صدقه کند بت خود پس برایم آمد
و چون بمنزل خود رسیدم متوجه شدم بسوی من صد دینار و نوشت بسوی من که بر که ترا حاجتی باشد چیزی که
هشتاد مخاوطلب کنی از ما بدرستی که خواهی داد بر آنچه خواهی ان شاء الله الفصل روایت از ابو حمزه ثمالی خادم
که گفت بشنیدم ابا محمد را مکرر که تکلم میکرد غلامان خود را بلغات ایشان از ترک و روم و صقالبه و صقالبه قبیله
میان بلغر و قسطنطنیه و عجب میکردم از ان و میگفتم این در بدیه متولد شده و برای که غار نبوده تا اگه گذشت
ابو الحسن و دیده بود او را احدی چگونه است حال آنوقت اقبال کرد و گفت بدرستی که الله تعالی مبین ساخته
حجت خود را از سایر خلق خود بهر چیزی داده او را لغات و موقف انساب و آجال و حوادث و از جنین
تا بشر تا بشر میان حجت و مجرح فرقی و امتیازی الفصل روایت از اقرع که گفت نوشتم بسوی ابا محمد و سوال
از اگه آیا امام محتلم می شود و احتیاج از اگه کتاب رفته بود و مفصل شده بخط خود گفت از اعلام امامت است
و حق تعالی پاینده داده او را بهر خود از ان پس داده شد جواب که حال او در امام و وصال ایشان در بطن کی است تغیر
نبیند او را قوم ایشان از او در هیچ چیز تحقیق که اعاده کرده حق تعالی او را بخود از اندوه حبس شیطان تا اگه حدیث کرد او را
نفس خود ان الفصل روایت از احمد بن فارس که گفت اخراج کرد و صدر جمعی و مسئله و اراده کردم که
درمان بسوی ابا محمد پس بر نشستم در سوال که قایم بر که قایم شود و چه چیز قضا خواهد کرد و کی است مجلس او کرد و در انجا
قضا میکند میان مردمان و اراده کرده بودم که سوال کنم از و در باب تب ربع پس غافل گشته بودم از نوشتن
آن جواب آمد که سوال از قیام کردی بدانکه بر که قایم قایم شود قضا میکند میان مردم بعلم خود مانند قضا و او

که سوال از مسئله نکرده و نوشته بود که اراده داشتی که سوال کنی از حکم تب ربع پس فراموش کردی آنرا نمیدانم پس این مرد را چه حکم است در رد و قبول ساز بر محروم بر سبیل که بری میشود باذن الله یا نازکوفی بود او سلاما علیهم پس ما تعلیق کردیم آنرا بر محروم چنانکه ذکر کرده بود ابو محمد بر ظهر طومار پس چون که رسید بما نامه او شکوه کردم حاجت خود را و قسم خوردم برای او که حاجت روا میکنم بحق آن و نه قدا و نه فت گفت قسم مجوری بگذار بروع و حال آنکه دفن کرده و دینار داده و گفت مرا در حق این قول منع نوشت از عطیه ای خدام ما کن و آنچه با تست پس صد دینار داشت عطا کرد بمن و رو بجانب مرکز کرد و گفت مدرسی که محروم خوانی شد از ان وقتی که اخراج باشد لبسوی آن دنانیر که دفن کرده و راست گفت و چنان شد که گفته بود زیرا که مرا دفن کرده بودم دویست و دینار را و گفته بودم که ظهر مرا گفت مرا بمکه و وقتی که معتصم شوم بطبرستان بفرست یکچیزی از ان نفقه کنم اگر متعلق کرده بر مرا بواب رزق پس چون بمنش آن کردم بسری دانستم بآن راه برده بود و برداشته و گفته و من هیچ چیزان فادر نشدم

ابو علی روایت از فضل بن زیاد از علی بن الحسین بن شاکر که گفت مرا فرمود و من عجب بودم و ذکر آن بسیار میکردم در محل فضل داخل شدم بر ابا محمد روزی مراکفت چه کرد تو بس تو گفتم آن نزدیکست و حالا بباب استاده و ازان نزول کردم مراکفت تبدیل کن آنرا پیش از ما خیر کمتر آنرا پس برما داخل شد ما خلو قطع کلام نمود بر خواستم متفکر بوده و رفتم بجانب منزل خود و خبر کردم برادر خود را بانچه گذشته بود و گفت چیزی نمیدانم چه کویم در بن باب و عزم بکل کردم آن را و نفس بزدم کردمان بر هیچ آن تا شب بسر برد و ما نماز خفته میکردیم کرسا پس آمد که ای مولای مرا نفق فی شک هلاک شدم فرستی تو پس چیز معلوم شدم و دانستم که او این را خوانده بود و پس داخل شدم بر ابا محمد بعد از ایام جبه و خز میکنم در نفس خود که کاشکی خلعتی میکداشت بر دابه خز که بسیار انعام حاصل شد مرا از محل او پس چون نشستم گفت آری اضعاف میکنم بر تو دابه را این غلام علاکن بابو برزن کیت مرا و این گفت بهتر از فرس تست و آوقاء و اطول عمر استفاده **ابو علی** روایت از احمد بن محمد که گفت نوشتم لبسوی ابا محمد و چیزی که اضافه کرده بود مهتدی در فضل موالی او ای سید من الحق الذی شغله عنا شکر ترسیدم مرضا بر اکه مشغول ساخت او را از ما و خبر رسید که او ابنده تو میگذرد و میکوید که والله علما و خبر حوادم و در خواب ابیات را از بدیه ارض پس توقیع کرد باشت ابو محمد بخط خود ذالک اقصر العمر عد من یومک هذا خمسة ایام و یقضی الیوم السادس بعد هوان و استخفاف بزید و کان کما قال یعنی او کوتاه تر عمر است شمار از امروز تا پنج روز که در روز ششم کشته خواهد شد

بعد از

بعد از هوان و خواری بسیار و استخفاف بشمار که بعد از مرور خواهد کرد و چنین شد که گفته بود **ابو علی** مروایت از حسن بن شنان که گفت نوشتم لبسوی ابا محمد که وما کنده برای خبر بوضع طین خبر و کیسه چشم خبر رفته بود و دیکری مشرف بر تلف پس نوشت لبسوی خبر که حبس الله علیک الجنک عناه و اراد حتی تطاحشم را پس صحیح شد چشم خبر و توقیع نوشت در آخر کتاب خود که اجرک الله و احسن ثوابک اجر دهد ترا خدا و بکو کناه و ثواب ترا پس خبر فکین شدم برای آن و ندانستم که در حال خبر کسی فوت شده باشد پس بعد از اندکی آمد خبر وفات پسر بن طیب و دانستم که آن تعزیه از جهت این بود **ابو علی** مروایت که عزیز بن مسلم کفت آمد نزد ما پسر خبر برای مردی از اهل مصر که او را سیف بن لیث کفتند ی و تظلم میکرد لبسوی مهتدی در حبسی که او را بود و نصب کرده بود آزاد شیخ خادم و اخراج کرده او را از ان پس او را کشته کردم که شنیدیم چیزی لبسوی ابا محمد برای تسهیل امر خود پس نوشت او بمحمد که لا باس علیک صنعک نزد الیک هیچ باکی نیست بر تو صنعه تو کرده و همیشه لبسوی تو تو پس بسلطان مرده و حلاقت کن بو کفتی که در دست او بود و صنعه تو و بر سان او را السلطان اعظم الله رتبه الطالبین پس چون ملاقات کرده و کیل کفت نوشته بود لبسوی خبر نزد خبر و خروج از مصر بکرخبر طلب کن زنار و کم صنعه را بنویس پس رد کرد بو آزا بکی قاضی ابن ابی الشوارب و بنیاد نهاده شود و قناع نشد که متقدم شود لبسوی مهتدی پس صنعه صیقلا شد و در پیش بود و خبر نداشت ازان و سیف کفت تخفیف کرده بودم پسر خود را بصر و او عیل بود نزد خروج خبر و پسر دیکر انس را که وصی و قیم خبر بود بر عیال خبر و ضیاع خبر و جهاز نوشتم لبسوی ابا محمد در سوال از احوال ایشان نوشت لبسوی خبر که عافیت یافته عیل تو و مرده است جلیل تو نعی کرفته و وصی تو و قیم تو پس چه خدا بکند که رجوع کمن کرا حیاط او تو بیشتر و پس رسید خبر خبیکه کفته بود و آن بیست و روز جواب ابی محمد **ابو علی** مروایت از یحیی بن نصیر کی از قریه بجانب که کفت بود برای ابا محمد و کیکه که در دار او برای او مجوزه افتاده شده بود و او در بحبی خادمی بود ابیض پس وکیل اراده خادم ابیض کرد بر نفس خود و او را بخرد و الا انکه آنان کند بنیاد پس احتیال کرد برای او نبیند و داخل کرد اینه بنیاد را برد و بود و میان او و میان ابا محمد سبب مقفل کردن کفت خبر چه دار بود م کرد ناکاه مفتوح شد ابواب او تا خود آمده و توقف کرده بر در مجوزه و کفت با هرون الله خافوا الله پس چون صبح کرد ام کرد هیچ خادم و الواح خبر از دار **ابو علی** مروایت از محمد بن ربیع شیخ کرکت بنده کردم مردی را از شوینه با بوا از پس آمد شیخ خبر برای و در دل خبر چیزی جنبیده بود از متقدار او و خبر نداشته بود م برباب الحصر بن جنیب کرا اقبال کرد او محمد بن ازدار عامه روز موکب ایشان بیجی سبز قوم و کبان بر ابل برای زینت و تجمل جماعت و انسان پس نظر کرد بسوی خبر و سبب حرکت او کفت با خود انه فزع پس خبر نزدیکی کردم کرا سقط شدم

زوج فاطمه بنت محمد و ابو الحسن و ابو الحسین پسران علی محمد قائم ابو سعید گفت گفتم الله اکبر بشارت دهم طلب کرده ام پس
مصرف شدم بسوی او و دو پسر عباس و گفتم او را ایها الامیر یافتم آنچه طلب میکردم و انا اشهد ان لا اله الا الله و
ان محمدا رسول الله پس او چیزی نگفت او را گذاشته و صدا داد و گفت مر حسین را پس او نزد او رفتم بسوی او نامه
دادم او را و فقیه کرد مرا در چیزی که تحقیق شدم بسوی او از صلوة و صیام و فرایض پس گفتم او را اگر ما میدانم در
کتب خود که محمد خاتم پیغمبران است لابتی بعده و امر بعد از و بسوی وصی اوست و وارث او و خلیفه او بعد از او
پس بسوی وصی بعد از وصی همیشه امر الله جاریست در اعقاب ایشان تا آنگاه منقضی شود دنیا پس کیست
وصی او صی محمد گفت حسن پس حسین ابنا محمد پس یافت کرد امر را در وصیت تا آنگاه منتهی شد بصاحب الزمان
پس اعلام کرد مرا آنچه حادث شده بود از صحیح بود و شنوده مراجعتی الاطلاع جیب پس او را تا بجای آمد او را سید قم
و نشست با اصحاب او در سنه اربع و ستین و پرسان آمد او را ایشان تا آنگاه سید او را سید و با او رفیق بود از
اهل سند که بجا حج آمده بود در باب مذهب قائم گفت مرا خبر کردم از رفیق خود بعض اخلاق او
و هجرت جستم از و بیرون رفتم تا رسیدم بجبل سیسه که جبلیست شوم برای صلوة و صلوة کذارم و مرا وقف
بود و شغل در چیزی که قصد کرده بودم طلب آن تا ناگاه آمد نزد من و گفت تو فلانه که اسم او فلانست
در سند گفتم آری گفت اجابت مولای خود کن پس رفتم با او تا خیمه مرا بخلال اوراق ببرد تا آمد بداری با
بسیار پس ناگاه بلوا رسیدم و او جالس بود گفت مرحبا ای فلان و گفت سلام بسند کیف حالک و حکونه
کذاشته فلانه و فلان را و فلان را تا آنگاه جهل کس را نمود که سوال میکرد از ایشان بکیک پس بخبر کرد مرا بجمله
تجاری و وکلا دال شده بود مر اهل ایشان بلاد سند گفت پس گفت ارادة داری که حج کنی با اهل قم گفتم آری پس
گفت حج مکن با ایشان و صرف شو امسال و در سال آینده حج کن پس القا کرد بسوی من حرزه را که پیش او بود
و گفت این را نفقه خود کن و داخل نجف اشرف شو بسوی فلان و تسلیم کرد و مطلع کردان او را بر چیزی و صرف
شو یکی بنشابه بسوی بلد پس مواقاة کرد مرا بعد ازان بشوق و اعلام کرد مرا که وصی او با صرف
شده از عقبه و علام کذشت بعرف خواص ایشان حول سال قابل شوق کرد و ارسال کرد بسوی ما هدیه از
اطراف خراسان و اقامه کرد با ما تا پس فوت شد رحمه الله الثالث روایت از سعد بن عبد الله که گفت
حسن ابن نضر و ابا هاشم و جماعتی دیکر کفتند بعد از عقبه ابا محمد را در آنجا در دستها و کفا او بود و اراده تخصص
نمود پس آمد حسن بن النضر بسوی آبا هاشم و گفت که مرا از او حج دارم او هشام گفت تا میر کرد در بن سال

حسن گفت بدرستیکه مرا فوج عظیم و در حجاب و لابد است از خروج مرا و وصیت کرد بسوی احمد بن علی بن حماد و وصیت کرد
برای ما جمیع مال را و کرد که بیرون نرود از مرو چیزی الا از دست او بعد از اظهار او و حسن گفت چون بیاید
بغداد و کرایه کردم خانه را و فرود آمدم و ران پس آمد نزد من بعضی از وکلای او و شیاب و دنانیر و تخلیف کرد نزد من از
کفتم جیست این گفت اینست که می بینی پس دیکری آمد مثل او پس دیکری تا آنکه احاطه کرد نه دار را و آمد احمد بن
الحق بخبیج با کجاوه و امر نعقب کردم و متفرق شدم از و در سر بر من قصد از و کردم چون بکذرد از نهار کذا و کذا
حال کرد بر همه بالست پس رفت و اهل خود را آنچه جز بود و در الطریق ضلوک بود و بعینه طرق الریق با کشت تواند
پس کفت بشنو از من و بسلامت دار مرا حای خود از تدر سیدم بکرمان و نازل شدم با بکی پس رفتم سید
بمزرعه که حال کرد بالست پس بنیه کردم در فسان بسیه بشتر جمازان و جون بر بلیز رسیدم ناکاه سپاهی دیدم قایم
مرا کفت نو حسن بن النفری کفتم آری کفت داخل شو داخل شدم و بجانه در ون رفتم و توزیع کردم فسان را تا
دیدم که در راه و بیت جز بسیار بود پس او بدیکی از جمازان او در وقف داد و اسباب ان خرج شود تا کاه بیچه
شود که بران بشتر محمل بود از ان کی را آنکه ای حسن بن النفر محمد خدا کجو برا کفت بیت نهاد بر تو و شک مکن که شیطان دوست
دارد که شک کند پس توزیع کرد بسوی جز تو بین را و کفتند مرا کجا بیه آزاد کرد تحقیق خواهید شد باین تو بین پس
کردم آزاد بیرون رفتم پس حسن منصرف شد و وفات کرد در شهر رمضان و دفن کرد بدران تو بین فاکل مرا بیشه
از دین ابرهیم پس جز بار کفت شک کردم نزد دفن او بعد و جمع شد نزد بر امر مال جبل پس آزاد عمل کرد و
راکب سفینه شد و جز او بوم اثنین بیست و یکم شهر رمضان و کفت ای پسر جز را کجا ان الم مولت و جز
کفت انا لله و انا الیه راجعون پس از نهاد دیر نیال و وصیت کرد بسوی جز وفات کرد و من با خود کفتم که پدرم بود که وصیت
جز صحیح کند بر دارم این مال را بسوی عراق و کرایه کنم خانه بر شاطی جند روز توقف کردم ناکاه رقعه سید رسید
و در ان نوشته که ای محمد بالست کرد او کذا و کذا او جوف کذا و کذا تا آنکه فقه کرده بود جمیع آنچه جز بود از آنچه جز از
آن از روی علم کرده بودم پس تسلیم کردم آنرا برسول او و باقی مانده ایام چند کرسر با نای شد برای جز
و انجام کام دادم پس بر دان آمد بسوی جز این رقعه که قد اقتضاک مکان ابیک فاحمد الله الثالث
مروست از ابا عبد الله نصابی که کفت ارتحالی کردم جزیری چند بر زبانی حاوی که در آنجا سوار و نبود پس
قبال شده بود و در دشده بر جزایر سوار امر کردم بکرایه آن و کرد کردم آنرا دیدم که در وسط آن چند متاع آن جز
بود و محاسن با خیوط پس اخراج کردم آنرا و اتخاذ نمودم و ذهب تا قبول کرد الرابع روایت از فضل جز از

ما بنا مولانا فیکیف بنت محمد یا جعفر که گفت قومی از اهل مدینه از ظالمیز بودند که میگفتند بحق بعضی از ائمه ما بیت بودند
و وظایف بایشان وارد می شد در وقت معلوم پس چون ابو محمد گذشت رجوع کردند قومی از ایشان از قول
بولد او پس وارد شد وظایف بر کسی که ثابت نیست از ایشان قبول بولد قطع شد از باقیان پس بر گردیدند در میان ذاکرین و الحمد لله رب العالمین ۱۰ مروایست از علی بن محمد که گفت ایصال کرد مردی مالی را
داد و رد کرد برد و گفت بود که اخراج کند مال پسران عم خود را از ایران و ان جا رصد در هم است و بوده در دست
آن دو صبیه از پسران عمش و او در ان شراکت داشت و حبس کرده بود آن را بایشان پس چون نظر کرد یافت که
چنان نبود و حق ایشان جهار صد در هم در ان صبیه بوده اخراج کرد و آن را و باقی را بگذشت او انفاذ نمود و او
قبول کرد ۱۱ روایست از حسن بن موسی که گفت بتحقیق بر سر برای حضرت عسکری بیان یعنی پسران متعدد و من میخواستم
و سوال دعا میکردم از و در باب ایشان که در من چیزهائی نوشت پس نمرده و چون متولد شد
برای حسن نوشتم بگذشت او سوال دعا در حق او پس اجابت کرد و آو باقی ماند الحمد لله ۱۲ مروایست
از ابو عبد الله صالح که گفت بیرون رفته بودم در سالی از سالها بجهاد و پس لشکیان خروج کردم از و مرا
اذن نداد بیست و دو روز افاقه کردم در ان و فافله بیرون رفته بود نه بجانب نهروان پس اذن داد
مرا در خروج در روز چهار شنبه و مرا گفتند بیرون رود در روز پس بیرون رفتم و من مایوس شده بودم
از فافله در خوف بایشان و چون بنهروان رسیدم فافله مقیم بود در انجا و فرصت نیافتم الا لحوق دادن
براحله که فافله رحلت کرده و من نیز رحلت کردم و چون دعا شنیده بود برای من بسلامت بهیچ بری رسیدیم و الحمد
رب العالمین ۱۱ مروایست از محمد بن یحیی شاشی که گفت بیرون آمد برای من ناصری بر مقعد من
و من از اماجل نودم دمالی لبیدران نفقه کرده بودم کفتند مالی شناسیم و دوا برای آن پس بنوشتم رقعه در
سوال دعا و آن توقیع آمد بسوی من که لیسکف الله الصافیه و جعلک معافاً الدنیا و الاخرة پس بکبد
مجهد گذشته بود که عافیت یافتم و کردیدم مثل راحت دست تر پس طلبیدم طبیب را و نودم با و گفت مالی
شفا نیستم برای ان دوای ۱۲ مروایست از علی بن الحسین یمانی که گفت بودم در بغداد و فافله مهیا شده بود
برای یمامین و من نیز اراده خروج کردم و الحاح نمودم در ان نودم در ان کتابت بخط خود بچهل که بیرون رود با ایشان که
نیست تراد خروج خیری و افاقه کنی در کوفه پس من را افاقه کردم و فافله خارج شد و حفظه ایشان خروج
کرد حفظه قبیله ایست غلیظ از بنی تمیم پس ایشان را بهلاکت و غارت رسانیدند و بنوشتم و استیذان کردم در کوفه

در یا اذن نداد مرا پس سوال کردم از مراکب خارجه دران سال در بحر بسلامت نمانده بوده اند مرکبی که بیرون
رفته بوده اند بر ایشان قومی از هند که ایشان را بر امواج میکشند پس قطع کرده بوده اند بر ایشان و گفت و اراده
سفر دارم عسکر را و امتحان کردم در ب ذکا. معیب بحق مخلع در وقت غروب و نظم کردم با صدی و منصرف شدم
با صدی و حمد نماز میکردم در مسجد بعد از فراغ از زیارت ناگاه خادمی آمد از حضرت مرا گفت برخیز و گفتم کجا
بیدرفت گفت بسوی منزل گفتم مرکبیست شاید بغیر حمد مرکبستاده بشده باشی گفت نه فرستاده ام نظم را لا بشر
تولد بن الحسین بسوی جعفر بن ادریس پس طلبیده مرا و دست حسین بن احمد پس دیدم که رقعه بخط
و حمد خواستم که چه گفته تا انکه چه کرده و مرا بحبس محتاج الیه و نشستم نزد او سه روز و استیذان کردم بگفت زیارت
از داخل پس اذن داد مرا در زیارت شب ۱۳ مروایست از حسن بن فضل حمد یزدیار که گفت نوشت
پدرم بخط خود کتابچه پس وارد شد جواب آن پس حمد بنوشتم بخط خود و آورد شد جواب آن پس نوشت بخط خود و حمد می
از فقهاء اصحاب ما جواب او وارد شد پس ما نظر و تامل کردیم در سبب آن پس دانستیم آن را و فهمیدیم
و فرحی شده و الحمد لله حمایت اجلاف حسن بن الفضل گفت از زیارت کردم عراق را و وارد طوس شدم و عزم
کردم که بیرون روم الا آنکه ندراو خود و نجاتی از موانع خود اگر در حج شوم در افاقه آن که تصدق قبول
کنم و در خلال این ارادت شک شد سه حمد در مقام کردن و نرسیدم که فوت شود حج از من آنم روزی بسوی
محمد بن احمد بقضای او گفت بر و بجانب مسجد کناسه او که ملاقات خواهد کرد ترا مردی گفت حصار شدم بجانب
مسجد داخل شد حمد مردی پس نظر کرد بر حمد نشسته کرد و گفت انعام کنم بر استی که حج خواهی کرد در
سال و منصرف خواهی گشت بسوی اهل خود و وارد خود سالما پس حمد مطمئن شدم و سکر شد دل حمد و بگفتم
این مصداق آنست و الحمد لله پس وارد شدم عسکر را بیرون آمد بسوی حمد حمرة و نایزه و ثوب پس بگفتم شدم
و گفتم در نفس خود جزا حمد است این نزد قوم استغفال جهل کردم در حمد دوم از او رقعه نوشتم و اشاره
نکرد او بکسی که قبض کرد از او حمد حمرة و نظم نمود و دران نجوی پس نوشتم حمد از ان ندامت شنیده و
گفتم در نفس خود کاش شنیدی بر دکردن آن بر مولای خود و نوشتم رقعه که اعتذار میکنم از فعل خود و انها افاقه نمی
بگناه آمده ام و استعفا میکنم از ان و اتقاذ ان رقعه کردم و بر خواستم تمسح بقبر حسن و حمد دران در فکر
بودم در نفس خود و میگفتم اگر رد شود بر حمد و نایزه حمل کنم حمد از آن و اصابت کنم دران چیزی تامل کنم از آن البته
بر خود که او اعلم است از حمد قادر خواست بازگشت دران کفته پس بیرون آمد بسوی حمد که حمل کرده بود بجانب حمد

بجانب مدینه رسول شد و با ایشان دو خادم بود نه او نوشت بسوی جعفر که برون رود با ایشان پس برون رفت
و چون نگوز رسید نه یکی از خادمان یکن شراب خورد و پس از آنکه قوم برون رفته بودند که وارد شدند کنایز از عسکر بر
خادم شارب اسکر و غزل از عذرا یاد ۲۲ روایت از احمد بن حسن کرکت وصیت کرد یزید بن عبد الله دبابه و یسینی
و عبادا و انفاذ کرد شش دینار او نوشت و سیف را پس وارد شد که بود با انجا شما نوشت و دیه یسینی و
رسید ۲۳ روایت از محمد بن علی بن شاذان بشاپوری که کفت جمع شریز و من با بضعه و درهم نقض بیست درهم
پس جزء انفاذ و با کردم که با بضعه و درهم انقصان بیست درهم بوستم از جانب خود و زان کردم هفت درهم را و بستانم
بسوی اسدی و متوشتم حال خود را دران وارد شد که با بضعه و درهم و ترا ست و زانجا بیست و درهم ۲۴ روایت
از حسین بن محمد اشنوی که کفت وارد شد کتاب ابا محمد و در او جنیه قاتل فارس و ابا الحسن و دیکری پس چون
کرفت ابو محمد وارد شد با ستیناف از صاحب الامر برای ابو الحسن و صاحبش و وارد شد در او جنیه
چیزی پس چیز تکمین شدم برای این انکاه چیز ترک جنیه رسید ۲۵ روایت از احمد بن علی که کفت بود مرا جاریه
که معجب بودم بآن پس بوشتم ذریاب استبصار در استیناء و وارد شد که استیناء کن او را و یفعل الله ما یشاء پس
دعا کردم او را و او حبل حاصل کرد و استعفاء نمود و فوت شد ۲۶ روایت از علی بن محمد که کفت کرد ابن
العجمی شش مال را برای ناحیه و نوشت در بن او چیزی و پیش از انجا و شش دفع کرد و بود مال را برای پرسش ابا القاسم
که مقطع شده بود زان اندکی پس نوشت بسوی او که کو آنمال که نزل کرده بود دی را برای ابا القاسم ۲۷ روایت از
ابا فضل بسیس بن نصر که کفت نوشت علی بن زیاد صیمری استوال کنن کرد و نوشت بسوی او که تنخ مشوی بکیر و در
ثانین پس فوت شد در آن سال و نوشت و نبود بسوی او کنن را پیش از فوتش بجند روز ۲۸ روایت از محمد بن
هرون بن عمران همدانی که کفت بود مرا جبه را بجز با بضعه دینار پس نکه شدم از دی فرع و طاقت و مخلص ندیدم
کفتم بنفس خود مرا جوانیت هست اشتری کردم با بضعه دی دینار او را میدهم بناحیه در حق او و تنفق
نکرده بودم آن کیسه پس نوشت بسوی محمد بن جعفر که قبض کن جوانیت را از محمد بن هرون بیا بضعه دینار که مارا بدست
۲۹ روایت از علی بن محمد که کفت فروخت جعفر درکی که فروخت ضیعه جعفر را که تربیت میکرد نه او را
در دار پس فرستاد و بعضی از علویین را اعلام کرد مشتری را بجز او مشتری کفت نفس جزء فروشی است بر تو الی
و ارزار بقی نقص نکیم از ثمن او جزء پس بکیر آنرا برای جزء علوی رفت و اعلام کرد او را ناحیه را با آنچ صنع پس فرستاد
بسوی مشتری جمل و کفت دینار و امر کرده اورا برفع ضیعه بعد ازین ۳۰ روایت از حسین بن حسن علوی که کفت

بود مردی از زمره زوجیتی و دیکری با و کفت که ابن مکر [illegible] مکروه نسبت
جمع میکرد [illegible] نواحی سوا [illegible] اعلام کرد [illegible] سعید اسد بن سیبان کو [illegible] پس قصد کرد و بزیارت خدایت ان و سلطان [illegible] طلب
کنند که یکی ست آن مرد بر سنی کرا بن امر ولیت عبد الله بن سلمان کفت قبض میکرد بر و کلا را و بعضی دست کبر
جمام ایشان را سلطان کفت نکیزد و سلامت و نکاه دارد ایشان را و قومی را که کفت بسیند اموال را پس بسکه
قبض کنند از ایشان چیزی را قبض کنند بر و پس برون رفت کاه اکه متقدم شود و بجمیع و کلا که کفت کنند از احدی چیزی
و امتناع کنند ازان و بخال نایند و پس ایشان بسیاس کرد و نه برای محمد از احمد مردی را کرفتی شد خفت او را و خلوت کرد و با او
پس کفت بجز ما بست اراده و دارم که با بعال کرد محمد کفت نفذ کرده و متوبیشت با سم ازین چیزی پس بیشتر تلطف میکرد و
محمد بخال میشود بران و ایشان جواسیل مستوق شده بود و بعلل کلام امتناع و در زیر عبارای آن اعلام متقدم ۳۱
روایت از علی بن محمد که کفت پرون آمد توقیعی از زیارت مقابر قریش و چیزی پس چون جنه ها بشد طیب بفرود و زیر با بقطاء را
و کفت او را عاقبت کار بیشتر الوات و بر ایشان او کفت ایشان را که زیارت کنند مقابر قریش را که فضیلت دارد و تا تفقد
کنند زایران را و قبض کنند ایشان را تا بیشتر الوات عاینه بود نه ساکن الوات و بر شیعه موضعیت پس انکیز [illegible] علیهم السلام
ب در انجا آمده است در حق ابا شی عمرو بعض بر ایشان صلوات الله علیهم الایام المحمره و در بن بیت [illegible] ایمه بشر
۳۲ روایت از ابا جعفر ثانیه که کفت اقبال کرد امیر المومنین بسوی ما و با او بود حسن بن علام و او کیه کرد و بود بر سلطان کسی و داخل
شد بمجد الحرام و نشست بجانب کاه مردی حسن الهیئة و الملبس اقبال نمود و سلام کرد بر امیر المومنین و جعفر نیت و سلام کرد
و او نشست پس کفت ای امیر المومنین سوال میکنم ازانچه ترا مشد را کر خواهی کفت مرا زان و ایمان میدهم که مرا بدان
امر نمی جزی را که مفقود شده بر ایشان و بشسته ما مومنین در دنیا نخورد و آفات خورد و اکر قسم دیکر یاد نمیدهم کفت و ایشان
سکوت بر زد پس کفت او را امیر المومنین سوال کن از هر چه ترا ظاهر میشود کفت جبرئیل را از مردی که خواب کند بکنار مرد و
و از مردی که جلوه کند کرو ایشان را و از مردی که کشیده شود و له او اعلام و اعمال را پس التفات کرد امیر المومنین بجانب
حسن و کفت ای محمد جوابش کو پس او جواب او را کفت و آنرا کفت اشهد ان لا اله الا الله و لم ازل اشهد بها
و اشهد ان محمدا رسول الله و لم ازل اشهد بانک و اشهد بانک وصی وصی رسول الله و القایم بحجته و اشار کرد
امیر المومنین کفت و لم ازل اشهد بها و اشهد بانک وصیه و القایم بحجته و اشار کرد بحسن کفت و اشهد ان
الحسین بن علی وصی ابیه و اخیه و القایم بحجته بعده و اشهد علی علی بن الحسین انه القایم بامر الحسین بعده
و اشهد علی محمد بن علی انه القایم بامر علی الحسین و اشهد علی جعفر بن محمد بانه القایم بامر محمد و اشهد علی

خانکه در کتب دیکر مذکور شده

موسی ابنه القایم بامر جعفر بن محمد و اشهد علی علی بن موسی ابنه القایم بامر موسی بن جعفر و اشهد علی محمد بن علی
ابنه القایم بامر علی بن موسی و اشهد علی علی بن محمد بابنه القایم بامر محمد بن علی و اشهد علی الحسن بن علی بابنه القایم بامر
علی بن محمد و اشهد علی رجل من ولد الحسن لا یکنی و لا یسمی حتی یظهر امره فیملأ ها عدلا کما ملیت جورا والسلام
علیک یا امیر المومنین و رحمة الله و برکاته پس برخواست و گریست حضرت امیر المومنین علیه السلام و فرمود که با حسن در پی او برو
تا بدان که کجا قصد دارد پس بیرون رفت حسن بن علا گفت بخدا که وضع کرد پای خود را بجایی که چون پای خود را بجای
دیگر گذارد از زمین پس رجوع کردم بجانب امیر المومنین و اعلام او کردم گفت ای محمد آیا شناخته او را گفتم الله و رسوله
و امیر المومنین اعلم است گفت او خضر بود ع اما روایت دیگر بود ع مروست از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از علی بن الحکم
از ابان بن عثمان از عبد الرحمن بن حماد از ابی بصیر گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود که صاحب این امر
را دو غیبت است یکی طولانی و دیگری کوتاه در غیبت اول جز خاصان شیعه او را نمیدانند و در غیبت دوم جز خواص شیعه
او که عارف باشند بطریقه او و مقصود او از ما نمیدانند و نمیشناسند حجت خدا را بر بندگان او و صاحب این امر کسی است
که ولادت او بر مردم مخفی باشد تا آنکه گویند که او مرده است و بعضی گویند که کشته شده است و بعضی گویند که
غایب شده است و بعضی گویند که نزد خدا است در کوه رضوی و نزد او است هزار نفر از شیعه او که نمیدانند جای او را
مگر خدای عز و جل و او است که آب و غذا میدهد او را و او است که میداند وقت مرگ او را پس هر که از شما ادراک کند
غیبت او را باید که متمسک شود بدین خود و نگذارد که شیطان او را از دین او بیرون کند زیرا که ناچار است صاحب این امر را
از غیبتی که مرتد شود در آن غیبت هر که دارای عقل باشد و بحقیقت دین خدا را شناخته باشد و توفیق یافته باشد از جانب خدا
و حقیقت دین خدا را بقلب او الهام کرده باشند و حجت خدا را بر بندگان او و بر زبان ایشان گویا کرده باشد و از او بخواهد
که صاحب این امر را بر او بشناساند و توفیق یابد که او را بشناسد و بداند که او حجت خدا است بر بندگان او و خلیفه او است
بر مردم پس هر که این چیزها را بداند و بشناسد او مومن است بحقیقت و مسلم است و قبول میکند خدا از او اعمال نیک او را
و داخل بهشت میکند او را برحمت خود و مستحق رحمت خدا میگرداند او را و اما هر که شک کند در این امر و انکار کند
آن را بعد از آنکه بداند که او از جانب خدا است مانند انکار سایر امامان بحق پدران او علیهم السلام بتحقیق که او منکر
ولایت خدا است و منکر همه پیغمبران خدا است و منکر همه کتابهای خدا است و هر که منکر کتابهای خدا باشد کافر است
و داخل آتش میشود و بئس المصیر است و اما روایت دیگر بود ع مروست از ابی بصیر از ابا عبد الله علیه السلام که گفت گفت پدرم مرحوم باقر بن عبد الله انصاری را که مرا بجانب تو حاجتی است که
تخلیف شود و بر تو کرامت کنم با تو سوال خواهم کرد از آن جابر گفت کدام وقت میخواهی حاضر شوم پس تعیین
کرد باو در بعضی از ایام و گفت ای جابر چگونه یاد میکنی وحی که فرستاد بمادر موسی و او در دست مادر من فاطمه بنت
رسول الله صلی الله علیه و آله جابر گفت بدرم حدیث کرد و فرمود که من و برادرم در شکم مادر بودیم و در دست او لوحی
فاطمه را دیدم که بر او نوشته بود نام امامان از اولاد او تا قیام قائم علیه السلام و شمردم بدرم و مادرم و جده خود و
ائمه را و اسامی ایشان را در آن لوح و دیدم نام پدرم و عمویم و نام قائم علیه السلام و او سنگین ترین اسامی بود در آن لوح
گفتم ای مادر گرامی من کرامی کرداند مرا خدا و ملائکه او و پیغمبران او بدانچه میبینم در این لوح از اسامی اوصیای
او و فرزندان او و گفت ای دختر پیغمبر خدا این فرزند کیست که او را قائم میگویند گفت ای دختر پیغمبر خدا او فرزند
من است و خلیفه من بعد از من و او است امام امت من و حجت خدا بر امت من بعد از پدر من و او است ولی امر من
و وارث علم من و معدن علم من و او است وصی من و حجت من بر خلق من بعد از من و او است که شفا میدهد دلهای شیعه
ما را از ظلم و جور و او است که پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و او است که
خدای عز و جل بزودی میگرداند دولت او را بعد از جزع و بیقراری و او است که بیرون میآورد گنجهای زمین را و ظاهر
میگرداند آنها را

دیل و زنده و صوت در شان ایشان انچه ثابت او با رستند حق است بسبب ایشان انرا دفع کنم حمد فتنه علیها چنین را
و بایشان کشف کنم زلازل را و دفع کنم اصار را و اثقال را و اغلال را اولیک علیهم صلوات من ربهم انچه ثابت
کرا ایشانست صلوات بر دروگار و اولیک هم المهتدون و ایشانند کرهنه یافتند اند عده الاخبر بن بسام گفت
کرا بو بصیر گفت کرا کرنشنیده ام شی در دین خود الا این سبب حدیث را بدرایه کافی است ترا پس صیانت کنم
ترا الا از امش الکاشی روایت از سلیم بن قیس کرگفت شنیدم عبدالله بن جعفر طیار را کرمیگفت
بودیم ما نزد معویه من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید پس جاری شد میان من
و میان معویه کلامی پس گفت معویه را کشنیدم رسول الله را کرمیگفت من اولی ام بمومنین از انفس ایشان
پس بار دو حز علی بن ابیطالب علیه السلام است بمومنین از انفس ایشان پس حسن بن علی شهادت یا حسین بن علی
اولی است بمومنین از انفس ایشان پس ابن حز حسین بعد از او اولی بمومنین از انفس ایشان است ن پس
حسین شهادت یا بدنبسر او علی بن الحسین اولی است بمومنین از انفس ایشان و تو ادراک او نخواهی
کرد یا علی پس ابن او محمد بن علی اولی است بمومنین از انفس ایشان و تو ادراک او خواهی کرد ای حسین
پس کامل میکند دوازده امام را جانکه کل ایشان از اولاد حسین بعد از او حسین بن شهند عبدالله بن جعفر گفت استشهاد
کردم حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن زید را و ایشان شهادت دادند
در این باب برای حسن نزد معویه پس گفت شنیدم این را از ایشان دوازده و معاد او ذکر کردند ایشان
کرشنیده اند انرا از رسول الله قال پس روایت از ابو طفیل کرگفت حاضر شدم جنازه ابو بکر را
در روز مردن او و شاد شدم عمر را چنانچه کرهت کرد نه باو و علی هم نشسته بود در ناحیه پس اقبال کرد
خام یهودی جلیل بی کر بر بود ثیاب حسان و او از اولاد هرون بن بود تا انکه قیام شد بسر عمر و گفت
ای امیرالمومنین تو اعلم این امت بکتاب ایشان و پیغمبر ایشان سر خود را عمر پس انداخت پس گفت
او را کر ترا بخواهم دانسته کرد بر و کلام را و قول را پس عمر گفت او را چنین میگوی گفت آدم عمر پیش تر
مرتد برای نفس خود شک کرد در دین خود پس گفت نزدیک تست این شاب از سوال کن گفت کیست
این شاب گفت علی بن ابیطالب است ابن عم رسول الله و ابو الحسن و الحسین است ابنا رسول الله و این از نوح
فاطمه رسول الله پس اقبال کرد بهودی بر علی و گفت بچیز آمده ام گفت آری کرچیز اراده دارم
کر سوال کنم ترا از شش و شش و واحده پس تبسم کرد امیرالمومنین و گفت ای هروفی چه چیز ترا منع کرد کر بگویی

سبب حسبان گفت سوال بکنم ترا از سه مسئله پس اکر جواب دهی مرا سوال کنم از تو بعد ازان و اکر ندانی
دانم کر ندانی ایشان عالم نیستند علی کرگفت هر سوال بکنم ترا بالهی کر جز او نیست او میگفت کر اکر هیچ جواب تو کوم در
هر جه تو اراده داری تو ترک کنی دین خود را و داخل دین من شوی گفت نیابد امام هرز الا برای آن پس گفت بکو
و سوال کن گفت خبر کن مرا از اول قطره خونی کر جکیده بر زمین کرام قطره بود و اول چیزی کر فایض و جاری
شد بر روی زمین کرام عین است و اول چیزی کر ابانه یافت بر روی زمین کرام شی است پس
جواب گفت او را امیرالمومنین پس گفت خبر کن مرا از شش دیکر چیز کرمرا از همه کر جنده است او را امام
عدل و در کرام جنت میباشد و کیست بساکن با او در جنت او گفت ای هروفی بپرسی کر برای محمد دوازده
امام عدل است کر هرز نمیکنند ایشان را خلاف کسی کر ایشان را ضرر نکند اراده و مستوحش نشوند بخلاف
کسی کر خلاف ایشان کند و ایشان در دین ارب و اثبت باشند از جبال روی اسی در ارض و مسکر محمد
در جنت خود است با بشند ایشان دوازده امام عدل انکه گفت راست کفتی و الله الذی لا الله الا هو
منم می یابم آنرا در کتب پدر خود هرون کوشته است بدست خود املا جوی علم مرا و گفت پس خبر کن مرا از آن یکه
خبر کن از نوحی محمد کر جند کاه بر زندکانی خواهد کرد بعد از او یا بمیرد یا کشته می شود گفت ای هروفی زنده خواهد
بود بعد از دی سال کر زیاد نشود کر روز و کم نشود یکروز پس زنده نشود و فرق ایجا بین فرقین او پس حفاظ می یابد
ایشان بین طیبه از خون پس صبح زند هروفی و قطع نمود کشتیجه خود را بین میان بندخود را کر فوق ثیاب و زیر ازار
بسته بود و مرتب کشتی و میکفت اشهدان لا الا الا الله وحده لا شریک له و اشهدان محمدا عبده و رسوله
و انک و جبه سزاوار آنستکر نوفایق شوی و موفق نشوی و انکه معظم باشی و مستضعف نباشی پس کرشت با او
بسوی منزل او و تعظیم داد او را معظم دین حق را الرابع روایت از ابی حمزه کرگفت شنیدم علی بن حسین را کر میگفت
بر راست کر حق تعالی منتی کرده محمد را و علی را و بنده کر کس از ولد او را از نور عظمت خود پس اقامه کرد ایشان را اشباح
بوده در رضیا نور خود و عبادت میکردند او را قبل از خلق خلق و تسبیح میکردند خدا را و تقدیس میفرمودند او را و ایشان
ابدبودند از اولاد رسول الله الخامس روایت از زراره کرگفت شنیدم ابا جعفر را کر میگفت دوازده امام
از آل محمد کر جمیع ایشان محدث اند از ولد رسول الله و ولد علی و رسول الله و علی والد ائمه اند برای ایشان علی بن الحسین
کر برادر مادری علی بن حسین بود الخ را بخمیخ میکرد حضرت ابو جعفر علیه السلام آواز زد بر و گفت بدان بدرستیکه ای
ام تو یکی از ایشان است السابع روایت از ابا سعید خدری کرگفت چون خاک شد ابو بکر و استخلاف

کرده‌ام را اقبال کرده بود و دی را از عقل بهره نبود و شرب بود و زعم بود و پنداشته آن بود که او اعلم اهل زمان خود است آمد نزد او و گفت ای عمر آمده‌ام تو را و اراده‌ام بسلام دارم پس اگر خبر کنی مرا از آنچه سؤال کنم از تو پس تو اعلم اصحاب محمد باشی یا کتاب و سنت و جمیع آنچه اراده کنم از تو خواهم پرسید عمر گفت میزبان نیستم لیکن ترا ارشاد میکنم بسوی کسی که اعلم است باشد بکتاب و سنت و جمیع آنچه سؤال کنند از و او است که می‌پنداشت او را عمر بجانب امیرالمؤمنین تو یهودی گفت اگر میهمان باشد که گفته پس مرا با چنین مردم جلیست بوده و حال آنکه او اعلم شان باشد پس عمر او را زجر فرمود یهودی ماجین بگشت و گفت او را که تو جانشین که عمر گفته گفت عمر چه گفته او را خبر کرد بآنچه گفته بود گفت اگر چنان باشد که گفته است سؤال میکنم ترا از چند چیز و مراد میگیرم آنگاه بدانم که بسیار انداز است یا نه بدانم که شما در دعوای خود که خیر الامم و اعلم باشید صادق یا نه با وجود این من داخل اسلام شوم امیر المؤمنین گفت آری می‌خواهم که او کرده برای تو هر سؤال کنی هر چه ترا ظاهر و واضح شود که خبر میدهم ترا بآن از آنچه گفت خبر کن مرا از سی چیز و یکی حضرت گفت ای یهودی جوانکی سؤال میکنم از تو بهتر مسئله را گفت بدان که اگر خبر کنی مرا بثلث سؤال کم نماز نقیه والا خود را باز دارم از سؤال پس اگر جواب بکوبی درین مجلس تو اعلم اهل ارض باشی و افضل ایشان و اولی باشی گفت سؤال کن هر چه خواهی ای یهودی گفت خبر کن مرا از اول چیزی که وضع شده بر روی زمین و اول شجره که غرس شده در زمین و اول چشمه که آب شده بر روی زمین پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جواب گفت بهودی گفت خبر دهد مرا از این امت چند است امام این او هادی ایشان و خبر کن مرا از نبی خود محمد که بکجا است منزل او در جنت یا او در جنت است یا امیرالمؤمنین او گفت بدرستی که این امت را دوازده امام هادی آند و نبی ما خبر داده ایشان از منزل نبی ما در جنت که او افضل و اشرف آن جنت عدن است و کسیکه با او است در منزل او این جماعت دوازده که شمارند از ذریت ما و امام ایشان وجد ایشان طاهر و امام ایشان و دنیای ایشان بمنزل عشر و اثنا عشر و در آن جنت [illegible] مروایت از جابر بن عبد الله انصاری که گفت داخل شدم بر فاطمه و در پیش او لوحی بود و در آن اسماء اوصیاء از اولاد او پس شمردم از آنها دوازده نفر بودند و آخر ایشان قایم بود سه تن ایشان محمد بود و سه تن علی [illegible] مروایت از ابو حمزه از ابو جعفر علیه السلام که گفت بدرستی که حق تعالی ارسال فرموده محمد را بحق و داعی بسوی حق و گردانیده بعد از او دوازده وصی و از ایشان است آنکه سابق شده و آنکه باقی مانده و بهر وصی جاری شده سنتی و او صیای که بعد از محمد باشند بر سنت اوصیای عیسی باشند دوازده نفر بود امیرالمؤمنین بر سنت مسیح بود [illegible] مروایت از ابو جعفر

کرامیرالمؤمنین گفت مرا بن عباس که لیلة القدر در هر سال باشد و نازل میشود در آن شب امور سنه و مر آنرا ولاة هستند بعد از رسول الله ابن عباس گفت کیستند ایشان گفت هستند دوازده نفر از صلب حسین آیه محدث اند [illegible] و بهمین اسناد گفت که گفته است رسول الله صلعم آمنا بلیلة القدر انها یکون لعلی بن ابی طالب و لولده الاحد عشر من بعدی [illegible] و بهمین اسناد گفت گفت امیرالمؤمنین صلعم ابا بکر را روزی لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون و مر گوا ای سید ما که محمد رسول الله است مرده است شهید بوده و الله که هر آینه می آید تا البته پس یقین کن که هر گاه بیاید تا بر سنت که شیطان متخیل نشود باو پس ابتدا کرد علی علیه السلام بخبر دادن او بخود او را گفت ای ابا بکر ایمان آر بالله و بیا زده فرزند او که ایشان مثل منند الا نبوت و تو به کن بسوی خدای از آنکه دروغ بست بر رسول خدا پس ابو بکر ایمان آورد و توبه کرد پس او را ابو جعفر گفت ای امیرالمؤمنین مرا خبر ده از آنچه گفت که ترا حق ثابت و دران پس او را خبر داد بدوازده امام [illegible] مروایت از زراره که گفت شنیدم ابا جعفر را که میگفت دوازده امام از آل محمد و جمیع ایشان محدث اند از ولد رسول الله صلعم و ولد علی بن ابی طالب پس رسول الله و علی خیر والدانند [illegible] مروایت از ابا جعفر که گفت میباشد نه امام بعد الحسین پر ضلع تبع ایشان قایم ایشان است [illegible]

[illegible] مروایت از ابا جعفر که گفت نحن اثنا عشر اماما منهم حسن و حسین ثم الایمة من ولد الحسین علیهم السلام

[illegible] مروایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت رسول الله صلعم بازده کس از ولد حمزه و تو یا علی از تو ارض میباشیم تیغ او دان و حیال آن و سبب او تا دو کرده زمین را از آنکه فرو رود و بابل خود و تحول آن بر خود این دوازده نفر از ولد حسن سیز شده و قرار و رود زمین بابل خود و مهلت داده نشوند و بانتظار ساعت میباشند [illegible] مروایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت رسول الله صلعم بازده امام هستند از اولاد حمزه دوازده نفر تقیه بجانب محدث مقام آخر ایشان قایم حق پر کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از جور [illegible] مروایت از کرام که گفت قسم خوردم در مایین خود و نفس خود که اکل نکنم طعام را در روز ما تا وقتیکه قایم آل محمد پس داخل شدم بر ابا عبد الله و گفتم او را مروایت از شیعه شما که دانسته برای هر امر بر خود انکه بگوید طعام را در نهار رمضان تا آنکه قایم شود قایم آل محمد گفت پس او روزه بگیر ای کرام و روز دیگر همین را از و تحدث ایام تشریق را و نه هر کاه مسافر باشی و نه هر کاه مریض باشی بدرستی که حسین علیه السلام چون مقتول شد عجج و زار کردند سموات و ارضین و هر که بران بود و ملایکه و گفتند بار خدایا اذن ده ما را در هلاک خلق تا قطع کنیم آثار ترا از روی زمین بسبب استقلال ایشان حرمت ترا و کشتن ایشان صفوة ترا پس حق تعالی وحی فرستاد بسوی ایشان که ای ملایکه من و ای سموات و ارض هر آینه کشوده پس کشف کرد

و در روز فضل است که روزه باشد تحفظ نه نشود در صفت خود بسی زمین بوقوف نبود ایمان است تا بیاید سنت حسنه و الا ساقط الاعتبار و صحیح را حاجت نکرد

قتال کرده باشند با والی را که رسول الله صلحه کرده با اواب را که ایشان را ترک کنند و در دیار ایشان
و اموالشان تصرف نکنند بشرط آنکه هرگاه هجوم و لشکرکشی شود از دشمنان بر رسول الله صلعم ایشان مدد کنند با ایشان و
ایشان را نصیبی نباشد در غنیمت و این شرط تا وقتی است که ایشان در عهد ایشان باشند و در عهد ایشان درآیند
روی نمود و بجبل و رحال آن موقوفست و نزدیک در دست کسیکه تغیر آن کند و احیا نماید و قایم شود بر اصلاح
آن بر وجهی که والی مقرر دارد بر قدر طاقت او از حق از نصف باشد و ثلثین و ربعین بر تفاوت که صلح ایشان واقع
باشد و هیچ تغیر ایشان نکنند پس هرگاه اخراج کرده میشود اخراج کند ازان عشر از جمیع آنچه آب خورده باشد
از اسمان یا از سیح و دالی و نصف عشر ازانکه آب داده باشند بدوالی و نواضح و ازوالی اخذ کنند و
صرف کنند در وجهی که موجب سد خلت فقرا از برای خود و عیال و مساکین و عاملین بران و مولفه
قلوب ایشان و غارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل چنانکه مقسوم شود میان این هشت صنف بقدر استغنا
ایشان بآن در مدت سال خود بدون ضیق و تقتیر پس اگر فاضل آید ازان چیزی رد کنند بسوی والی او
اگر نقصان شود ازان چیزی و اکتفا بآن نکنند بدوالی است که صدقات ایشان نکنند از آنچه نزد اوست بقدر
وسعت ایشان از آنچه مستغنی شوند و اخذ کنند چیزرا که باقی مانده باشد از عشر و نصف کنند میان و اما
و میان شرکاء او که قابل ارض باشند و اگره و مزارعان پس دفع کنند بسوی ایشان انصاف ایشان را بر وجه که
مصالحه شده با ایشان و باقی را اخذ کنند پس مباشر بعد از ان ازاق اعوان او بر دین الله جز بمصلحت انچه
نایب و قایم میشود از تقویه اسلام و تقویه دین در وجوه جهاد و غیر آن از انچه در ان مصلحت عامه باشد بوجهیکه
مرتضی او و ارفاق قلیل و کثیری و مراد است بعمار عمس اعمال و اصلاح آن ارضی است خربه یا هلاک شده باشد اهل آن
و هر ارضی که احیا کرده نشده باشد بران بخیل و رکاب بکسی مصالحه کرده باشند و داده باشند انچه در دست
ایشان بوده بدون قتال و مراد است بدوس جبال و طول او و بهر رسیمانی که رشته باشد برای ان و مراد است صوافی ملوک از انچه در دست ایشان است بعنوان وضع غصب زیرا که غصب کالی
آنرا مردود میکند بصاحبش و او وارث نداشته است و قاتل کسیکه میراث نداشته باشد و گفت
حق تعالی ترک کرده خیری را از صنوف اموال الا انکه قسمت کرده آنرا و معاکرده بر اصحاب حق را حقش از
خاصه و عامه و فقرا و مساکین و هر صنفی از اصناف انمس پس گفته که اگر حالت نشود در میان مردم مراتبه
مستغنی شوند پس گفته است که فضل اصلی از عمس است و حالت نکند الا کسی که بگوید نه عمل را گفت و

و رسول الله صلعم بود که قسمت میکرد حصه فات بوادی را در بوادی و حصه فات اهل حضر را در اهل حضر و قسمت میکرد
ایشان را بسویه بر هشت سهم تا میدانی آنرا بر سهمی را فرض نکند بعضی میکرد را بر قدر حاضران از اصناف ثمانیه
بر قدر انکه قسمت میشد بر هر صنفی از ایشان بتقدیر بگفته شده بیست دینار جزیه بر موتوت و بیست دینار بر موتوت
بتحقیق که میکشد آنرا بقدری که رای او بدان رسد و هر چه حاضر میشد نزد او بآن بسنده کرده بر قومی از ایشان بجای
و اگر ازان فاضل باشد عرض کرده مال را بجهد بر غزایشان و انفال را بوالی هر زمینی که مفتوح شده بدست
در ایام پیغمبر صلعم الا الاندر و هر انچه افتتاح یافته بود بموت اهل جود و اهل عدل بر دست که وفد رسول الله صلعم در
اولین و اخرین دفعه واحده است زیرا که رسول الله صلعم فرموده المسلمون احوة تتکافی دماهم و یسعی بذمتهم ادناهم
ادناهم کسانی را در اشتد متکافی و متماثل و متساوی است خونهای ایشان و سعی میشود بذمت
ایشان از ادنای ایشان تا اعلای ایشان یعنی جنبیدن ایشان در مال حتی رکوة زیرا که فقرا را نمس را گرفته
شده از اقاق ایشان در اموال مردمان هشت سهم پس باقی مانده اربع خمس را و گردانیده شده برای
فقرا و قرابت رسول الله صلعم نصف خمس پس مستغنی ساخته ایشان را از صدقات انمس و صدقات بنی هاشم
والی الامر پس باقی مانده فقیری را از فقرا قرابت رسول الله صلعم الا اگر مستغنی باشد و فقیر نباشد و اعطا نمیشود بر مال بنده
والی رکوة زیرا که باقی نمانده فقیری محتاجی و بگیرد مباشر ایشان چیزی جنبه نایب و سعی کرده شده از انوجه و هر
ایشان زیادت آنرا بوجه حتی که ایشان مستغنی باشند بفضل آن و روایت از علی بن ابیطالب که گفت جهاد واجب شده
ابوالحسن موسی بر هر عدی بود که زود بگیرد و مظلوم را گفت یا امیرالمومنین چیست علی و حال مظلمه که رد می شود گفت
هر چیزاستان یا ابالحسن گفت بدرستی که حق تعالی مبعوث فرمود پیغمبر خود را بر حق و انچه فرود آورده بود بر او کتاب
بخیل و رکاب و شمشیر و پیغمبر خود و آلت و ذا القربی حقه یعنی بنی هاشم نصیب قرابت خود حق او را
و رسول الله صلعم نیابت آنرا کسیستند ایشان مراجعت کرد در دین باب جبرئیل و جبرئیل مراجعت کرد بپروردگار
خود را پس وحی فرستاد باری تعالی که دفع کن فدک را بفاطمه پس طلب خود رسول الله صلعم فاطمه را و گفت او را
یا فاطمه حق تعالی امر کرده مرا که دفع کنم فدک را بتو حضرت فاطمه گفت قبول کردم و رسول الله من الله و منه
پس همیشه و دلا فاطمه و دران بود در زمان حیوة رسول الله پس چون رسول الله جهان را وال شد ابوبکر را اخراج کرد او را
ازان پس آمد و سوال کرد از و فاروق کند آنرا ابوبکر گفت سیاه و سرخی اگر داری بیار تا گواهی دهند برای
تو و ان باب پس امیرالمومنین را علیه السلام آورد تا شهادت داد و برای فاطمه پس او نوشت

برای او ترک تعرض دیگران پس جمیل برون آمد و کتاب را او بود و نگاه ملاقات کرد او را عرکفت حیث ایکه
دانست یا بنت محمد کفت کتابیست نوشته است برای حمزة ابن ابی فراس کفت بمن نمی آرزا اما کرد ازو دلی
او پس انرا که از دست او و نظر کرده دران پس تقبل انداخت و محو کرد آزا و پاره کرد و کفت این را
ایکاف کرده بود بدرستی بخیل و رکاب بکند و جمال مزا و رکردن غالب پس مهدی کفت یا ابا الحسن محمد و یک را
برای حمزة کفت یکی آن جمیل احمد است و واحدی ازان با شبه مجره و دیکری ازان بسیف البحر بر ساحل آن و صوری
ازان دو دره الجندل و آن موضع است در بخد میان مدینه و کوفه کفت کل آن کفت آری کل ان یا امیر المومنین بر استاد
ان عمر انان جزیست که اهل ان نشده به رسول الله بخیل و رکاب کفت بسیار بهت بخدا تا نظر کم درین سبب با اهل

۱۴ | مروایست از محمد بن مسلم که کفت شنیدم ابا جعفر را علیه السلام میکفت انفال همان غنایمست که
الاف است بخت راه قطع الف مقاتلین است. ۱۵ | مروایست از ابا عبد الله علیه السلام در قول الله عز و جل واعلموا انما غنمتم من
شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی پس کفت او را که از بعد او امام است پس کفت او را که از بعد امام است
الله و آنکه بوده بجای رسول الله ان برای امام است پس کفت او را که هر کز ما که هر چیز خواهد بود کفت بان رسول
الله و آنکه بوده بجای رسول الله ان برای امام است پس کفت او را که هر کز ما که اکر بیع صنفی از
اصناف اکثر و صنفی اقل بدست ان کرد کفت ان با امام است علیه السلام که رسول الله صلی الله علیه و آله بوده که عطا
میکرد بر انوجه که رای او بود کوناه الامام ۱۶ | مروایست از محمد بن مسلم از ابا جعفر علیه السلام که سوال شد از معادن چیست
و نصه و صد و یک و صفر کفت بران است خمس. ۱۷ | مروایست از زراره که کفت امام ۱ جاری میکند و نفل میکند
و عطا میکند هر چه خواهد قبل از انکه واقع شود سهام تخمین که معاف کرده بسهم الله و در قوی که کرد انیده بود برای ایشان
در قوی قبیله و اکر هجوم است قسمت میکرد از میان ایشان. ۱۸ | مروایست از معمر بن خلاد که کفت سوال کردم
ابا عبد الله را علیه السلام در قول الله عز و جل واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی
ابو عبد الله کفت بر فخذین خود بر کتفین خود پس اشاره کرد بدست خود پس کفت کر آن و الله افاده است
روزی بروزی الا انکه چیزی کرد انیده شیعیان ما خود را و حلیت آن تا پاک شود. ۱۹ | مروایست از سماعه که
کفت پرسیدم ابا الحسن علیه السلام از خمس کفت آن در کل ما افاد الناس است از قلیل و کثیر. ۲۰ | مروایست از زیاد که
کفت کوشتم جعلت فداک غنیم ده مرا که حیث فایده و حیث خدا آن برای خوابش کی الله مت کفار بر مسلمین
بیان آن تا غنیم بغنیم باشم بر کوام که نه فاذ بیاد برای خمس و زرده نوشت بسوی عمر که کاه ده ازان جزیت که
مضعف شده بسوی تو در تجارت از ربح ان و کوفت بعد از غرام با جاره. ۲۱ | مروایست از ابا بصیر که کفت کوشتم

سوی ابا جعفر را انواع خمس قبل از مونه است یا بعد از مونت نوشت که بعد از مونه است. ۲۲ | مروایست از
ابو بصیر از ابا جعفر علیه السلام که کفت بر چیزی که مقاتل کرده شود بران از شهادة الا آن الا الله و محمد رسول الله بدرستی که ما
دران خمس است و حلال نیست احدی با کرا کشتر از خمس چیزی تا انکه برسد بسوی ما حق ما. ۲۳ | مروایست از عبد
العزیز بن رفیع که کفت طلب اذن کردم برای عبد الله و کسی فرستادم بجانب او پس او نوشت و بسوی ما که داخل شوید
ده کس ده کس پس داخل شدم من و مردی که همنی بود کفتم الفرد آکر خوشتر باشم که خلوت شده در مسند کفت
آری انکاه کفت او را جعلت فداک بدرستی که هر چیز از انکسان بود کر بستجابت ایشان کرده از نواحیه و تو میدانی
کر نواحیه را بود که حرام کنند و حلال کنند و بود از ایشان آنچه در دست ایشان بود از قلیل و کثیر و آن جمله از انکاه
دون و کر نیکو آنچه تو دانی داخل میشود مرا انسان چیزی کر نزدیک باشد کر کاه کرده اند چیز عقل مرا در انکاه هستم پس
کفت او را تو حق از انچه بیرون کرد بکر کفت و شل حال تو از دو رای مرد پس او در حل است ازین کفت بر خواستیم
و بیرون آمدیم پس بسبقت کرده مارا معتب بانامی کر نشت بود نه در انتظار دادن ابا عبد الله علیه السلام و کفت
مرا بیاد زاکه کفته بود عبد العزیز بن رفیع بخبری که کفته بود نه انتظار مثل آن احدی بر کز کفتند او را چیزیست
پس تغییر کرد برای ایشان انکاه بر خاستند و دکس دیکر داخل شدند نه بر ابا عبد الله علیه السلام و کفت بکی ازان
کر جعلت فداک بدرستی که هر چیز از سبب ما بنواحیه است و تو میدانی که نواحیه را بود از بن امر چیزی تا قبیل
و فا کثیر و هر دو دوست دارم کم بکرداند مرا از بن باب در حل پس کفت بطریق انکار آن با است نیست آن
ما بنت مارا که حلال کنیم و نه انکه حرام کنیم پس ان دو مرد بیرون رفتند و ابو عبد الله علیه السلام غضب کرد و کسی دیکر داخل
نشد بر و در ان شب الا کر ابتدا کرد ازا ابو عبد الله پس کفت تعجب میکنید از فلان کر می اید و استحلال میکند چیزی
از مرا از انکه کرده بنواحیه کویا پنداشته که آن با ما است و متبع شده در ان شب قبیل و کثیر الا ان دو تو اولین
کر ایشان نخاسته بجاحت خود و معین و قیم کرده بر دران. ۲۴ | مروایست از فرس کفاسی که کفت کفت ابو
عبد الله را از کی داخل شده بر مردمان زنا کفتم فداک کفت از قبل خمس و اهل البیت لا شبیهان
ما اطیبان تا که محلل شده بر ایشان برای انکه حلیت ایشان. ۲۵ | مروایست از ابا البصیر که کفت کفت مرا ابو عبد الله
ما قوم هم که فرض کرده حق تخا طاعت مارا ما راست انفال و ما راست صفوفال. ۲۶ | مروایست از ابان بن تغلب از
ابو عبد الله در مردی که برده و لا وارث نه باشد و لا مولا نه کفت او از اهل این آیه است یسئلونک عن الا
نفال. ۲۷ | مروایست از حجاز از ابو عبد الله که کفتم هندیست در کز کفت خمس و در معادن کفت خمس و کنجی

کتاب الکفر والایمان

باب حقیقت ایمان و اسلام و کفر و نفاق و ضلالت و جحود و طغیان

بر سنگی که اگر مردم بار کاه خود نزدیک کنند آتش گیرد شبی کاهی خورد ۱۵ مرا بت اسمعیل بن خالد از جعفر علیه السلام گفت بما خبر کن تا اصل اسلام و فرع او و ذروه و سنام آن کدام است فرمود اصل اسلام نماز است و فرع آن زکوة و ذروه و سنام آن جهاد پس گفت اگر خواسته باشی خبر میکنم ترا بابواب خیر گفتم نعم جعلت فداک گفت الصوم جنة روزه سپر است و صدقه میرد خطیه را و قیام لیل در جوف لیل باید صدقه را پس بخواند تجافی جنوبهم عن المضاجع در باب صوم و قیام لیل ۱۶ باب در آنکه اسلام حسن کرده میشود بآن دم و آنکه ثواب بر ایمانست و در بن نشش ثابت است ۱ مرا بت از ابا عبد الله علیه السلام که میگفت الاسلام یحقن به الدم و یودی به الامانة و تستحل به الفروج و الثواب علی الایمان یعنی اسلام حفظ میکند بسبب آن خون و حفظ میشود و ادا کرده میشود بآن امانت و حلال کرده میشود بآن فروج و ثواب بر ایمانست یعنی ایمان باعث ثواب است نه اسلام و فرمان آنست ۲ مرا بت از ابا جعفر علیه السلام که گفت الایمان اقرار و عمل و الاسلام اقرار بلا عمل یعنی ایمان دو چیز است اقرار است و عمل هر دو و اسلام اقرار است بلا عمل ۳ مرا بت از فضیل بن یسار که گفت سوال کردم ابا عبد الله را از قول الله عز و جل قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم بآن آورده ایم بگو باو نگرویده اید بلکه بگوئید که مسلمان شده ایم یعنی داخل شده ایمان در قلوب شما و مراکنت آیا نی بینی و نمی دانی که ایمان غیر اسلام است ۴ مرا بت که پرسید مردی از ابا عبد الله علیه السلام از اسلام و ایمان و گفت چیست فرق میان هر دو پس سائل را جواب گفت باز سوال کرد و جواب گفت پس ایمان در اقرار حق علانیه کردنست و نزدیک بود که فضیل بر سوال او سبقت کند گفت او را ابو عبد الله علیه السلام که کو باز فضیل تو نزدیک شده و گفت نعم گفت حاجت که مراد بیت حق پس ملاقات کرد او را در بیت او و سوال کرد از اسلام و ایمان که فرق چیست میان هر دو گفت اسلام ظاهر بیست که مردمان بر آنند بشهادت دست ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقامة الصلوة و ایتاء الزکوة و حج بیت الله و روزه ماه رمضان پس ایمت اسلام و ایمان صفة این امر است با ولایت پس اگر اقرار کند بآن امور و نباشد هیچ از این امر اصلان بشد و ضال باشد ۵ مرا بت از ابا بصیر که گفت شنیدم ابا جعفر را که میگفت قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا پس گفت که نزد آن هیچ که ایمان آورده اند تحقیق که دروغ گفته اند و کسیرا که زعم آن هیچ که مسلمان شده تحقیق که دروغ گفته ۶ مرا بت از قاسم که گفت شنیدم ابا عبد الله را که میگفت الاسلام یحقن

بد الدم و یودی به الامانة و تستحل به الفروج و الثواب علی الایمان ۱۶ باب در آنکه ایمان شرک اسلام نمی شود و در بن چهار صفت ۱ اصول یا که معتبرین در میان اسلام و ایمان و اختلاف در جنت و غیرت کرده آنرا صاحب مجمع البیان قدس سره نقل کرده که ایمان نزد معتزله طاعات است از فرایض و نوافل و اقتصاب کبایر کاهی در آن و روایت کرده از ابا عبد الله علیه السلام که ایمان عبارت است از اقرار بالله و عمل بارکان پس اقتصاد صعود را بیان کرده و عاد از اهل بیت صحیح الرضا علیه السلام که ایمان تصدیق بقلب است و اقرار بلسان و عمل بارکان پس اقتصاد صعود را بیان کرده که اصل ایمان معرفت است بالله و رسول و کتب او مرکه عارف باشد بچیزی مصدق آن باشد و دال است بران قول حق تعالی الذین یؤمنون بالغیب زیرا که ایمان را تصدیق کرده بغیب یاد انسته شده و که آن تصدیق مخبر است در آنچه خبر کند از غیب بر وجه صورة و وثوق پس اقرار آنرا ذکر کرده آنرا بذکر ارکان عبادت بدنیه و مالیه و عطف کرده ایشان را بران و گفته و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون صریحا را عطف رئیس بجوه گفته و دلالت برین اضافه ایمان بقلب در قول او و قلبه مطمئن بالایمان و گفته او لئک کتب فی قلوبهم الایمان و غیر فرموده و ما الایمان سر و اشاره بصدر کرده و الاسلام علانیة و کاه تسمیه کنند اقرار را ایمان چنانکه تسمیه کنند بتصدیق لیکن چون صادر شود از شک یا جهل ایمان نفاقی کویند نه حقیقی و کاه اعمال جوارح را ایمان کویند بطریق استعاره چنانکه کویند فلان را تصدیق کند اعمال او مقال او را و اوجه خیری نیست در قولی که تصدیق نکند آنرا فعل و فعلی تصدیق صحیح نباشد پس فرموده که بتقدیر صحت خبر و قبول آن که ایمان صفت موصوف بقلب است و لغة و تصدیق بآن الا آنکه مستعمل شده در اقرار بلسان و عمل بارکان مجازا و بالله التوفیق ثم کلامه پس برتو باد که از احادیث آنچه موافق ظاهر قرآنست عمل کنی و غیر از مقال سلف را صالح ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم و الله یهدی الی الحق و الاحتیاط و الصدق قال الله تعالی و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار آیه ۱ مرا بت از حماد که گفت گفتم مر ابا عبد الله را عبد کبر را از اسلام و ایمان آیا هر دو مختلف اند گفت بلی اسلام مشارک میشود ایمان را و ایمان مشارک میشود اسلام را و اسلام مشارک نمیشود اینا را گفتم پس هر دو را برای چه صفت کرده گفت اسلام شهادت است که لا اله الا الله و تصدیق بست رسول الله و بآن محقون میشود خون و بر بست جریان مناکح و موارث و بر ظاهر آنست جماعت مردمان و ایمان بر ثابت ثابت شده در قلوب از نصف اسلام و آنچه ظاهر میشود از عمل و ایمان مرفوع است از اسلام بدرجه بدرستی که ایمان مشارک اسلام است در ظاهر و اسلام

خدای که ازال فرموده کتابی و ازان کتاب بعضی آیات محکمات بعینه واضحات الدلالات بر مرادات که آنها
اصل کتابند در آیات دیگری متشابهات اند یعنی ملتبسات بدون دلالات واضحات بر مرادات پس آنان
که در دلهای ایشان زیغی و میلی هست بجانب خلاف مراد تابع میشوند متشابه را ازان کتاب بجهة طلب
فتنه و فساد و طلب تاویل آن و حال انکه نمیداند تاویل آنرا الا خدا پس گفت که منسوخات از متشابهات اند
و محکمات ازانها هست بدرستیکه حق تعالی فرستاد نوح را بقوم او که عبادت خدا کنند و از خدا بترسند و
اطاعت او کنند پس دعوت کرد او ایشانرا بسوی الله تعالی وعده و انکه عبادت او نمایند و مشرک نباشند
بشوند جبرئیل را پس فرستاد انبیا را صلوات الله علیهم پرین اقرار انکه رسیده است بخلق موسی و هم دعوت کرد
ایشانرا بسوی انکه عبادت کنند خدا را و اشراک نکنند با و چنانچه گفت شرع لکم من الدین ما وصی به
نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه
کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب یعنی شرع کرد برای
شمای امت محمد ازین آیت وصیت کرده بود بان نوح را و انچه وحی کرده ایم بسوی تو ای محمد و انچه وصیت کرده ایم با
آن ابرهیم را و موسی و عیسی را بر آنکه اقامه کنید دین را و راست دارید آنرا و متفرق نشوید در آن بزرگ شود بر مشرکان
انچه دعوت میکنی ایشانرا بآن حق تعالی برگزیند بسوی خود هر که را مجدد و هدایت میکند بسوی
خود کسی را که منیب و راجع گردد بسوی او پس بگفت انبیا را بقوم ایشان بشهادت ان لا اله الا الله و اقرار
بانچه آمده از نزد الله تعالی پس کسی که ایمان آرد باخلاص و میرد بران داخل گردانند او را در جنت بسبب آن زیرا که
حق نمیگذارد ظلم را بر بندگان خود و حق تعالی عادت کرده است که نگذارد بندهٔ را تا تعلیظ نکند بر او در قتل و معصیتی که واجب کرده
بران دخول نار برای کسی که عمل کند بآن پس استجابت کرد برای هر پیغمبری کسیکه استجابت کرد برای او از قوم او
از مومنین و کردانیدند برای هر پیغمبری منهاجی و شرعتی و شرع و منهاج سبیدت و راستی و گفت مر محمد را
بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو بمثل انکه وحی کردیم بسوی نوح و پیغمبران دیگر بعد از نوح و امر کرد هر پیغمبری را
باقامت کردن بسبیل او و راستی او و بود از سبیل راستی که امر کرده بود حق تعالی موسی را که واجب
کرده بود بر ایشان بسبب آنکه پس بود که انعام ست کرده و مستحق شده که نگذارد از خشیة الله داخل کردن او را
او را بجنت و کسیکه استخفاف کرده بحق آن و استحلال نموده آنچه حرام کرد حق تعالی بر او از علی که نهی نموده ما را از
و اکل فرموده نه آرزا یوم السبت پس غضب کرد حق تعالی بر ایشان بدون انکه مشرک شوند بر مجزه و بدون

ما نند آیات

واورده

اگر بشنود چیزی از انچه آمده بود بآن موسی از جانب الله گفت حق تعالی و لقد علم الذین اعتدوا
منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین پس بر انگیخت عیسی را صلوات الله علیه و
الانوار ما جاء جزم عند الله و کرد انیده برای ایشان شرعتی و منهاجی پس بود که بشنید را کار کرده بود حق
تعالی تعظیم آن قبل ازان و عادت انجیل آنکه بود ندران مگر بسبیل و سنتی که آمده بود قبل موسی پس کسیکه
نسخ کرد بسبیل عیسی نسخ داخل کرد نیذاشت او را بدون انچه بود که آمده بود بسبب آن سنت آن بود که مشرک نشوند
به تعالی جزیرا پس معبوث شد محمد را و او یکی بود ده سال بیست و سال پس فرود آمد بر او ده سال
اصل آن که شهادت دادن که لا اله الا الله و محمد رسول الله الا آنکه داخل کرد الهی تعالی او را بجنت باقرار او بان
بیان بود و تصدیق و عذاب کرد الله تعالی اعدای را از آنان که مرده اند در حالت نبوت ایشان بر محمد صلعم
بیان الا کسی که مشرک نشده بر چیزی و تصدیق نمیکند حق تعالی ازال فرمود در حق ابراهیم علیه السلام در سوره بنی
اسرائیل یکه وقضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا تا قول او انه کان بعباده
خبیرا بصیرا ادب بود و عظ بود و تعلیم بود و نهی خفیف بود و توعید کرد بران و تواعد نفرمود باقتراح
چیزی از انچه نهی فرموده بود و نازل فرموده نهی از انها و نگذیر فرموده بران و تغلیظ کرده در ان
و توعد کرده بران و گفته و لا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم وایاکم ان قتلهم کان
خطاء کبیرا و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا و لا تقتلوا النفس التی حرم الله
الا بالحق و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا
و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده واوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا
واوفوا الکیل وزنوا بالقسطاس المستقیم ذلک خیر واحسن تاویلا و لا تقف ما لیس لک
به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا و لا تمش فی الارض مرحا انک لن
تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة و لا تجعل مع الله الها آخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا و ازال کرده در والیل
اذا یغشی فاندر تکم نارا تلظی لا یصلیها الا الاشقی الذی کذب وتولی پس این مشرک است و فرستاده
در او النار الاشقی واما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا
انه کان فی اهله مسرورا انه ظن ان لن یحور بلی پس این مشرک است و فرستاده در تبار کلا

الی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء إن أنتم
مشرکانه از آن کرده و واقعه و اما ان کان من المکذبین الضالین فنزل من حمیم وتصلیة جحیم پس ان از مشرکانه
و گمراه و اما خاوند و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه و لم ادر ما حسابیه یا لیتها
کانت القاضیه ما اغنی عنی ماله هلک عنی سلطانیه و این قول که الله کان لا یدعو مع الله العظیم پس این مشرک است و گمراه و
و ملعم و بزودی الجحیم الغاوین و قیل لهم اینما کنتم تعبدون من دون الله هل ینصرونکم او ینتصرون فکبکبوا
فیها هم والغاوون و جنود ابلیس اجمعون جنود ابلیس و نه اوست از شیاطین و قول او و ما اضلنا الا
المجرمون یعنی المشرکین الذین اقتدوا بهم و آنها بتوهم علی شرکهم یعنی ایشان قوم محمد اند و جنیت و ایشان از
یهود و نصاری اند و تصدیق این قول الله است عز و جل کذبت قبلهم قوم نوح کذب اصحاب الایکة کذبت
قوم لوط بتوند قوم یهود که گفتند عزیر ابن الله و نصاری که گفت المسیح ابن الله و اهل کردار نه و مشوه و یهود
و نصاری اند و داخل می شود در قومی باعمال خود و قول ایشان و ما اضلنا الا المجرمون زیرا که خواننده ایشان
مار است پس خود و این قول اسم عز و جل در ایشان جمع کرد ایشان را بسوی نار قالت اولیهم لاخریهم ربنا
هؤلاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار و قوله کلما دخلت امة لعنت اختها حتی اذا ادارکوا فیها
جمیعا یعنی شود یعنی از پیشوایان و لعن کند بعضی بر بعضی را به آنکه جوی تحت آرد و بعضی از پیروان پس متفرق شوند
از عظم آنچه بر ایشان نازل شود و نیست او ان بعدی و نه افتیاد و نه قبول معذرت و نه عین کفایت و این آیات
و الحکایات ایشان را آگهی نیست که نازل شده و که و داخل شکر و اند حق تعالی بندا الاسم شرک را پس چون اذان
داد حق تعالی محمد را بجوی و جع از آنکه بجانب مدینه بنا نهاد و بشد اسلام بر خیز شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا
عبده و رسوله و اقامة الصلوة و ایتاء الزکوة و حج البیت و صیام شهر رمضان و نازل کرد بوی حدود
و فسنه فرایض را و خبر کرد او را بآنچه کرده حق تعالی بران نار را برای کسی که عمل کند بآن و نازل کرد در بیان
قاتل و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعد له عذابا
عظیما و حق تعالی لعن نکند مؤمن را فکیف ان الله لعن الکافرین و اعد لهم سعیرا خالدین فیها ابدا
لا یجدون ولیا و لا نصیرا و حکم نه بشد و مشیت و حال آنکه الحاق شده بآن حین خبر آنچه او جهنم را غضب
لعنت مبین شده که کیست ملعون و در کتاب او نازل کرده در حال یتیم کسی که کجور و آنرا ظلما ان الذین
یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا زیرا که آکل مال یتیم می آید

روز قیامت در حالی که نار زبانه میکشیده باشد و بطنها او تا بدرون آید لهب آتش او و میشنوند او را
اهل جمع که او آکل مال یتیم بوده و نازل کرده در کیل و قبل للمطففین و نوشته و بیان آنچه در آن است
نسبه کم کرده و قال الله عز و جل ویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم و نازل کرده در عبد ان الذین یشترون
بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة و لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیمة
و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم و الحلاق النصیب فحسبهم بکن له نصیبا فی الآخرة فیأتی حتی یدخل الجنة
و نازل شود در عبد ان الذی لا یتلو الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و حرم
ذلک علی المؤمنین و تسمیه کرده و حال آنکه نازل کرده او را در حق زانیه و حکم کرده است رسول الله رجمت
کند او را و بزند و ان اهل علم که او گفته است زنی میکنند زانی جیب که زنا میکند او حصر میشود و سرقه میکند
سارق جیب که سرقه میکند او و حصر میشود بآنکه بکنند این فعل را و بکند بآنکه بریده شود دست او یا پای و خلع میشود و
نازل شد بعد از آن الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم تربه کرده اند بعد
آنکه بوده اند بر چیزی از آنکه مسمی میشود بآن گفته است حق تعالی اولئک هم الفاسقون و کرده اند
لا یستوون و کرده اند حق تعالی او را فاسقی قال الله عز و جل ان المنافقین هم الفاسقون و کرده اند
او را از اولیاء ابلیس چنانکه گفت الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه و کرده اند او را طعون
پس گفت ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب
عظیم جامع آمده است محصنات غافلات مؤمنات را ملعونند در دنیا و آخرت و مر ایشان را است عذاب عظیم یوم
یشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون روزی که شهادت دهد بر جوارح موحد بر مؤمن
و جز این نیست که شهادت میدهد بر کسی که حق ثابت شده و بر وی کلمه عذاب پس چون حد بر او اجرا شود و کشته
بمیرد او جهنمی گفته است می کند و امن اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه و لا ادر ما حسابیه
شود یکی از ایشان این حالت چنانکه کتاب خود را و علم کرده شود نه عذاب فیقول و ای کاش که داده
بعد از سورة النساء و نصب کرد این آنچه حق تعالی نازل فرموده بر ان در سورة النساء و التی یأتین الفاحشة من
نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا
و زنا کنان میکنند فاحشه و قبایح را از زمان شاهد میشهادت کنند بر ایشان چهار گواه را از شما پس اگر شهادت
دهند امساک کنید ایشان را در بیوت تا آنکه توفیه کند ایشان را موت یا آنکه بگرداند حق تعالی برای ایشان سبیلی

وسبیل التشدید کقوله عزوجل انزلناها و فرضناها و انزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فیها آیات بینات و فرضنا فرائضها و انزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون و الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین سورة انزلناها و فرضنا

استثنا کرده است خدا موضع نسبت را جایی که گفته و اما بنعمة ربك فحدث فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین
و گفت بشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هداهم الله و اولئك هم
اولوا الالباب و گفته است خدا فاطر الموصون الذین هم فی صلوتهم خاشعون و الذین هم عن اللغو
معرضون و الذین هم للزکوة فاعلون و گفته و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم
و اذکروا ما فیه مرقاة اما پس این جزئیت که فرض کرده است خدا بر سمع نسبت بایان و آنچه اضافت کرده نسبوی جزئی که
حلال نبوده و این عمل اوست و این از ایمان است و فرض کرده بر بصر آنچه نظر کرده بحرامی که حرام کرده است خدا بر او
چنانکه اعراض کرده از آنچه که حلال نبوده برای او و آن عمل اوست و این از ایمانست پس گوید
است خدا قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم پس نهی کرده است از آنکه نظر کنند بعورات
خود و آنکه نظر کنند مرد بفرج برادر خود و آنکه حفظ کنند فرج خود را از نظر کردن بران و گفته است و قل للمومنات
یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و از آنچه نظر کنند کی از ایشان بفرج اخت خود و حفظ کنند فرج خود را
از آنکه نظر کند بسوی آن و گفت ما ترکت بعدی فتنة اضر علی الرجال من النساء است الا این به که این از نظر است
پس علم کرده آنچه عرض شده بر قلب و سمع و بصر و بر جوارح چنانکه گفته و ما کنتم تستترون ان یشهد
علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم و مراد بجلود فروج است و آنرا فواد گفته و لا تقف ما لیس
لك به علم ان السمع و البصر و الفواد کل اولئك کان عنه مسئولا پس ایمانست آنچه عرض شده
بر جبین از بغض بصر از آنچه حرام کرده است خدا و آن عمل ایشان است و این از ایمانست و فرض کرده
بر همین آنکه بطلبش کند محرم را و بطلبش کند مامور را و فرض کرده بر بصر و صدقه کردن و صدقه رحم و جهاد فی سبیل
الله و ظهور برای صورت چنانکه گفته یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم
الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا
اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها پس ایمانست فرض
کرده حق تعالی بر جبین زیرا که ضرب از علاج ایشانست و فرض کرده بر رجلین آنرا که مشی کند بانها
بسوی شی از معصیة الله و فرض کرده بر ایشان مشی را بسوی آنچه فرض کرده و راضی شده بان چنانکه
گفته و لا تمش فی الارض مرحا انك لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا و گفته و اقصد فی
مشیك و اغضض من صوتك ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و گفته است در جزئی که شارند

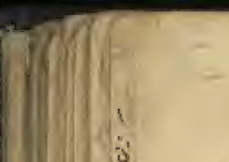

دستها را از اعضای خود در ارتفاع خود از مقطع ایشان تا موضع الله راه فرض از ایشان الیوم نختم علی افواههم
و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون و این نیز از کجاست که فرض کرده حق تعالی بر دین
و بر جبین و اعمال ایشان است و فرض کرده بر بعد سجود را برای پروردگار در سبل خدا و در مواقیت صلوات
چنانکه گفته یا ایها الذین امنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و این از عمل است
جامعه بر وجه و دین و رجلین و گفته است در موضع دیگر و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا و گفته
است و اهجرهم هجرا جمیلا که واقع شود بجراح از ظاهر و صلوة و آن نیز از حق تعالی جز معروف نیست و حجة خود را بجانب کعبه
بیت الله قرار داده است از آن جهت که گفته ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم پس مسمی شده
صلوة را بایمان و گفته که حافظ کنید بر پروردگار خود را حافظ جراح خود بوده و فاکننده و شده هر جارحه را
از جراح خود آنچه فرض کرده الله تعالی بران علاقات کند خدا را مستکمل الایمان بوده و اولیای الله جهت هجرت
کسی خیانت کند در جزئی از ایمان یا نقصی کند مامور را الله راه دنیا علاقات کند خدا را ناقص الایمان بوده
گفته بحقیقت که گردیدم منقصان ایمان و تمام ایمان را پس از کلمه بیت زیدونی آن گفت قول الله عز و جل و اذا ما
انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا و هم یستبشرون
و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم فلقد یحق نقص علیك نباهم بالحق انهم
فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی و گاه بوده بشکل ایشان یکی زیاده و گاه بوده بشکل نقصان یکی کم
برای اصری از ایشان نقطه بران نقطه و هر اینه مستوی شده و بیم دران و مستوی شده مردمان و داخل شوند
تفصیل کلیه تمام ایمان داخل شوند مومنان حقیقی و زیاده قی در ایمان تفاضل مومنان شود و در جنات تفاضل
حق تعالی منقصان داخل شوند مومنان در نار **اقول** مرویست از ابا عبد الله ع در قول الله عز و جل
ان السمع و البصر و الفواد کل اولئك کان عنه مسئولا که گفت سوال میکند حق تعالی سمع را
از آنچه شنیده و بصر را از آنچه دیده و فواد را از آنچه اعتقاد کرده بآن **اقول** مرویست از محمد بن مسلم
که گفت سوال کردم از ابا عبد الله راه از ایمان گفت شهادة ان لا اله الا الله و الاقرار بما جاء
من عند الله و ما استقر فی القلوب من التصدیق بذلك گفت گفتم آیا میشود شهادت از عمل منفصل
گفته عمل از ایمانست گفت آری ایمان نمیشود الا بعمل و العمل منه و لا یثبت الایمان الا بعمل **اقول** الا بو
مرویست که گفت سوال کردم از ابا عبد الله راه که چیست اسلام گفت دین الله یکی است اسم او اسلام و آن دین است که

قول نماید بیشتر هر جا که بوده باید و بعد از آنکه باشید پس کسی که اقرار کند بدین الله او مسلم است و کسی که عمل کند
بامر الله عزوجل او مومن است **فی الکافی** روایت از ابابصیر که بودم نزد ابا جعفر علیه السلام که گفت او اسلام کرد
مردی است پرستی که همیشه بین ابا جعفر صدیث میکند مارا از نوکه پرسوال کرده مرا از اسلام و نوگفته پرستی
گفت استقبال کند قبله ما و شهادت دهد شهادت و اقرار کند بسنگ ما بگوید و ما اولی ما و علامی ما
پس او مسلم باشد گفت راست گفته چیزی گفتم و سوال کردم از ایمان پس گفته که ایمان باید بسنگ است و
تصدیق کتاب الله و آنکه خاصه خدا شود و گفت راست گفته چیزی **الثانی** مروایت از فضیل بن یسار که
سوال کردم از ابا عبدالله علیه السلام از ایمان گفت شهادت ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله
گفتم ایمانست این عمل گفت نی گفتم پس عمل از ایمانست گفت بلی نیست شود برای کسی ایمان
الا بعمل و عمل از ایمانست **الثالث** مروایت که سوال کرد مردی از عالم علیه السلام و گفت ایها العالم خبر کن
مرا که کدام اعمال افضل است نزد حق تعالی گفت آنکه مقبول شود عمل الا بایمان پس گفت بدرستی که
آن گفت ایمان بخدا که آن اعلی اعمال است و رضا و خشنودی خدا بحفظ و غیب و اشرف اعمال است
بزرگتر گفتم خبر کن مرا از ایمان آیا قول است و عمل گفت ایمان علم است بقلب و قول بعضی
از آنست موضح از جانب الله چنانچه فرموده است در کتاب خود که واضح است نور آن و ثابت حجت اظهار آنها
بندگان او کتاب دواعی است بسوی آن قول گفتم صفت کن برای من از آنها گفت بدرستی که ایمان
حالات است و درجات و طبقات و منازل پس از جمله آنست ایمان تام منتهی التمام و از آنست ناقص
منتهی النقصان و از آنجمله است زاید راجح از زیاده گفتم ایمان تام و زاید و ناقص میشود گفت آری گفتم
چگونه می شود آن گفت بدرستی که فرض کرده حق تعالی ایمان را در جوارح بنی آدم و تفرقه کرده بر آن
و تفویق کرده بر بعضی جنانکه غیبت از جوارح او جارحه الا که موکل است از ایمان بچیزی بغیر آنچه موکل
است بآن آفت آن پس از جمله آنست دل او که بآن تعقل میکند و فقیه می شود و فهم میکند نوادر امور
عیان او دست جنانکه وارد می شود جوارح و حواس و نیکرده و آن الا از برای او و امراد و از جمله آن دو دست
او است که بآن بطش و اخذ میکند و دو پای او که بآن راه میرود و فرج او که باو ارجاب او است دل او
است که ناطق است از آن کتاب و مشاهده می شود بآن بر اعضا و عیان او که می بیند بایشان چیزها
و از دلیل او که می شنود بآن هر دو و فرض کرده بر قلب غیر آنچه فرض کرده بر لسان او فرض کرده بر لسان

بیان کرده

جوارح

از ابا عمرو زبیری

تسمیه کرده بعضی

ابن وضیت

بغیر آنچه فرض کرده بر جمیع و فرض کرده بر جمیع غیر آنچه فرض کرده بر فرج و فرض کرده
بر دو بر و فرض کرده بر دو غیر آنچه فرض کرده بر لسان و فرض کرده بر لسان و اقتضا
و رضا آنکه لا اله الا الله وحده لا شریک له احد صمد لم یتخذ صاحبة ولا ولدا و ان
محمدا عبده و رسوله **الرابع** مروایت از خیثمه که گفت شنیدم از ابا عبدالله علیه السلام که می
گفت در سوال کرد او را مردی از قول مرجیه در گفتار و ایمان و گفته که ایشان احتجاج میکنند بر ما
و میگویند همچنانکه گفتار و نیز ما همان است که گفتار ما همچنین ایمان ما و ما مومن را نمیگوید
اقرار کننده بآن خود آنکه او نزد خدا مومن نباشد گفت سبحان الله چگونه میشود این دو تا
و حال آنکه گفتار اقرار است از بنده جنانکه تکلیف کرده میشود و بعد از اقرارش بینه و ایمان و تقوی
است جایز نیست الا بینه و بینه اش علم است و بیت چون متقن میشود نزد خدا
مومن باشد و گفتار موجود است بکل چیز از جهت تقوی بافعال و احکام جاری میشود بر قول
و عمل پس بر است کسی که شهادت دهد برای او مومنان بایمان او و جاری شود بر او احکام مومنین
او را نزد حق تعالی گواه باشد و تحقیق مصیب است کسیکه جاری شود بر او احکام مومنین بظاهر قول او
الخامس و از سبق بسوی ایمان و دین مجید مثبت مروی از ابا عبدالله علیه السلام که گفت گفتم او را که مرا یاد آور درجات
بسیار و منازل که تفاضل کنند مومنان در آن نزد حق تعالی گفت آری گفتم صفت کن برای من رحمک الله تا فهم
کنم از آنچه گفت بدرستی که حق تعالی سبقت قرار داده میان مومنان جنانکه سبقت قرار داده از میان آسمان
در روزهای پس سبقت قرار داده میان درجات ایشان در سبق بسوی او پس کرامت قرار داده هر کس را از ایشان
بر درجه که سابق شده آن را و تفضل کرده در آن از حق آنکه او مقدم میشود بسبقت بر سابق و محفوظ
بر فاضله تفضل کرده انه بآن اوایل این امت را و اواخر آن و اگر نباشد بر کسی سابق را فضل بر مسبوق هر آینه لاحق
می شود آخر این امت بادل آن و هر آینه مقدم میشوید شما ایشان را هر گاه نباشد سابق را فضل بر مسبوق
مسبقی آنکه بدرجات ایمان تقدیم کرده حق تعالی سابقین را و بالا برده ایشان را بایمان تاخیر نموده مقصرین را زیرا که
گاه باشد از مومنین آن کسی را که اثر هر عمل او از اولین و آخرین ایشان فاضل تر باشد از روی صلوة و صوم و حج و کفوه
و جهاد و انفاق و اگر نباشد سبق کسانی که فاضل تر باشند بعضی را بکسی که نزد حق تعالی هر آینه آخرین بگیرد
عمل مقدم باشند بر اولین یکی را باندازه حق تعالی که آن را درک کند آخر در درجات ایمان را اول در درجات آن

حلال علماء کادوا ان یکونوا انبیاء بنی اسرائیل نزدیک بکفر بوده و بشبیه انبیاء اگر شما بوده بشبیه صفات کرده مرخود را فلا تبغوا ما لا تشتهون ولا تجمعوا ما لا تاکلون واتقوا الله الذی الیه ترجعون پس باید که نباشد چیزی را که ساکنی میشوید در آن و جمع کنید چیزی را که نخورید و نرسید از خدا که بسوی او راجع خواهید بود **باب** یکروده در بیان یک حدیث مروی از اصبغ بن نباته که گفت خطبه خواند امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مقر و ما مجتمع بودیم پس او کرد و در نوشت در کتابچه و خواند بر مردمان و روایت کرده بزرا و اگر این گوا سوال کرد امیر المؤمنین را از صفة اسلام و ایمان و کفر و نفاق پس گفت اما بعد بدرستیکه حق تشاخ کرده اسلام را و آسان کرده شرایع آن را برای کسی که وارد آن شده و لوازم و احکام کرده ارکان آنرا برای کسی که صاحب نایه آمده کرده شده ایمان برای کسی که توان آن کند و بسلم کند که داخل آن شده و هدایت کرده کسی را بانجام غایه بیان و زینت کسی را که تحمل غایه بیان و عذر کسی را که منسوب و متحمل کرده بآن و عروه کسی را که اعتصام غایه بآن و حبل کسی که استمساک در زده بآن و برهان کسی که تکلم کند آن و نور کسی که استضاء کند بآن و شاهد کسی که خاصم غایه بآن و فلج کسی که حجت آورده بآن و علم کسی که واعی در اعی آن جز و صدمت کسی که روایت کند و حکم کسی که قضا کند و علم کسی که تجزیه کند و راه بسی که کوتاه کند و فهم کسی که تفطن کند و یقین کسی که تعقل کند و عبرت کسی که عزم کند و آیت کسی که توسم نماید و غیره کسی که اتعاظ نماید و نجات کسی که صدق نماید و هدایت کسی که اهتداء کند و نفی کسی که از فواحش نه و قوع کسی که نوکل کند و رجا کسی که تفویض کند و بسیط کسی که احسان کند و غیر کسی که مسارعت کند و خیانت کسی که کف کند و نیکی کسی که اتقا کند و ظهور کسی که رشد کند و کهف کسی که ایمان آورد و واثقه کسی که اسلام آرد و رجا کسی که راحت کوید و وفا کسی که وفاحت کند پس آن قی است کرسیل آن هدایت و مانوه آن مجد و صفتش صحت و آن ابلج المناهج است و مشرق المنار و ذکی المصباح رفیع الغایه کبیر المضمار جامع الحلبه سریع السبقه تام الفضیله کامل العده کریم الوسائل پس ایمان منهاج او است و صالحات منار او و فرائض مصابیح او و دنیا مضمار او و موت غایه او و قیامت حلبه او و جنت سبقه او و نار تقوی او و تقوی عده او و حیات دنیا و فرسای او پس بسیط ایمان استدلال کرده شده بر صالحات و صالحات مقرر میشود فرائض و فرائض مرسوم میشود از موت و موت ختم میشود دنیا و دنیا مجاورت میشود بقیامت و بقیامت راحت و فرت میشود بجنت و جنت حسرت اهل نار است و نار موعظه بعقبت و تقوی سبب و اصل ایمان است **باب** در بیان صفات ایمان و در بین کیفیت

است مروی از ابا جعفر که گفت سوال کرده شد امیر المؤمنین علیه السلام از ایمان فرمود که ایمان چهار دعایم بر صبر و یقین و عدل و جهاد و صبر بر چهار شعب است بر شوق و اشفاق و زهد و ترقب پس کسیکه مشتاق است بسوی جنت سلام و خال شده از شهوات و کسیکه مشفق بود از نار رجوع میکند از محرمات و کسی که زاهد است در دنیا خوار میشود بر مصیبات و کسی که مراقب موت بود بر مسارعت میکند بخیرات و یقین بر چهار شعب است تبصر و فطنت و تاول حکمت و موعظت عبرت و سنت اول پس کسیکه بصیرت یابد فطنت را بیند حکمت را و کسیکه تاول حکمت یابد بشناسد عبرت را و کسیکه بشناسد عبرت را بیند سنت را و کسیکه سنت را داند گویا که با اولین بوده و مهتدی گردد بسوی حق و کار کند بصواب و نجات کند بسوی کسی که نجات یابد و عدل بر چهار شعب است غوص فهم و غور علم و زهرة الحکم و رونق حلم پس کسیکه فهم کند تفسیر کتاب علم او و کسیکه بداند علم باشد سنت و خرایج حکم او و کسیکه حلم ورزد فرط نکند در امر حظ خود و زندگانی کند در میان مردم حمید و محمود بوده و جهاد بر چهار شعب است بامر معروف و نهی از منکر و صدق در مواطن و شنآن فاسقین پس کسیکه امر کند بمعروف سخت کند ظهر مومن را و کسیکه نهی نماید از منکر ارغام کند انف منافق و کسیکه راست بر صدق کوید در مواطن کفایت کرده شود آنچه بروست و کسیکه دشمن دارد فاسقین را غضب کند برای خدا و کسیکه غضب کند برای خدا غضب کند خدای تعالی برای او پس امانت ایمان و دعایم آن و شعب آن **باب** در بیان فصل ایمان بر اسلام و یقین بر ایمان و در بین شش حدیث **الاول** مرویست از جابر جعفی که گفت مرا ابو عبد الله علیه السلام یا اخا جعفی بدرستیکه ایمان افضل است از اسلام و یقین افضل است از ایمان و هیچ چیز نیست عزیز تر از یقین **الثانی** مرویست از ابا الحسن علیه السلام که گفت ایمان فوق اسلام است بدرجه و تقوی فوق ایمان است بدرجه و یقین فوق تقوی است بدرجه و نقسمت نشده در میان مردمان چیزی کمتر از یقین **الثالث** مرویست از ابا جعفر علیه السلام که گفت بدرستیکه خدای تعالی تفضیل داده حق شناسایان را بر اسلام یک درجه یکی را بر دیگری تفضیل داده کهتر را بر کهتر **الرابع** مرویست از ابا بصیر که گفت گفت مرا ابو عبد الله علیه السلام که یا محمد اسلام درجه ایست کمتر از ایمان و ایمان درجه ایست کمتر از تقوی و تقوی درجه ایست کمتر از یقین هیچ چیزی کمتر از یقین نیست و هیچ چیز نیست کمتر از یقین بر تقوی و هیچ چیز نیست کمتر از تقوی پس گفت داده شده مردمان کمتر از یقین چیزی اندک و هجران نیست کرده شما با وظ اسلام و برحذر باشید که منتقص شود از دستهای شما پس خارج کرده و برده از میان شما

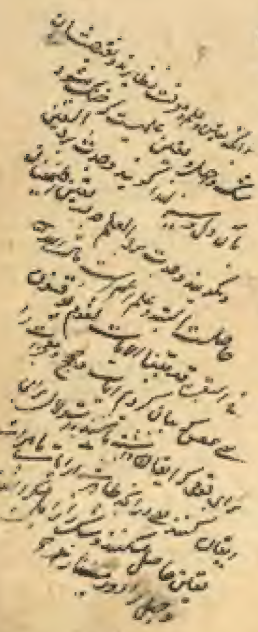

روایت از یونس که گفت سوال کردم ابا الحسن را علیه السلام از ایمان و اسلام گفت که اسلام است اقرار بظاهر و ایمان آن است بدرجه و تقوی فوق ایمان است بدرجه و یقین فوق تقوی است بدرجه و فرق نشده میان اسلام و ایمان مگر بفضیلت که ایمان فوق اسلام است بدرجه و یقین فوق تقوی است بدرجه و فرق نشده میان علم و یقین مگر از یقین باب در بیان حقیقت ایمان و یقین و در بیان جهار حدیث الاول روایت از ابا جعفر علیه السلام که وقتی بود رسول الله صلی الله علیه و آله در اصحاب خود که ملاحظات کرد او را در آنچه بیشتر سواران دانستند او را السلام علیکم یا رسول الله گفت کیستید شما گفت ما مومنانیم یا رسول الله گفت چیست حقیقت ایمان شما گفتند رضا بقضاء الله و تفویض امر بسوی الله پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله علماء حلماء کادوا ان یکونوا من الفقه انبیاء پس اگر صادق باشید در قول خود نابود کنید چیزی را که شما شهید چیزی را که شما کنوید و ایمان واجب میکنید چیزی را که نخرید به آن بهشت را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که نیست بسوی شما رسولی الا که رجوع شما الی الله روایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نماز کرد با مردمان صبح را پس نظر کرد بسوی شباب و مجد در که تحقق میکنند و میلرزد اسری جنازه زرد و شده لون او و نحیف گشته جسم او و فرو رفته چشمها او در سر او رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود جگونه صبح کردی ای جوان گفت صبح کردم یا رسول الله موقن بودم بایقین پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیکو گفتی اگر گفتی غیر این را هلاک شدی هر آینه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر چیزی را حقیقت است چیست حقیقت یقین تو گفت یقین مرا بر آن چیزیست که مرا محزون ساخته و بیدار داشته شبها مرا و تشنه کرده هوا جوار مرا یعنی اندرون مرا پس عازف شد از دنیا و آنچه در دنیاست حتی کانی بکرسی ربی بارز و کانی بعرش ربی قد نصب للحساب و قد حشر الخلایق و هم فی و کانی بالجنة و اهلها یتنعمون فیها متکئین علی الارائک و کانی بالنار و اهلها معذبون فیها مصطرخون و کانی الساعة علی اظهرها و قد ایقنت بکل ما وعد الله به الخلق فی الجنة و النار فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مر اصحاب خود را که این بنده است که منور ساخته حق تعالی دل او را بایمان پس گفت او را که ملازم باش آنچه بر آنی پس گفت ای حارثه بن مالک گفت چگونه گفت ای رسول الله که

تحقیق اصبحت از روی حقیقت گشتم و تحقیق از هر چیزی حقیقت دارد تا آخر و تحقیق حقیقت دارد تا آخر و تحقیق حقیقت دارد تا آخر و تحقیق

مکارم اخلاق و در این معنی حدیث اول از ابا عبد الله ع که گفت مکارم در چهار است
استطاعت داشته باشد که در تو باشد باید که بکار بندی که آن بهتر است و در دوستی و در دشمنی و در رضا و در غضب
و در والدش میباشد که در والدش نباشد و در عبد نباشد و در حر گفتند که کدام از اخلاق کریمه است گفت صدق
پس بیت خضوع و فتوت و خوف و صدق لسان و ادا و امانت و صدر رحم و اقرا ضیف بیت نهایت کردن و طعام
اطعام سایل و مکافاة بر صنایع و قدم برای جار بعضی نهاده و اداء ذمم برای صاحب خود و در پس
ایشان جهالت است اول مروی است از ابا عبد الله ع که گفت بدرستی که حق تعالی خاص کرده رسل
خود را بمکارم اخلاق پس امتحان کنید نفس خود را اگر بوده باشد در شما حمد خدا بجای آورید و بدانید که آن از
خیرات است و اگر نباشد در شما سوال کنید خدا را و رغبت کنید در آن پس ذکر کرده چیزها بعین فضائل
و صبر و شکر و حلم و حسن خلق و غیرت و شجاعت و مروة گفت روایت کرده بعضی از ایشان بعد از این
خصال عشره و زیاده کرده بدان صدق را و ادا، امانت را اول مروی است از ابا عبد الله ع که گفت ما
دوست میداریم کسی را که عاقل باشد و فهم و فقیه و حلیم و مداری و صبور و صدوق و وفی بدرستی که حق تعالی
مخصوص ساخته انبیاء را بمکارم اخلاق پس هر که موجود شود در او پس حمد خدا بجای آورد و بداند آن را و در کسی که
نباشد باید که تضرع کند بسوی حق تعالی و از او سوال کند گفتم جعلت فداک چه چیز است ایشان گفت آنها ورع
و قناعت و صبر و شکر و حلم و حیا و سخا و شجاعت و غیرت و بر و صدق حدیث و ادا، امانت اول
مروی است از ابا عبد الله ع که گفت حق تعالی از رضا کرد برای شما اسلام را و دین شما کرد آزا پس حسن کنید
صحبت آزا بسخا و حسن خلق اول مروی است از ابا عبد الله ع که گفت گفت امیر المؤمنین ع ایمان چهار رکن
است رضا بقضاء الله و توکل بر الله و تفویض امر بجانب الله و تسلیم کردن امر الله اول مروی است
از ابا بن عبد الله که گفت گفت رسول الله ص آیا خبر کنم شما را بهترین رجال شما گفتم بلی یا رسول الله
گفت بدرستی که بهترین رجال شما التقی للتقی السمح الکفین التقی الطرفین البر بوالدیه و لاهلی عیاله
المحبوب تقی تقی بخشنده بکفین است و تقی الطرفین نیکوکار بوالدین و کوشکار عیال خود را بغیر خود
باب در فضل یقین و در این یازده حدیث است اول مروی است از ابا عبد الله ع که گفت بیت
چیزی لاکه او است صبری کنم جعلت فداک چیست حد و قول گفت یقین کنم چیست حد یقین گفت آنکه
نترسی باحد از هیچ چیز ا مروی است از ابا عبد الله ع که گفت از صحیح یقین مرد مسلمانست آنکه راضی نکند

مردم را

مردم را بسخط الله تعالی و ملامت کند الله تعالی او را بر چیزی که نداده حق تعالی او را بدرستی که رزق را بقسمی
بسوی کسی حوص حوایص و روکند آزا کراست از جهاریهی هر چه بهتر و اگر حیله بکار نیاید کسی از رزق خود چیزی نکند و کم
میکند از موت خود هر آینه او را ک کند او را رزق او همچنان که او را ک میکند او را موت او بعد از آن گفت
حق تعالی بعدل خود و قسط خود گردانیده روح و راحت را در یقین و رضا و کردانیده هم و حزن را در
شک و سخط اول مروی است از هشام بن سالم که گفت شنیدم ابا عبد الله ع را که میگفت بدرستی که
عمل دائم قلیل بر یقین فضیلت دارد بر عمل کثیر بر غیر یقین اول مروی است از امیر المؤمنین ع
که گفت بر هیچ بنده نمی رسد حقیقت علم ایمان را تا آنکه بداند که آنچه باو رسیده نبوده است که خطا میشود و
آنچه خطا شده بود که بآن نمیرسید بود است اول مروی است از ابا
عبد الله ع که گفت امیر المؤمنین ع نشسته بود بجانب حایطی یا بنای که قضا میکرد میان مردم پس گفت او را
بعضی از ایشان که مینشین بر گفت این حایط بدرستی که آن معرض است بجنبیدن و مشرف بسقوط است امیر
المؤمنین ع گفت حراست میکند مرد را اجل او پس چون برخواست از آنجا حافظ شد ایشان دیوار و حضرت
امیر المؤمنین ع همچنین بسیار میکرد و اشاره آن بجایی می آورد پس امنیت یقین کم است در میان مردمان
اول مروی است از صفوان جمال که گفت سوال کردم ابا عبد الله ع را از قول الله عز و جل واتل الجدار
فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحته کنز لهما گفت بدرستی که آن گنجی بود و لوحی بود
چهار کلمه بود لا اله الا انا من ایقن بالموت لم یضحک سنه و من ایقن بالحساب لم یفرح قلبه و من
ایقن بالقدر لم یخش الا الله کسیکه یقین کرده بمرگ مردن را نمیخندد و دندان او دیده نمیشود و کسیکه یقین کرده بحساب
حساب را شادی نمیشود دل او و کسیکه یقین کرده بقدر نمیترسد الا خدا اول مروی است از
ابا عبد الله ع که گفت امیر المؤمنین ع نمیرسد بنده بحقیقت علم ایمان تا آنکه باور کند که آنچه باو رسیده از خطائی نبوده
و آنچه از او خطا شده نمیرسیده باو و آنکه عقل او را رفع الله تعالی بصلاحیت خود اول مروی است از سعید بن قیس همدانی
که گفت نظر کردم روزی در وجوه مردی که بر او دو جامه بود و در خواب بود و حرکت دادم بسوی او دابه
خود را دیدم که امیر المؤمنین است گفتم یا امیر المؤمنین در مثل این موضع گفت آری یا سعید بن قیس
نیست بیچ بنده الا که مراورا است از الله تعالی حافظی و واقی و باو است و وکلی که حفظ کند او را
از آنکه بسقوط شود و از آنکه بر چاهی واقع شود و در پر پس چون قضا نازل شود قضا تخلیه شود میان او

صبر کردن بر مصیبت و امید ثواب آن و یقین بآنکه آنچه از دست رفته بآن نمیرسیده و آنچه رسیده بآن نمیرسیده و
آن سه نکته اگر غفلت نکند و فراموش نکند و
و یقین ایمان تقویت کند
مردی از بنی اسد را که گفت بمن ابو عبد الله ع که گفت بسنده کن
بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن
بسنده کن بآنچه خدا برای تو قسمت کرده از رزق و بدرستی که آن

در احادیث فضائل علم و تعلیم

و میان هر دو جزء [۱۱] مروی است از ابا الحسن الرضا علیه السلام که صحیفه بود در دست و در آن چیزی را حق تعالی کتبه و کان تحته کنز لا یعلم الا الله اقول الیقین اربع عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح و عجبت لمن ایقن بالقدر کیف یحزن و عجبت لمن رای الدنیا و تقلبها باهلها کیف یرکن الیها [۱۲] و عجبت لمن ایقن بالحساب کیف لا یعمل [۱۳] یعنی گفت که یقین کرده بمرگ را چگونه خوشحال شود او و عجب دارم از کسی که یقین کرده بقدر چگونه محزون شود و عجب میکنم از کسی که دیده بگردش دنیا و تقلب آن از اهل آن چگونه میل میکنند بسوی آن پس سزاوار است مر کسی را که عاقل و عالم باشد از خدا آنکه متهم نسازد خدا را در قضای او و استبطا او نکند در رزق خود پس گفتم او را حجت فداک اراده دارم که بنویسم این را گفت پس ضرب کرد دست خود را و الواح بدوات و شروع کند آنرا در پیش من پس من شروع کردم و او املا میکرد من و اقلم نوشتم و دوات را دو نشتم آنرا و وضع [۱۴] مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت بود قنبر غلام علی که دوست میداشت علما را و عبادت میکرد پس چون پرون میرفت علی علیه السلام پرون میرفت بر اثر او با سیف پس چون دید بگشت و او را حضرت امیر گفت ای قنبر حیست مرترا گفت فدای تو شوم آیا ایمن نمیباشم از آنکه بر تو حمله کند دشمنی از دشمنان تو و قصد کشتن تو کند گفت نه ولیکن ترسم از آنکه بیفتد بر تو دیوار یا سقف خانه یا بمیری بمرگ طبیعی پس گفت حضرت امیر علیه السلام که نه چنین است ولیکن اجل من و اجل تو در آسمان چهارم است و اجل آسمان چهارم است مگر مرا یا از اهل ارض گفت نه از اهل ارض گفت پس از آسمان سیم است مگر مرا یا از اهل ارض گفت نه از اهل ارض گفت پس از آسمان دوم است مگر مرا یا از اهل ارض گفت نه از اهل ارض گفت پس از آسمان اول است مگر مرا یا از اهل ارض گفت نه از اهل ارض گفت پس مستعد باش برای مرگ چه هر چیز الا بإذن الله از آسمان بزمین آید پس او رجوع کرد [۱۵] و [۱۶] مروی است که گفت مرگ را مرضا را که تو تلخ میکنی این کلام را سیف فطرحان تکلم گفت مرضا است وادی از وادی جهنم که حایت میکند از اصحاب خود خود را که قصد آن کند بجانب غیر بجانب اهل خود باشد جلیس بجانب [۱۷] و [۱۸] مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت رأس طاعت خدا صبر است و رضا از الله تعالی در چیزی که محبوب اوست یا مکروه او راضی نمیشود عبدی از خدای تعالی در چیزی که دوست داشته باشد یا کاره باشد الا آنکه خیر او باشد در محبوب و مکروه [۱۹] مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت بسنده است مر عالم را آنکه بداند که خدا را در رزق خود و متهم نسازد او را در آنچه فوت شده است از او [۲۰] و [۲۱] مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت گفت حق تعالی [۲۲] خود را و متهم نسازد او را در قضای او [۲۳] و [۲۴] مروی است از علی بن الحسین علیهما السلام که گفت صبر و رضا از راس طاعت است و کسیکه صبر کند و راضی نشود در چیزی که قضا کرده حق تعالی در محبوب و مکروه قضا کند حق تعالی برای او الا آنچه خیر او باشد در آن [۲۵] مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت حق تعالی بر بنده از بندگان مؤمن منت نهاد که مصلحت ایشان در آن است که ایشان را مبتلا گرداند و صحت و عافیت در ابدان ایشان

ایشان را من میدهم چیزی را و منع میکنم چیزی را از بندگان مؤمن خود که نیکو صلاحیت دارد برای امر دین ایشان الا آنکه او را مسکنت و سقم دهم در ابدان ایشان پس می آزمایم ایشان را بفاقه و مسکنت و سقم تا بصلاح آورم امر دین ایشان را پس می آزمایم بنعمت صلاح امر دین ایشان را [۲۶] و از بندگان مستکبر کسانی را که اجتهاد میکنند در عبادت من چنانکه قایم می شوند از فراش خود و خواب خود و از لذیذ و شیرین خود و در رغبت می اندازند نفس خود را در عبادت من پس گاهی او را بعکس میدارم یک شب و دو شب او را تا بصلاح آورم چون بر می چیزه مانعت و مضایقه نفس خود میکند و عجب کسته و خود بران سبب آن خواب غفلت و ادبار تخلیه کنم میان او و میان آنچه اراده دارد از طاعت خود داخل شود او را عجب و از آن عبادت و آن غیب او را بنقیصه اندازد یا علی او پس آن عبادت هلاکت علی او شود [۲۷] و [۲۸] مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت بود قنبر غلام علی که دوست میداشت علما را و عبادت میکرد پس چون پرون میرفت علی علیه السلام پرون میرفت بر اثر او با سیف پس چون دید بگشت و او را حضرت امیر گفت ای قنبر حیست مرترا گفت فدای تو شوم آیا ایمن نمیباشم از آنکه بر تو حمله کند دشمنی از دشمنان تو و قصد کشتن تو کند گفت نه ولیکن ترسم از آنکه بیفتد بر تو دیوار یا سقف خانه یا بمیری بمرگ طبیعی پس گفت حضرت امیر علیه السلام که نه چنین است ولیکن اجل من و اجل تو در آسمان چهارم است و اجل آسمان چهارم است مگر مرا یا از اهل ارض گفت نه از اهل ارض گفت پس از آسمان سیم است مگر مرا یا از اهل ارض گفت نه از اهل ارض گفت پس از آسمان دوم است مگر مرا یا از اهل ارض گفت نه از اهل ارض گفت پس از آسمان اول است مگر مرا یا از اهل ارض گفت نه از اهل ارض گفت پس مستعد باش برای مرگ چه هر چیز الا بإذن الله از آسمان بزمین آید پس او رجوع کرد [۱۵] و [۱۶] مروی است که گفت مرگ را مرضا را که تو تلخ میکنی این کلام را سیف فطرحان تکلم گفت مرضا است وادی از وادی جهنم که حایت میکند از اصحاب خود خود را که قصد آن کند بجانب غیر بجانب اهل خود باشد جلیس بجانب [۱۷] و [۱۸] مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت رأس طاعت خدا صبر است و رضا از الله تعالی در چیزی که محبوب اوست یا مکروه او راضی نمیشود عبدی از خدای تعالی در چیزی که دوست داشته باشد یا کاره باشد الا آنکه خیر او باشد در محبوب و مکروه [۱۹] مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت بسنده است مر عالم را آنکه بداند که خدا را در رزق خود و متهم نسازد او را در آنچه فوت شده است از او [۲۰] و [۲۱] مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت گفت حق تعالی [۲۲] خود را و متهم نسازد او را در قضای او [۲۳] و [۲۴] مروی است از علی بن الحسین علیهما السلام که گفت صبر و رضا از راس طاعت است و کسیکه صبر کند و راضی نشود در چیزی که قضا کرده حق تعالی در محبوب و مکروه قضا کند حق تعالی برای او الا آنچه خیر او باشد در آن [۲۵] مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت حق تعالی بر بنده از بندگان مؤمن منت نهاد که مصلحت ایشان در آن است که ایشان را مبتلا گرداند و صحت و عافیت در ابدان ایشان

و خواب میکنم او را

او را بیدار میکنم

و از آن چیزی که او را بیدار میکند

و از آن باشد پس

خواهد خواند

و از آن چیزی که او را

و از آن حضرت قدوسی که او را

در حالت خشوع

در حالت قدوسی که او را

نشست بجای که مرد با اهل خود نشیند و بگوید

یافت ازان ورطه الاذن آمد که او بر نوحی بود از الواح سفینه تا آنکه طی شده بجزیره از جزایر بحر و مردمان جزیره غرای بود راه زن و هر وقت بجلس میکند اشت و هنگ امت مردم میکرد پس آن زن نزد او رسید و بر بالای او توقف نمود آمد و کبر داشت و لباسی او کریت متوجه شد و گفت تو جنیه یا انسیه گفت مرد انسیام پس او بدو گفت مرد داور آمد احت گفت بجای او پرداز آنوقت العورت مضطرب شد از گفت او اگر جیت ترا اضطراب میکند گفت ازین میترسم و بدست خود اشاره باسمان کرد گفت مگر تو ازین باب کاری نکرده هرگز گفت نه عزة الله آمد و گفت بسبحان تو میترسی ایجنین نرسیدی و هرگز ایجنین کاری نکرده و هرزنا بکراه بدین داشته ام پس هرزا و با یاسم برتس از خدا بدین وجه که تو میترسی و اهم نخوف از تو پس برخواست از پیش او و او گذاشت و احداث چیزی نکرد او رجوع نمود بسوی اهل خود و بنود او را حمیت و قصدی الا توبه و مراجعت بسوی خدا پس میرفت و او تو بر فت و راهبی نزد حاضر شد و طریق بجزیره قرنها هم و آفتاب گرم بود راهب گفت ان جوانرا که دو عاکرد تا حق تعالی سایه خاص بر سر ما اندازد که هوا گرم است از آفتاب جوان گفت مرا نزد حق تعالی حسنه نیست تا جابت نخواهم بر سوال چیزی گفت پس هرزه عاکنم تو آمین بگو جوان گفت چنان کنم پس آنزد راهب دعا کرد و او آمین گفت تا گاه غمامه بسرعت آمد و بر سر ایشان سایه افکنده و ایشان در تحت آن سیر فتند تا وقتی از نهار پس برین وجه گذشت و متفرق گردیدند جاده و دو راه پایان رسید و آن مفرق طرق خلایق بود که هر کس از انجا براه خود رفتی آن جوان راهی پیش گرفت و راهب براه دیگر دیدند که آن سحابه بر سر جوان بود و با او رفتی راهب گفت تو بهتر بودی از من در استجابت دعا تو گردی دعا من راست بگو قصه خود را و بگو چه کرده در دنیا پس آن جوان او را خبر داد بآنچه گذشته بود از جزا آن عورت گفت آمرزیده شده است از تو آنچه گذشته و در وقتی که داخل شده در تو خوف خدا پس نظر کن که بگو نخواهی بود در مستقبل ایام خود

بیتی در زینهار دادن خود را بامر خدا

حمایت حق تعالی از بندگان خود در حال خواب

از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که گفت از آنچه محفوظ شده است بندگان خدا بآن معالم و شعائر آنهاست پس هر بنده که خواهد که خدا او را حفظ کند باید که حفظ کند حدود خدا را و حفظ کند خدا او را و حفظ کند خدا بندگان خود را بآن باب بدرستی که موجز آنست که عمل کند میان او و خدا خوف میان او و خلق پس کذشته که عهد الله که خدا با او عهد کرده میان او و خلق باقی که عهد الله که خدا با او عهد کرده میان او و نفس خود از دنیای خود

برای آنکه خود را در شیشه خود پنهان کند شیشه خود را در جیوه خود پنهان کند پس از موت خود پس کی که جیوه بگیرد در دست او است که بیت جواز دنیا هر مستعیت علی و فرار گاه ما عدا الاجنت بنا الاجنت مروایت از ابا عبد الله که گفت در قول الله عز و جل و لمن خاف مقام ربه جنتان که هر که دانسته بترک که الله تعالی هم چند او را بیشتر و قول او را و عمل او را زیاده بر از چیز و شر پس چون خوف کند خود را از فضیح اعمال او است نفس که ترسیده از مقام پروردگار خود و نهی کرده نفس خود را از هوا و هوس خود الکافی مروایت از ابا عبد الله که گفت نیکشد مومن ناگاه خایف بترد راجی و خایف و راجی نیکشتی تا آنچه حاصل شده آمل مرجیرا که ترسیده مرجیرا آمیده دار بچیزی بآن الکافی و ایستاده از ابا عبد الله که گفت مومن میان دو خوف است خوف کنای که گذشته و نمیداند که حق تعالی با و چه خواهد کرد و خوف کنای که نداند چه کسب خواهد کرد و ان از مهالک پس او صبح نکرد الا کخوف و صبح او نیست الا خوف الکافی روایت از ابا عبد الله که گفت بدرم میگفت که نیست هیچ مومنی الا که در دل او دو نور بترس نور خیفه و نور رجا چنانکه اگر وزن کنند آنرا آن زیاده نشود و آن را این زیاده نشود الکافی در حسن ظن بالله تعالی و دربیان چهار حدیث الکافی مروایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت گفته است رسول الله که گفته است واجب الوجود که اقبال کننده علاء ان بر عمل خود باقی عملها که برای ثواب مزد کننده که اگر ایشان اجتهاد کنند در تمام عمر و اتعاب فرماینده نفس خود را در عبادت حتی بمرتبه مقصر خواهند بود در رسیده بمرتبه که عبادت مزد در انچه طالب آن باشند نزد مزد از کرامت مزد و نعیم جنت مزد و رفیع درجات عالیه مزد و جوار مزد لیکن رجت مزد بایشان کرد و تفضل و انعام کند و بفضل مزد امید وار کرده و نه محبس ظلم و اشتن مزد مطمین باشند بدرستی که رجت مزد و ان اوقات ادراک ایشان خواهد کرد و از مزد رضوان من خواهند رسید و لباس مغفرت و عفو مزد پوشید بدرستی که منم الله الرحمن الرحیم و من بسی شده ام بنام کریم الکافی مروایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت یافتم و دیدم که گفت امیر المومنین علیه السلام که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده در حال که بر بالای منبر بود لا الله الا الله الاهو که داده نشده هیچ مومنی را هرگز چیزی در دنیا و آخرت الا بحسن ظن او بالله تعالی و رجا که او و حسن خلق او و گفت از انجناب مومنین و الذی لا الله الا الله الاهو که عذاب نمیکند حق تعالی مومنی را بعد از توبه و استغفار الا بسبب بدگمانی او به پروردگار خود و بتقصیر او در رجا بخود و البته خلق خود و با نجناب او و مومنین را و الذی لا الله الا الله الاهو که بنده مومن را حاصل نشود حسن ظن او بخدا الا

سعید بن هلال که گفت گفتم مر ابا عبد الله را که وصیتی کن مرا گفت وصیت میکنم ترا بتقوی و ورع و اجتهاد
و بدانکه نفع نمیرساند اجتهادی که ورع در آن نباشد ۱۱ مرویست از ابا الصباح کنانی از ابا جعفر ع که گفت
والله کینه مارا بورع بدرستی کسیکه ملاقات کند خدا را از شما بورع جبانگر برای او نزد خدا فرجی و سروری
بدرستی که خدای تعالی میفرماید ص یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقا ۱۲ که اطاعت خدا کند و رسول او
اینجماعت با کسانی باشند که الله تعالی انعام داده بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهداء و صالحان
و نیکوست رفاقت اینجماعت پس رفیق ایشان باش و دوست از ایشان باش و از جماعت دیگری مباش
وصی ۱۳ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت ما نمیشناسیم مردی را از مردمان مگر آنکه جمیع امور ما را تابع و مروج میباشد
واگاه باش که از اتباع امر ما چیزی ترا باز ندارد و خواهش نام پس سنگین ترین شود بر آن بر حکم الله
تا مرا کند حق تعالی شمارا و تبعید و تبعید فاعل اعدا ما را بآن یفعل الله ما یشاء
حق تعالی ۱۴ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت کونوا دعاة للناس بغیر السنتکم باشید دعوت کنندگان مردمان
بغیر السنه خود بآن لیروا منکم الورع والاجتهاد والصلوة والخیر فان ذلک داعیة
نامبیده از شما ورع و اجتهاد را و صلوة را و خیرات را بدرستی که اینها داعی است
۱۵ مرویست از ابا الحسن الاول ع که گفت بسیار میشنیدم از پدر خود که میگفت نیست از شیعیان ما کسی که گفت بگمند
مخدرات از فروج او و رهند در حجره و پرده خود و نیست از اولیای ما کسی که در قریه بود با ده هزار
کس که در آنجا بهتر از او نباشد از خلق ۱۶ در عفت مردم و دین باب هفتم حدیث اول
مرویست از ابا جعفر ع که گفت ما عبد الله بشیء افضل من عفة بطن وفرج عبادت نکرده شده
حق تعالی بچیزی کمال افضل و اجمل بهتر از عفت و عصمت شکم از حرام و فرج از زنا ۱۷ مرویست
از ابا جعفر ع که گفت بدرستی که افضل عبادت عفة بطن است و فرج ۱۸ روایتست از ابا عبد الله ع
که گفت گفته است امیر المؤمنین ع افضل العبادة العفاف خاضترین عبادت تا عفاف و پارسائی است
۱۹ مرویست از ابا بصیر که مردی گفت مر ابا جعفر ع را که من ضعیف العمل و قلیل الصیام میکنم امید
دارم که نگردم الا حلال گفت کدام اجتهاد افضل بهتر از عفت بطن و عصمت فرج ۲۰ مرویست
از ابا عبد الله ع که گفت گفته است رسول الله ص اکثر آنچه داخل میشود امت مرا بآن

درجهنم اجوفان اند بطن و فرج جز این دو اجوف را هر که صحیح و سالم ندارد ناقص بهره در دین و منقل کرده
در آتش و محشور شده با بدترین حالات طبرس ۲۱ مرویست از رسول الله ص که گفت سه چیز است که هیچ مسلم
باحت خود بعد از خود ضمانت بعد از موقف و مصیبات فرمان او شهوات بطن و فرج را ۲۲ مرویست از
ابا جعفر ع که گفت هیچ عبادتی افضل از عفت بطن و فرج ۲۳ روایتست از ابا جعفر ع که گفت
ما من عبادة افضل عند الله من عفة بطن و فرج مخرج ترجمه نیست بعبوت سابق باب
در اجتناب از محارم الله عز و جل و در ورع ششم حدیث اول مرویست از ابا عبد الله ع در قول الله عز و جل و اما من خاف مقام ربه جنتان گفت کسیکه بداند حق تعالی میبیند او را و میشنود آنچه میگوید و میداند آنچه میکند
از خیر یا شر پس حذر کند از او و باز دارد نفس خود را از قبیح اعمال او و اوست کسیکه ترسیده است از مقام پروردگار
خود و نهی کرده نفس خود را از هوی و هوس و بدرستی که هوی و هوس سرای آخرت را منقطع میکند ۲۴ مرویست از
ابا جعفر ع که گفت هر چیزی که بترساند تو را از خدا پس آن حرام است الا سه عین چیزی که بپرهیزی از آن
در راه خدا و چیزی که اشک خود را بخواند از خشیة الله عز و جل و چیزی که پوشیده شده باشد از محارم
الله تعالی ۲۵ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت گفت حق تعالی در مناجاة موسی کرای موسی تقرب
نجسته اند بسوی من متقربان بهیچ چیز مثل ورع از محارم من و بدرستی که من میباشم برایشان
جنات عدن خود را اجابت کنم ایشان را در هر چیز که از من سؤال کنند ۲۶ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت سخن ترین چیزی
از تو ابی الله عز و جل بر خلایق او ذکر الله است ببسیار و گفت بخواهم از این قول سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله اکبر از اکثر این از ذکر الله است بلکه مرا مزد کرانه است نزد الله از اکثر آنچه که اگر طاقت بهر یکی از آنرا
داشته باشم و اکثر معصیت بهر ترک کنند ۲۷ مرویست از ابا عبد الله ع در قول الله عز و جل و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هباء منثورا پس فرمود که ما آن را باطل کنیم و آنرا غبار متفرق گردانیم گفت گفته شد یا ابن رسول الله ص چگونه
ایشان میکردند آنچه میکردند و آنرا غبار متفرق گردانیدی گفت ایشان چون بودند که ترک میکردند حرامی را بر آن حرامی
حرامی مرتکب آن میشد نه ترک میکرد و نه ۲۸ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت رسول الله ص کسیکه ترک کند معصیتی را
بجهة الله تبارک و تعالی ترا خواهد کرد او را در روز قیامت بر صیانت باب ورع از فرایض الله
عز و جل و در بن هجدهم حدیث اول مرویست از علی بن اسباط کسی که گفت کسیکه عمل کند آنچه فرض کرده حق تعالی بر او
از بهترین مردمانست ۲ مرویست از ابا عبد الله ع در قول الله عز و جل اصبروا و صابروا و رابطوا الوا عظین بیعنی مراد

ایشت که صبر کنید در اداء فرائض خود و آداب آن مستحل میباشید پیغمبر صابر و اخواهد آمد ان الله مع الصابرین آن است مروایت
از ابا عبد الله ع در قول الله عز و جل اصبروا و صابروا و رابطوا کفت اصبروا علی الفرائض و صابروا علی
المصائب و رابطوا علی الائمة ع این امر برای وجوب است باتفاق پس واجب است صبر کردن بر ادا فرائض
و در نزول مصیبتها و مربوط بودن با امامی و در روایت ابا الصباح زاده بر این وارد شده که و اتقوا الله در کل
فیما افترض علیکم بترسید از خدا کار پروردکار شما است در چیزی که فرض کرده بر شما مبادا که ناقص کنید ادا
الرابع مروایت ازابا عبد الله ع کفت کفته است رسول الله ص ای بنده عمل نمیکند بواجبی الا باشی اقوی از واجبی
پیش از آن مروایت ازابا عبد الله ع کفت کفته است حق تعالی ما تحبب الی عبدی بما احب مما افترضت علیه
تحبب و دوستی و تقرب نجسته بسوی حق هیچ بنده بچیزی محبوب تر پیش از آنچه فرض کرده ام بر او باب
دوام استوار علی و مداومت بران و درین نقش صد حدیث اول مروایت ازابا عبد الله ع کفت هر کاه بوده بنده
عزمی بر علی باید که مداومت کند بران اقلا کمسال پس اکر خواسته باشد که تحول کند ازان بغیر آن زیرا که لیلة القدر
در یکسال می باشد و در عاقبت آن حق تعالی بر صه خواهد نشسته و ثانی مروایت ازابا جعفر ع کفت محبوب ترین علها
نزد حق تعالی آن علی است که مداومت کند بران بنده اکرچه اندکی باشد ثالث مروایت ازابا جعفر ع کفت
نیست هیچ علی محبوب تر بسوی حق تعالی از علی که مداومت بران واقع شود و هر چند که کم باشد الرابع
مروایت ازابا عبد الله ع که کفت کفته است علی بن الحسین ع بر شما که هر دوست دارم که دایم باشم بر علی اکر
قلیل باشد الخامس مروایت ازابا جعفر ع که بود کایت علی بن الحسین ع که میکفت است هیچ بر هر آینه دوست دارم
اکر اقدام کنم بر پروردکار خود در حالی که حزنی مستولی بر من و مستقیم باشم چنانکه مارا امر نموده بغیر خود در کفته قائم
کما امرت و ینبغی مستقیم باشی در کار حق تعالی چنانکه مامور شده بآن السادس مروایت ازابا عبد الله ع کفت
بر عهده باشد از انکه وضع کند بر نفس خود فریضه را و مفارقت کند از ان در دوازده هلال چنانکه مذکور شد
در حدیث یکسال بابع در عبادت و در بین هفت حدیث اول مروایت ازابا
عبد الله ع کفت محکوم است در قرآن که ای بن آدم فارغ کردان دل خود را برای عبادت خود تا پر کنم
دل ترا از غنی و کفایت و الا اکر فارغ نسازی دل خود را برای عبادت خود تا پر کنم دل ترا بشغل دنیا و نکذارم ترا فاقه تو کنم و بر کنم دل ترا خوف خود
و الا اکر فارغ نسازی دل خود را برای عبادت خود تا پر کنم قلب ترا بشغل دنیا و نکذارم ترا فاقه تو کنم و نکذارم ترا در طلب
کردن تو ثانی مروایت ازابا عبد الله ع کفت کفته است حق تعالی ای بنده کان صدیقین چیزی نیست که بعبادت من

شنوید پس اگر ما را آمید از و مر نزدیک اورد و جواب کرم ۹ مروست از ابا عبد الله ع که گفت داخل شد
امیر المومنین ع مسجد کوفه پس دید که مردی بر باب مسجد نشسته است کبب حزین یعنی غمگین گفت او را
امیر المومنین ع مالک حزینا گفت ترا گفت یا امیر المومنین اصبت بابنی یعنی مصیبت پدر بر و زده گفت ما شد او را
و مبر حزین از انکه نوه بشم مبدل شده یعنی زندگانی خود را تلخ گردانیده ام امیر المومنین ع گفت علیک بتقوی
الله و الصبر یقدم علیه غدا برتو یاد بتقوی از خدا و صبر و یاد قدوم خدای فرمود برو و داد او گفت
صبر در امور نیز لازم است ارجمند پس چون مفارقت کند سزاوار جمله کار شود و جمله چون مفارقت
نماید هر یک از امور فاسد شود امور ۹ مروست از سماعة بن مهران که گفت مرا ابو الحسن ما حبسک
عن الحج چه چیز ترا باز داشته از حج گفتم مصیبت عذاک واقع شده و چیزی بسیار و مال مرا رفته است
و دینی که بر عهده لازم آمده اعظم است از رفتن مال چیزی را که مردی از اهل خود یا اخراج کند مرا و بگذرد مر
قادر بر خروج نیستم گفت مرا اگر صبر کنی اعتبار خواهی کرد یعنی فایده خواهی برد و ضبط باشد والا
اگر صبر نکنی نفوذ خواهد کرد مقادیر را آهی بر تو خواه ناخواه راضی باشی و خواه کاره ۱۰ مروست از امیر المومنین ع
که گفت الصبر صبران صبر و صبر است صبر نزد مصیبت کرمی جمیل است و احسن از ان صبر است
نزد انچه حرام کرده حق تعالی بر تو و الذکر ذکران ذکر نزد ذکر است ذکر الله است عز و جل نزد مصیبت و افضل
از ان ذکر الله است نزد ما موم الله که ان حاجز و مانع شود از ان ۱۲ مروست از ابا عبد الله ع که گفت گفته
است رسول الله ص که خواهد آمد بر مردمان زمانه که نتوان یافت ملک را دان الافضل و تخیر و نه غنی را
الا بتقصیب یعنی بخیل و نه محبت را الا باستخراج دین از خود و اتباع هوا پس کسیکه ادراک کند آن زمانرا و
صبر کند بر فقر در حالی که قادر بر غنا باشد بر غنا و صبر کند بر بغضه در حالی که قادر بر محبت باشد بر محبت
قادر بر عز بدهد حق تعالی او را ثواب نبی صدیق از انکه تصدیق نموده باشد ۱۳ مروست
از ابا جعفر ع که گفت چون حاضر شد وفات پدرم علی بن الحسین ع ضم کرد مرا بصدر خود و گفت ای فرزند
وصیت میکنم ترا بوصیتی که وصیت کرده مرا بان پدرم حسین وقت حضور وفات خود و بانچه ذکر کرد که
پدرش با و وصیت کرده ای پسر صبر اصبر علی الحق و ان کان مرا صبر کن بر حق و اگر چه تلخ باشد و بگذر
بر شیرین دارد ۱۴ مروست از ابا جعفر ع که صبر و صبر است صبر نزد طاعت حسن و جمیل است و بهتر از ان
صبر کردن و ترک است از محارم الله ۱۵ مروست از امیر المومنین ع که گفت گفته است رسول الله ص که صبر بر

قسم است

قسم است صبر بلیه مصیبت و صبر بر طاعت و صبر بر معصیت پس کسیکه صبر کند بر مصیبت
تا انکه رد کند آزار کسی را از آن تا بنوازد حق تعالی برای او بصد درجه ما بین درجه تا درجه ما بین آسمان
و زمین هر درجه و کسی که صبر کند بر طاعت بنوازد حق تعالی برای او بشصد درجه ما بین درجه تا درجه ما بین تخوم
و ارض هر درجه تا عوشش و کسیکه صبر کند بر معصیت بنوازد حق تعالی برای او بنصد درجه ما بین درجه تا درجه
دیگر صدان هر درجه که از تخوم زمین تا عوشش برین تخوم اصل زمین است و تخت آن و نشنها هر ناحیه که هر

و اعلام ارضی و صعود و آن در صعبت آمده
معنی من غیر تخوم الارض مراد صعود و
نعتی گفته شد مراد آنست که مردی داخل شود
در ملک غیر و اجانب آن کند یکدیگر را بحدود
تا تخوم را تفتیش سازند و اصلی تخم
داده است در محل مولکور است

۱۶ مروست از یونس بن یعقوب که امر کرد مرا ابو عبد الله ع که مرثیه ایشان نام بسوی مفضل و نعزیه
کنم او را باسعل و گفت بخوان بر و سلام را و بگو او را که ما را مصیبت رسید بسعیل پس امر کرد مرا
بر صبر کردن چنانکه ما صبر کردیم بر چیزی که ما را اراده امری میکنیم و حق تعالی اراده ما مرد یکی میکند پس تسلیم امر خدا میکنیم
الصبر صبر بر الله بقدر ۱۷ مروست از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه مبتلا شود ببلائی از مومنین پس صبر کند
برای جا بیاورد شکر را بر او مثل اجر شهید ۱۸ مروست از ابا عبد الله ع که گفت حق تعالی فرمود
و ایشان را شکر نعمت کرده پس آن بر ایشان و بال صبر و منبط گشتند و صبر نمودند پس صبر نمود ندر آن
آن بر ایشان نعمت شکر ۱۹ مروست از ابا عبد الله ع در قول الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا
گفت صبر کنید بر مصایب خود و رو ایتی است که مصابرت کنید بر مصایب ۲۰ مروست از ابا جعفر ع بعضی
اصحاب او را که گفت از خلق است بدت صبر پیش از ابتلا بر آنیه تعلق و تشقق می یافت موضع ناخنها تعلق پیدا
یعنی بر سنگ گفت فطر شکافت و تعلق و تشقق و صدا سنگ بر آمد چنانکه صفوان و صفوا ۲۱ مروست
از ابا عبد الله ع که گفت گفته است رسول الله ص که گفته است حق تعالی بدرستی که مرد را بنده او را نیازی قرضی در
میان بندگان خود یعنی ما یقرض بها بر چیزی که جدا کند از خود و دیگری دهند بنفع پس کسیکه قرض دهد مرا
سیدهم او را بهر یک چیز ده چیز تا هفصد ضعف و انکه خواهم از ان و کسی که قرض نزد او از ان بگیرم از و چهار
بفشرد پس اگر او صبر کند میدهم با و سه حسنت را که اگر یکی از ان علاکم ملائکه را راضی شوند آن از من بعد از ان
غنارت کرد قول حق تعالی الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم
صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون یعنی جماعتی را که مصیبت برسد بایشان گویند که ما ملک
خدایم و ما را رجوع با خدا است انجا هستند که بر ایشان است صلوات از پروردگار ایشان و گفت ابن بکیر از زرارة
سه چیز است و گفت دوم است و اولئک هم المهتدون سیوم است پس گفت بخدا این مرجع است که نفقه کرده بود

حق تعالی از وجیز را بفضل خود مثل فرزند و غیره از اتلاف مال اگرچه مردن جوانی هیچ ورنجیدن آنچه کرا زان آزرده شود

۳۳ مروایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت صبر و تصبر در حالت حاجت و فاقه و تعفف و عفاف اثر است از اعطاء

۳۴ مروایت از جابر که گفت گفتم مرابا جعفر علیه السلام چه حد است الصبر الجمیل چیست صبر مجمل که حق تعالی گفته فاصبر صبرا جمیلا گفت آن صبریست که هیچ شکوی از دل شکوی بسوی مردمان و شکوی نکند و از او است ۳۵ مروایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت کسیکه اما وه نکند صبر او را برای ثواب دهرش از ثواب صابران عاجز شود در وقت ثواب آن

۳۶ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت انا صابرون و شیعتنا اصبر منا بمدی سنج که ما صابریم و شیعه ما صابر تر از ما گفتم جعلت فداک چگونه بود که شیعیان شما اصبر باشند از شما گفت برای آنکه ما صابر میکنیم بر چیزی که میدانیم و ایشان صابر میکنند بر چیزی که نمیدانند

مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت گفته است رسول الله صلی الله علیه و آله که تمام شکر را اجر است مثل اجر صیام مخلص و معفف شکر را اجر است مثل اجر مبتلای صابر و معطا شاکر را اجر است مثل اجر محروم قانع ۳۸ مروایت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت فتح کرده حق تعالی بر بنده باب شکر را که مفتوح کرده هیچ بر او باب زیاده را تا هیچ حزن بعینه حفاظت و نگاه داشته موصوف نخواهد شد بعینه محفوظ ۳۹ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت مکتوب است ابا در توریت که شکر کن هر که را که انعام کند بر تو و انعام کن هر که را شکر تو کرده بدرستی که زوال نیابد نعمتی که مشکور شده و بقا نیابد نعمتی که مکفور کرده شکر زیادتی است در نعمت و امانت از تغییر حال و انتقال از اصلاح بفساد احوال و هر دو اسم نعمت است و در حدیث آمده که من لم یشکر الله علی الیسیر لم یشکره علی الکثیر ومن لم یشکر الناس لم یشکر الله عز وجل الشکر نعمة ومن جحدها فالمعصیة بینه وبین الجنة

۴۰ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت الشاکر لدی من الاجر ما للصابر المبتلی والمعطا الشاکر له من الاجر کالمحروم القانع ترجمه اش در حدیث

۴۱ مروایت از فضیل بقباق که گفت بسوال کردم ابا عبد الله را از قول خدای عز و جل واما بنعمة ربک فحدث گفت آنکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که انعام کرده بر تو تا که تفضیل داده ترا و اعطا نموده بتو احسان کرده بتو پس بگو بدرستی که من بنده تو ام و بسیار است آنچه عطا کرده تو را از حق تعالی آنچه انعام کرده بآن بر دیگری که شکر مردم نکند شکر خدا نکرده هیچ و کسی که بر قلیل شکر نکند بر کثیر شکر نکند و مقصران گفته اند معنی آیه آنستکه ذکر کن ای محمد نعمت خدا را و اظهار کن آنرا و تحدیث کن بآن و مراد از نعمت انچه قرآن است بدلیل آنکه اجل نعم است بشنو بر پیغمبر و از حدیث نعم بسیار و نعم ظاهر میشود

۴۲ مروایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود در نوبت شب او گفت یا رسول الله منصب شما از نفس خود را بتحقیق که آمرزیده است حق تعالی ترا آنچه گذشته است از ذنوب تو و آنچه آینده است گفت ای عایشه آیا مرعبد شکور نباشم و گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله قیام می نمود بر اطراف اصابع پاهای خود تا آنکه حق تعالی فرستاد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی طه نام سوره است یا نام محمد صلی الله علیه و آله و معنی جمله آنکه یا مرد

و از صادق علیه السلام مرویست که طه بلغت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله است و نمی دانم که آیه تطهیر را تو بعضی گفته اند مراد از طه تو بوده طوبا است یا او یعنی حق تعالی قسم خورده بکبد او و بعضی گفته اند مراد از طه بشوه طوبا است یا او یعنی حق تعالی قسم خورده بکبد او و بعضی گفته اند مراد از طه بشوه طوبا است یا او یعنی حق تعالی قسم خورده بکبد او و بعضی گفته اند مراد از طه بشوه طوبا است یا او یعنی حق تعالی قسم خورده بکبد او

۴۳ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت گفته است رسول الله صلی الله علیه و آله که شفاعت من برای امت من است و باذن خلق بسوی حق و باظهار ترغیب و باذن او در اعلام الغیوب و بعضی گفته اند یا مشبجاره بعد قله که چهارده است یا فرو فرستادیم قرآن را بر تو تا تو شقی شوی چنانکه کفار گفته اند بلکه برای آنکه سعید شوی و کرامت یابی در دنیا و آخرت یا آنکه نفرستادیم تا شقاوت بسیار کشی و خود را بهلاکت داری در طاعت باری تعالی چنانکه گویند آنحضرت نماز میکرده تمام شب و معلق ساخته بود صد چوب را بر ستمانی تا خواب بر او غالب نشود یعنی نفرستادیم و نمی راستوانی تا ایشان را بر خود گذاری پس تخفیف کرد امر را که ما جعل علیکم فی الدین من حرج

۴۴ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت سر چیزیست که حضرت میگفته یا ان مع کل جزء ذنب و استغفار نزد ذنب و شکر نزد نعمت پس این سه چیز حبس کنند طاعت بشمند

۴۵ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت کسی را که داده میشود شکر نعمت داده میشود زیادتی آن چنانکه گفته است حق تعالی لئن شکرتم لازیدنکم اگر شما شکر نعمت میکنید هر آینه زیاده میکنم شما را نعمت خود

۴۶ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت انعام کرده حق تعالی بر بنده نعمتی که نشناخته باشد آنرا مثل خود و حمد کرده هیچ صدا در ظاهر لسان خود پس تمام نشده هیچ کلام او یعنی در شکر تا آنکه امر شده هیچ شکر بر او زیادتی و مزید نعمت

۴۷ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت شکر نعمت آنست که اجتناب کند از محارم الله و قیام شکر قول مرد است که بگوید الحمد لله رب العالمین و در تفسیر که از ابی حامد شده هر که قوت خود را خورد و شکر نکند از مجالس نعم الهی

۴۸ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت شکر هر نعمتی اگرچه عظیم باشد آنستکه حمد کند خدا را بآن

۴۹ مروایت از ابا بصیر که گفت گفتم ابا عبد الله را که آیا حد است بر شکر گفت حد نیست بر شکر و لکن جزا میدهد بجای آورد از آنچه بنده آن بنده شکر میکند چیزی که گفت آنرا و از آنچه است قول الله عز و جل اعملوا آل داود شکرا

مروایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نزد عایشه بود در نوبت شب او گفت یا رسول الله منصب شما از نفس خود را بتحقیق که آمرزیده است حق تعالی ترا آنچه گذشته است از ذنوب تو و آنچه آینده است گفت ای عایشه آیا مرعبد شکور نباشم و گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله قیام می نمود بر اطراف اصابع پاهای خود تا آنکه حق تعالی فرستاد طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی طه نام سوره است یا نام محمد صلی الله علیه و آله و معنی جمله آنکه یا مرد

و از صادق علیه السلام مرویست که طه بلغت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله است و نمی دانم که آیه تطهیر را تو بعضی گفته اند مراد از طه تو بوده طوبا است یا او یعنی حق تعالی قسم خورده بکبد او و بعضی گفته اند مراد از طه بشوه طوبا است یا او یعنی حق تعالی قسم خورده بکبد او و بعضی گفته اند مراد از طه بشوه طوبا است یا او یعنی حق تعالی قسم خورده بکبد او

۴۳ مروایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت گفته است رسول الله صلی الله علیه و آله که شفاعت من برای امت من است و باذن خلق بسوی حق و باظهار ترغیب و باذن او در اعلام الغیوب و بعضی گفته اند یا مشبجاره بعد قله که چهارده است یا فرو فرستادیم قرآن را بر تو تا تو شقی شوی چنانکه کفار گفته اند بلکه برای آنکه سعید شوی و کرامت یابی در دنیا و آخرت یا آنکه نفرستادیم تا شقاوت بسیار کشی و خود را بهلاکت داری در طاعت باری تعالی چنانکه گویند آنحضرت نماز میکرده تمام شب و معلق ساخته بود صد چوب را بر ستمانی تا خواب بر او غالب نشود یعنی نفرستادیم و نمی راستوانی تا ایشان را بر خود گذاری پس تخفیف کرد امر را که ما جعل علیکم فی الدین من حرج

۴۴ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت سر چیزیست که حضرت میگفته یا ان مع کل جزء ذنب و استغفار نزد ذنب و شکر نزد نعمت پس این سه چیز حبس کنند طاعت بشمند

۴۵ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت کسی را که داده میشود شکر نعمت داده میشود زیادتی آن چنانکه گفته است حق تعالی لئن شکرتم لازیدنکم اگر شما شکر نعمت میکنید هر آینه زیاده میکنم شما را نعمت خود

۴۶ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت انعام کرده حق تعالی بر بنده نعمتی که نشناخته باشد آنرا مثل خود و حمد کرده هیچ صدا در ظاهر لسان خود پس تمام نشده هیچ کلام او یعنی در شکر تا آنکه امر شده هیچ شکر بر او زیادتی و مزید نعمت

۴۷ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت شکر نعمت آنست که اجتناب کند از محارم الله و قیام شکر قول مرد است که بگوید الحمد لله رب العالمین و در تفسیر که از ابی حامد شده هر که قوت خود را خورد و شکر نکند از مجالس نعم الهی

۴۸ مروایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت شکر هر نعمتی اگرچه عظیم باشد آنستکه حمد کند خدا را بآن

۴۹ مروایت از ابا بصیر که گفت گفتم ابا عبد الله را که آیا حد است بر شکر گفت حد نیست بر شکر و لکن جزا میدهد بجای آورد از آنچه بنده آن بنده شکر میکند چیزی که گفت آنرا و از آنچه است قول الله عز و جل اعملوا آل داود شکرا

وما آل اله مقربان پاک و منزه است از عیوب آنچه که وصف کرده برای ما این مرکوبرا مسخر و ما نمیتوانستیم که مقرن و
حاصل آن بشویم و از بهت قول و تقارب انی الی ما ارزقت الی من خیر فقیر پروردگارا بدرستی که برای آنکه فرستاده
بهتر از هر چیز هر چه خواهم آن و خیر هم دوان و از بهت قول او تقارب انی الی مبارکا و انت خیر المنزلین
ای پروردگار مرا منزلی که مبارک بوده و تو بهترین نازل کنندگانی و از بهت قول او تقارب
ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا پروردگارا داخل
گردان مرا بمدخل صدق و حق و خارج گردان مرا بمخرج صدق و بگردان برای من از نزد خود سلطانی ناصری
که تو قوی و قادری ۳ مروی بسندها بالحسن ع که گفت کسیکه حمد خدا کند نعمت او بتحقیق شکر او کرده و حمد
و حمد افضل هر دو از ان نعمت و چنین ظاهر است بهر موجز مخلص را ثواب واجد و ایی بیشتر بر حمد گفتن حمد
منفرد شکر برای آنکه نعمتهای آلهی بر بنده در دنیا متناهی است و ثواب این کلمه غیر متناهی تا در آخرت
کرم بهشت است پس چون از جهت گفتن آن مستحق ثواب ابدی و خیر سرمدی گردد این کلمه از ان افضل است
تا آنکه در دنیا نیز مجاب ۴ مروی از ابا عبد الله ع که گفت انعام نکرده حق بنده چیزی صغیر و یا کبیر و او
گفته بگوید الحمد لله اگر او را کرده بهتر از آن ۵ مروی از ابا عبد الله ع که گفت مرا و پدرم را دوست که مردی
از شما مرا بنیکوترین چیزی از آنچه واجب گردانده حق تعالی بر بندگان او را بجا آورد و گفتن او
آشنا بدین آن چیز که گفت اند میکند او را و میکند او را در دنیا و نشیه میکند پس تشریب جماد پس دفن
میکند او را بان و محمد خدا میکند پس عود میکند تشریب او را و در میکند او را و محمد خدا میکند و محمد خدا میکند
میکند تشریب پس تغیه میکند و محمد خدا میکند و چون چنین کند حق تعالی واجب کرده برای او جنت را
بسبب آن ۶ مروی از ابن بزیع که گفت گفتم ابا عبد الله ع که سوال کردم خدا را که روزی کند مرا و او
پس روزی کرد و سوال کردم که روزی کند مرا و ولدی پس روزی کرد ولدی و سوال کردم که روزی کند مرا
داری پس روزی کرد و هر چه میترسیدم که مباد این استدراج باشد گفت بدان ای عبد الله که بحمد الهی
استدراج نیست ۷ مروی از ابا عبد الله ع که چیزی گم شد از مسجد و ضایع شده بود و آنرا او گفت که
اگر رد کند حق تعالی چیزی را بر او مرا هم شکر خدا کم چنانکه حق شکر او هست پس گفت بلی شکر که داد او را آورده
گفت الحمد لله فایق گفت او را جعلت فداک ایا گفته بودی که شکر خدا کم حق شکر او گفت نشنیدی که گفتم الحمد لله

۸ مروی از ابا عبد الله ع که گفت هر گاه وارد میشد امری بر رسول الله ص که او را محزون ساخت

میکنت

میکنت الحمد لله علی هذه النعمة و هر گاه وارد میشد بر او امری که محکمین می ساخت او را میکنت الحمد لله علی کل حال
۹ مروی از ابا جعفر ع که گفت بجهت سه نوبت هر گاه نظر کند ببتلی تا آنکه بشناسد او را الحمد لله الذی عافانی
مما ابتلاک به و لو شاء فعل شکر و سپاس عافیت اساس مر خدا را که عافیت داد مرا از انچه
تو مبتلای آنی و اگر میخواست میکرد و گفت کسیکه بگوید این را نمیرسد او را ان چه او را ۱۰ مروی از ابا عبد الله ع
که گفت نظر نکرده که ببیند مبتلای را پس بگوید الحمد لله الذی عدل عنی ما ابتلاک به و تفضل علیک
بالعافیة اللهم عافنی مما ابتلیته به تا آنکه نشود بان چه او را مبتلا کرده و تفضل داده بر عافیت ازان
از این جهت که گفت نظر نکرده که ببیند مبتلای را پس بگوید الحمد لله الذی عدل عنی ما ابتلاک به و تفضل علیک
بالعافیة اللهم عافنی مما ابتلیته به تا آنکه نشود بان چه او را مبتلا کرده و تفضل داده بر عافیت ازان
از انچه مبتلا کرده او را بان ۱۱ مروی از ابا عبد الله ع که گفت هر گاه ببیند مردی را که مبتلا شده
بامری و حق تعالی بر تو انعام کرده بگو الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا
خداوندا مدد بسیج که بگویم تسلیم و افسوس بشمار م و فخری نام کیکنم بگویم تو کیکم بر عظیم نعمتهای تو بر شکر آن عاجزم
است ۱۲ مروی از ابا عبد الله ع که گفت گفته است رسول الله ص هر گاه ببیند اهل بلا را پس بگوید الحمد لله
کسیکه و نشنود اینرا از کلام خود که ایشان بان محزون میشوند ۱۳ مروی از ابا عبد الله ع که
گفت رسول الله ص بسوی جوانی بر ناقه سوار پس نازل شد و بجوانب او نظر کرد پس بگفت سبحان الله چون
سوار گفت یا رسول الله دیدم ترا که کردی چیزی که مکروه بود ی قبل ازین گفت آری استقبال
کرد مرا جبرئیل و بشارت داد مرا بانکه حسن از جانب راست من و حسین از جانب چپ من پس سجده کردم برای خدا بجهت
شکر هر یک از ایشان و تفصیل آن در ین حدیث مذکور نشد ۱۴ مروی از ابا عبد الله ع که گفت هر گاه
ذکر کند احدی از شما نعمتی را از خدا پس باید که وضع کند روی خود را بر خاک بجهت شکر
پس اگر راکب شتر نزول کند و وجه خود را بر تراب گذارد و اگر قادر بر نزول نباشد برای کثرت
باید که وضع کند قطعه خود را بر قربوس زین پس اگر قادر بر هیچ یک نباشد وضع کند قطعه خود را بر کف
دست خود پس محمد خدا کند بر انعام او بر او ۱۵ مروی از هشام بن الحکم که گفت بود م که سیر کردم
با ابا الحسن ع که تعطیل از اطراف مدینه ناگاه شتی نمود بعد عطف و گرداند کوهای خود را از او تا خود
نزول کرد و بر روی در افتاد و سجود کرد پس دراز کشید بسجود او تا گاه سر بر داشت و سوار شد او را خود
هر گفتم جعلت فداک تطویل بسجود کردی گفت بلی یاد کردم نعمتی را که انعام کرده بود حق تعالی بر و

شیخ الشکر اغنه بنا شهر ماه
از عفته و دفنه شیخ
داد خوف الله

کرده اعدای خود را اخلاق او آیا خود با عیش کشته او آیا با اعدای او در دولت ایشان بنحو
او ایام دولت ایشان و اگر آن بنحوه ترک بگذرد او اولیاء الله را الا کم میکشند ۱۳ روایت از ابا عبد الله ع
که گفت هرگاه غلظ کنی با مردمان پس اگر تو انا که اخلاقت نیکو باشد با حدی الا کرد است تو عاقبا بهتر بود بکه
بدرستی که در بنده بعضی از تقصیرات میکند از عبادت و میکند باو خلق بلکه که بر سانه حق تعالی آنرا
بحسن خلق او در رحم صیام قایم ۱۴ روایت از بکر بن سخاک که گفت مرا ابو عبد الله ع ای بکر حسن خلق آسانیت
بکنی بعد از ان گفت ابا ترا خبر ده هم که چه که در دست بصری از اهل مدینه چه کرد گفتم بلی با ابن رسول الله گفت
یک روزی حضرت رسول خدا در مسجد نشسته بود که جاریه از انصار آمد و گرفت جامه رسول الله را پس رسول الله برای او
برخواست که شاید کسی داشت بحاجتی پس جاریه چیزی گفت رسول الله چیزی گفت آنگاه سر دو فرو آن
جاریه چنین کرد پس مرد فرو آمد که رسول الله بر خواست برای او جاریه در خفت رسول الله او افتاد کرد با یکی
ریش آنجاه او و بر کرد به عد از ان مردمان جاریه را شنیع کردند و گفتند حرام کند جسر کرد رسول خدا
سه نوبت که چیزی گفت و او نیز چیزی گفت عایشه تو چیز بود که چنین کردی گفت با امر بضی تو در ان اسناد
اول حرف اضافه کم از عباد او جدیه برای استشفا مریض پس حوال اراده افتد آن کردم مراد به و بر خواست شرم
کردم که در با بر م از جایه او در وقت دخول او مراد و کاره شدم از انکه او را در کم بان وطلب نام آنرا
از او پس حرف اضافه کردم و آمدم ۱۵ روایت از ابی عبد الله ع که گفت گفت رسول الله ص که افضل شما
شما است از روی خلق که قدم کدا شتها باشند اسلیقین بر انکه الفت ایشان آنانکه الفت گیرند و
الفت کرفته شوند و قدم نباده شود در جای ایشان خالی از ایشان ۱۶ روایت از ابا عبد الله ع که گفت
مومن الوف است و هیچ خیر نیست در کسی که الفت نگیرد و الفت کرفته نشود از کسی ۱۷ روایت از
ابا عبد الله ع که گفت بدرستی که حسن خلق بر سانه صاحب خود را در جه صیام قایم ۱۸ و حسن بشر
بجای طلاقت چهره و لطف صحبت دران دو دین شش صفت ثابت ۱۹ روایت از رسول الله ص که گفت ای بنی
عبد المطلب بدرستی که شما وسعت آن ندارید که مردم را اموال خود را کنید پس ملاقات کنید ایشان را بطلاقت چهره
و حسن بشر یعنی بخوشی روی و خوش خوی ۲۰ روایت از ابا عبد الله ع که گفت سه چیز است که
هر که نزد خدا رود یکی از ایشان داخل جنت کرداند او را اخلاق از اخلاق ریعنی نیکی و بشر یعنی علم و الفت
از نفس خود ۲۱ روایت از ابا جعفر ع که گفت آمد نزد رسول الله ص مرد می و گفت یا رسول الله وصیتی کن مرا

گفت عاقبت کن با خود خود را و حسن ای یعقوب و حسن الشر خلق الدوه ۲۱ روایت که پرسیدند از ابا عبد الله ع که چیست حد
حسن خلق گفت انکه نرم کنی جانب خود را و خوش کنی کلام خود را و ملاقات کنی برادر خود را بچهره حسن ۲۲
روایت از فضیل که گفت سئل معروف حسن بشر کب میکند محبت را و داخل جنت میکرداند مرد را
بخل و عبوست وجه و در میکند از ضد او داخل میکرداند نار را ۲۳ روایت از رسول الله ص که گفت حسن
بشر ببرد بخیر است صحبت از هم که کنید بهم ۲۴ روایت از ابا عبد الله ع که گفت هیچ چیز نیست که
وزن کند در میزان مومن روز قیامت بهتر از صدق و ادای امانت و ترک خیانت ۲۵ روایت از ابا عبد الله ع که گفت حق تعالی مبعوث نساخته پیغمبری را الا بصدق حدیث و ادای امانت بر
وفا بعهد و نیکو کاری و بکار ۲۶ روایت از ابا عبد الله ع که گفت معذور میشود بصلوة مردم و بصیام ایشان
بدرستی که بعضی باشد که لابد و ضریعی بر نماز و روزه چنانکه اگر ترک کند آن را مستوحش شود لیکو احتیاط
و امتحان کنید ایشان را نزد صدق حدیث و ادای امانت ۲۷ روایت از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه مالک
بر زبان او یک برخلق او و اریخ کند او را بدرستی آنکه شوی بستکار راستی از نوع طراز کرکار ۲۸
روایت از ابی بکر که گفت گفتم ابا عبد الله را که عبد الله بن ابی یعفور سلام میرساند ترا گفت علیه و علیه
السلام و جواب ایشان مای بسوی او بگوان بر سلام مرا و بگو او را که جعفر بن محمد میگوید ترا که نظر کن بکسب چیز
رسیده است علی بگز رسیده نزد رسول خدا پس چارم آن شود بدرستی که علی او رسیده آنچه رسیده نزد
رسول الله ص بصدق حدیث و ادای امانت ۲۹ روایت از فضیل بن یسار که گفت گفت ابو عبد الله ع
با فضیل بدرستی که صادق را اول کسی که تصدیق او کند خدای تعالی پس دانسته میشود که او صادق است
و تصدیق او میکند نفس او و تصدیق میکند او را که او صادق است ۳۰ روایت از ابا عبد الله ع که گفت
مسماشر اسمعیل کونوا صادق الوعد زیرا که وعده داد مردی را در مکانی و او انتظار او کشید بسیال پس حق تعالی او را
صادق الوعد نام نهاد پس آن مرد بعد از ان آمد نزد او و سعیل کنت او را در همیشه منتظر بودم
برای تو بیچه جا نه که آلکریم اذا وعد وفی ۳۱ روایت از ابا جعفر ع که گفت مر ربیع بن سعد را ای
ربیع بدرستی که مردی راست میکند نماز او نیکو تا انکه نیکو شود حق نماز او و صدق میکند روزه او تا انکه نیکو شود حق
روزه او و نیکو میکند ورع او تا انکه نیکو شود حق ورع او و صدق میکند حق او تا انکه نیکو شود حق صدق
کلام لازم صداقت راست یعنی بر او واجب است صداقت ۳۲ روایت از ابا عبد الله ع که بنده راست میکند تا انکه نیکو شود
نزد حق تعالی انصاف مردم و ورع میکند تا انکه نیکو شود ورع او نزد حق تعالی از کاه خان و صدق میکند
تا انکه نیکو شود صدق او نزد حق تعالی از کاه خان پس حسن راست کو راست که بنده صدق و بتحقیق راست

گفت لیکن گفت کرسنه گفت نه یا سیتدی گفت برسنه گفت نه ای سیدی من گفت پس برای چه چیز بر داشتی
بودی این را گفت بجهت خواستم گفت برادر بر وکه این راست و گفت بگذار ید او را تا برود ۸ مرویست
از ابا الحسن ع که گفت طاقات نکرده اند و کرده هرگز الا که نصرت یافته از ایشان آن گروه که اعظم بود
از روی غم ۹ مرویست از ابا جعفر ع که گفت آورده نشود دیرا که زیاد کرده بود و درست و قرار می نی م
گفت او را که چیز حاصل و اصلست توبه را بچه کردی گفت گوم که اگر چیز بر من ضرر او کند و اگر ملک
بخرد و مرا از او براحت اندازد بآنم پس حضرت رسول الله ص او را لعنه کرد ۱۰ مرویست که گفت ابو جعفر ع
سه چیز است که زیاد و نمیکند حق تعالی بآن مردم را الا عزت صفح از ظلم خود کردن و عطا بخودم کننده و خود نمودن
و صله برقاع قوه کردن آ ما ب در کظم غیظ و در باین سیزده حدیث ۱۱ مرویست از علی بن الحسین ع
که گفت دوست ندارم که بوده بر من چیزی از امر دنیا بدل نفس خود عمر نعم بجای ذلیل نفس من و دلیت آن را شتران
سرخ موی کشنده که خوش ندارم چیزی را که او را خوش ندارد از ان عزت و مکنت بدل نفس ذلیل و دشمن او
کظم بهتر از قوی و غالب بودن آن است و مرا نعم کظم با که خوش ندارم دولت سخت حق را بعطا و
نعم و تجرع کرده ام جرعه را که محبوب تر بمن از جرعه غیظ لانا کافی بها صاحبها که مکافاة کنم بآن صاحب
باعث آزار او که حاصل نعم نکند اثم سبب این صاحب الغائیظ صاحب این کظم بی نظیر است ۱۲ مرویست
از ابا عبد الله ع که گفت هر خوبست جرعه غیظ برای کسی که صبر کند بران و بر سنه که از جرعه کظم برای کسی است که او را
او عظیم بهره و دست نداشته حق تعالی قوی را الا که مبتلا کرده اند او را بلاء لا لا کما الذهب للذهب
۱۳ مرویست از ابا الحسن الاول ع که گفت صبر کنید برای اعدای نعم بر سنه که مکافاة نیستند اما کرد کسی را که صبر
نشناسد بر او بر سنه که مکافاة کند او را بآنچه طاقت ندارد بآن و بر او صبر کند ۱۴ مرویست از ابا عبد الله ع
که گفت بهترین چیزی که داده شده است بنده در عوض صبر کردن بران بر سنه که مکافاة نیستند اما کرد کسی را که صبر
نشناسد بر او بر سنه که مکافاة کند او را بآنچه طاقت ندارد بآن و بر او صبر کند ۱۵ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت
بآن و کرد است از تعرض بلا در دنیا و معاونه اعداء در دولت ایشان آن جماعت و مشارکه و مشاوره
با ایشان در یک نقطه ترک اراده است پس مجاهد و مواساة بسلوک جمیل نمایند با جود مان تا کند آن
و زیاده برای شما نزد ایشان و معاونت کنید با ایشان که ایشان نزدیک بر رقاب خود پس ذلیل میشوید نزد
ایشان ۱۶ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت نیست بنده که کظم غیظ کند الا که زیاد کند حق تعالی عزت
او را در دنیا و آخرت و حق تعالی فرموده و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین

صفح از زلة صاحبه است و در حدیث
یعنی عفو نصرت از زلت صاحب و عوض
از نصرت ایشان و در حدیثی از ابی
بصفح ذکر او عزائی میکند بوجه
از زلت صاحب و
و ما تجرعت جرعة
الی من جرعة غیظ

و ثواب او بر حق تعالی او را بمکان غیظ او این محبت و مودت ۱۷ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت کسی که
فرو برد خشم را وقتی که قادر است آن تواند کرد و نکند پر کند حق تعالی او را رضا خود در روز قیامت ۱۸
مرویست از ابا جعفر ع که گفت کسیکه کظم غیظ کند و او قادر باشد بر امضاء آن خشم و عفو کرد او را حق تعالی او را
از امر و اهوال در روز قیامت ۱۹ مرویست از زید شحام که گفت مرا ابو عبد الله ع که ای زید صبر کن بر اندوه
غم بر سنه که مکافاة نیستند اما مغمومان کسی را که مبتلا شده بهم ضرار در تو بفضل آنچه اطاعت خدا نیکند
و رای ای زید حق تعالی مصطفی بر سالت اسلام او را اختیار کرده و آزاد پس نیکو کنید صحبت او را بسخا و حسن خلق
۲۰ مرویست از علی بن الحسین ع که گفت گفته است رسول الله ص از محبوب ترین بسوی الله است نزد من
دو جرعه جرعه غیظ که رد کند آنرا کسی و جرعه مصیبت که رد نماید آنرا بصبر ۲۱ مرویست از ابا جعفر ع
که گفت گفت امیر المؤمنین ع چیزی نیست چیزی که دوست تر باشد چشم من از اجر و ثواب غیظی که
عاقبت آن صبر بهم و مسرور نیاز د او را که صبر بهم برای خدا بدل فعل خود بر نعم چنانکه گذشت در حدیث
اول لهذا گفته اند اصبر علی مصیبتی الحسود فان صبرک قاتله النار ناکل نفسها ان لم تجد ما تاکله چه
حسد بر بلیت از شعبهای آن آتش کراصل ابلیس از آنست و ادراک آن بسیار صعب است و اصل
حسد از خباثت نفس و خساست طبع در وجود آید که از نتایج جهل اند و از نجاست که اظهار این
صفت برقت فطنت و لطفان عقل دلیلی واضح است نه چیزی که حسود خود را همیشه از راحت بغیری در
مشقت دارد کسی را بصورت حسد کی گذارد که حق پیدا شود ۲۲ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت
صبر نمایند بر اعدا نعمتی جهاد که در حدیث سیوم و هشتم گذشت ۲۳ مرویست از علی بن الحسین ع مثل آنچه در
حدیث اول گذشت ۲۴ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت نیست چرعه که بجرعه که رجوع کند آنرا بنده محبوب تر بسوی
خدای تعالی از جرعه غیظ که رجوع نماید نزد او آن در دل او یا بصبر یا بحلم آ ما ب در کظم در باین حدیث
۲۵ مرویست از امام رضا ع که گفت نیست مرد عابد تا آنکه حلیم باشد یعنی مغلوب نشود بهم در حین غضب بر سنه که او بود
در بنی اسرائیل چون عبادت کردی عابد گفتندی او را تا قبل از ان و سال صلاحیت نشده آنی ۲۶ مرویست از
ابا جعفر ع که گفت موجب محمود و بیشتر تا باشد و نیکو بدتا بعهد کند حدیث نیکند آنکه او را زود ای
خود را اصدقا و کمان نیکند شهادت خود را اعدا را و نیکند چیزی را از حق بر او نزدیک نیکند حق را کیا آنکه
تزکیا او کند بر شد از آنچه میکوید و استغفار کند از آنچه نیداند معذور داند او را و اصل جمیل او در بشر
ایشان

از اعضای خود کرده ۳ مرویست که علی بن الحسین علیه السلام میگفت بدرستی که در احتجاج مردی از اندازه و مردی که ادراک کند بواجب او و از واجب او ۴ مرویست از ابا جعفر علیه السلام که گفت حق خدا دوست میدارد و چیزی جهل را صفت میکند بدرستی که از حیا یعنی حق خدا حیا دارد و چیزی را دوست دارد و حریص جاهل بسیط گاه آنست که مرد ابتدا نمیداند که نمیداند و گاه آنست که مرد میداند که نمیداند و گاه آنست که مرد میداند که میداند و گاه آنست که مرد نمیداند که میداند پس جاهل بسیط را بیاموزید زیرا که او دانا شود و جاهل مرکب را رها کنید زیرا که او بیدار شود و جاهل بسیط را بیاموزید زیرا که او بیاموزد و جاهل مرکب را رها کنید زیرا که او بیدار شود و گفت که ابو عبد الله علیه السلام که گفت که

واز رفق اوست باایشان انکه دعوت کند ایشان را بآری که اراده او از الزام آن دارد از ایشان بگونه مرا
باایشان وصدور ایشان را بتدریج تا الفی کند بر ایشان بآری ایرا بچند بندهای آن را دوش قبل آن را یکبار فرو کرده شود
که گفت کسیکه بود هیچ رفیق در امر خود بر سد بآنچه اراده کند از مردمان باب سی در تواضع و در بن سی و
صد بیست و دو حدیث اول مروایت است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت از مستلزمات نجات شیعه جهودن ایا طالب و الصحاب با و اگر نزد او بیاید
پس ایشان آمدند و داخل شدند بر او و در خانه خود بر تراب نشسته بود و بر او بود خلقان الثیاب یعنی
جامهای کهنه جهود گفت وقتی که او را دیدیم با خیال با او بد و تغیر یافت الله علیه السلام
محمد او اق عبده سپس سپس پیغمبر سپس پیشگاه عبادت لباس مرضا را گفت بدرستی که آمد او را در بن ساعة
او را بعد از ان گفت آیا شما را بشارت ندهم جهود گفت بلی ایها الملک پس گفت بدرستی که آمد او را در بن ساعة
از جانب زمین شما چیزی از عیسی مریم یعنی جاسوسان از جاسوسان مریم که آنچه بود و خبر کرد او را بانچه حق تعالی
نصرت داد او پیغمبر خود را محمد و هلاک کرد انید دشمنان او را و اسیر کرد به او فلان و فلان و فلان و فلانات
کرده بود بدو بر ادی که آزار بدو کرده بودند گفت ای کاش گمان که هر انظر بیکم بسوی او هر چه باشم گر رعایت بیکم نرسید
خود را گمان است مدار مردی است از بنی مخزوم پس جهود گفت او را آیا الملک جهت مرا گر نوشته می یابم
بر تراب و بر تربت ابن خلقان الثیاب گفت ای جهود ما بایم در انچه نازل شده بر عیسی گفته و بیت
رفق هادی تعالی ربعباد او انکه احداث کنند برای او تواضع را نزد احداث حق تعالی برای ایشان تقی را
از تقی های خود پس چون احداث کرد حق تعالی تقی مرا برای مر بر محمد م احداث کردم برای حق تعالی این
تواضع را پس چون این سلوک نجاشی به پیغمبر رسید و گفت مر اصحاب خود را بانچه که صدقه زیاده
میکند برای صاحب خود کثرت را پس تصدق کنید بر حکم الله و بدرستی که تواضع زیاده میکند برای
صاحب خود رفعت را پس تواضع کنید بر حکم الله و بدرستی که عفو زیاده میکند برای صاحب خود
عزت را پس عفو کنید یعزکم الله باب ۵۱ مروایت است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت در آسمان دو ملک
است موکل بر ربا و پس کسی که تواضع کند برای خدای تعالی میکنند آن دو ملک او را و کسیکه تکبر
کند وضع میکند الله او را باب ۵۲ مروایت که رسول الله صلی الله علیه و آله افطار کرد در عشیه خمیس در مسجد قبا که
نزدیک مدینه است پس گفت آیا بشرت آرم جهت او بس بن خولی انصاری عشی یعنی قدری
آورده از خیر و عسل پس چون رسول الله صلی الله علیه و آله بر دندان کنده است باز داشت از دندان و گفت این

آنوقت که دندان جهود شکسته بوده؟

دانست

عروه عروه او است و مثل آن زیرا که آن بآن منقطع است و عمل او مرتبط بحق است جزای او بجزای او عزی جمیع بآن است جنانکه حق تعالی فرموده فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لاانفصام لها والله سمیع علیم یعنی کسیکه کافر شود بطاغوت که عبارت از شیطان و اساء او و مرده حق و اتباع و اضمام و کلمه هر چه مخالف امر الله باشد و مؤمن شود بحق او و تصدیق او و امر و نواهی او و بآنچه رسول او آورده بآن تمسک جسته که گسستنی و انفصام ندارد یعنی بحبل وثیقه که انفصام و انقطاع نداشته باشد و خدا برین جمیع دانا است پس باید که دوستی و بغض و منع و عطا در رضا الله و در راه او باشد ۳ مروی است از ابوعبدالله علیه السلام که فرمود مؤمن مؤمن را در الله عزوجل اعظم شعب ایمان است و آگاه باش که هر که دوست دارد در رضا او دشمن دارد در رضا او عطا نماید در رضا او منع نماید در رضا او از اصفیاء الله است چه هر که از فاذورات مآثم مشرب عمل را صاف گرداند و حجاب را میان خود و معاد خود قطع سازد هر آینه قطرات محبض خالص از سحاب صدق و اخلاص بر زمین دل او بارد و تابید قدس از معارج نفس بر معارج غایت وجدانش برآورد پس محبض تحقیق و موجب تخلیق شود و از اصفیا الله گردد ۴ مروی است از ابوعبدالله علیه السلام که گفت هر بنده که میان او و الله و دوست دارد نه کان عبد یمزح در پس الله در روز قیامت بر منابر بنشاند از انوار که روشن کرده باشد وجوه ایشان و وجوه اجساد ایشان و وجوه منابر ایشان کل شئ حتی که معروف نشود نه بآن و گفته نشود که ایشان الله متحابون لله فی الله ۵ مروی است از فضیل بن یسار که گفت سوال کردم ابا عبدالله را از حب و بغض گفت ان از ایمان است یا نه گفت آیا هست ایمان الا الحب و البغض پس تلاوت کرد این آیه را حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون یعنی ای مومنان محبوب گشانیده و نیکوی شما ایمان و زینت داده آنرا حق تعالی در قلوب شما جان و مکروه و مسخوط نیکوی شما کفر را و فسوق را و عصیان را پس بر طریق التفات فرموده بعد از تعیین رشد از غی و طغیان و ایمان از کفران و حق از ضلال و گفته این جماعتند که راشدان اند و راه یافتگان بسوی درجات جنان و روضه رضوان ۶ مروی است از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت مرا صحابی چون ذوالفقار که آنی عزی الاسلام اوثق کدام عروه و ریسمان ایمان محکمتر است گفتند خدا و رسولش داناترند پس بعضی گفتند صلوة است و بعضی گفتند صوم است و بعضی گفتند زکوة است و بعضی گفتند حج است و عمره و بعضی گفتند جهاد است رسول الله صلی الله علیه و آله گفت

بعضی علم فرائض کل ملک مقرب گوید

غیظ حسد حالتی است یکی غیظ است از اهل اعتبار غیظ از اذا شهیت ان یکبر لکم فعل ماله و ان یجمع علیه ما جمع له و ان یعلم ما علم

هر کدام را آنچه گفتید فضیلت هست لیکن نیست مراد من ازین بیکدام پس گفت اوثق عری ایمان حبت فی الله و بغض فی الله و تولی اولیاء الله و تبری از اعداء الله ۲ مروی است از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت متحابان در روز قیامت بر ارضی بنشینند زیر عرش خدای عزوجل از حساب ایمن و در روز حساب بین است وجوه ایشان روشن شده از شمس طالعه که شک بر نه بمثل ایشان هر ملک مقرب و هر پیغمبر مرسل رد و ان گویند کیانند اینجماعت گفت شده جوابا آلا المتحابون فی الله ایشان اند که در راه خدا دوستی با همدیگر کرده اند ۳ مروی است از علی بن الحسین علیه السلام که گفت هر گاه جمع کند حق تعالی اولین و آخرین را از قیام شود منادی ندا کند جنانکه جمیع مردمان بشنوند پس گوید کجایند متحابان در الله تعالی پس برخیزند جمعی از مردمان و گفته میشود ایشان را که بروید بجانب بهشت بدون حساب پس تلقی کنند ایشان را فوجی از ملایکه و گویند بکجا میروید گویند بجانب بهشت بدون حساب ملایکه گویند شما از کدام جنس و از کدام گروه بودید از مردمان گویند ما متحابون بوده ایم در الله تعالی گویند چه چیز بوده اعمال شما گویند ما دوست داشته ایم فی الله و بغض داشته ایم فی الله یعنی عمل ما در دنیا انجمین بوده ملایکه گویند نعم اجر العاملین ۵ مروی است از ابا عبدالله علیه السلام که گفت سر چیزیست عظیم و موجب علت بغض و بغض بآنکه کرا دوست باید داشت و کرا دشمن باید داشت یا آنکه کرا دوست میدارد و که او را دشمن میدارد و دین ۱۰ مروی است از عنقر بجنی از ابی عبدالله علیه السلام که گفت بر مردم بشر که دوست دارد شما را و نشناسد که شما بر چه چیز بشنید پس حق تعالی داخل کرداند ایشان را بهشت بجهت حب شما و مردم بشر که دشمن دارد شما را و نشناسد که شما بر چه چیز هستید پس داخل کرداند حق تعالی او را بنار بجهت بغض شما یعنی حق تعالی جون میداند دوست و دشمن را بحب اعتقاد صحیح و بغض اعتقاد صحیح و بغض ایشان اگر زمانه ازاما هاجر و مداهنه بحب رافع و بغض الا مرشود و بر فرع تاج اصلست ۱۱ مروی است از ابی جعفر علیه السلام که گفت هر گاه اراده داشته باشی که بدانی در تو چیزی هست یا نه نظر کن بدل خود پس اگر دل تو طپان بشر که دوست دارد اهل طاعت خدا را و دشمن دارد اهل معصیت خدا را پس بدانکه در تو چیزی هست و الله تعالی نیز ترا دوست دارد و هر گاه دشمن دارد دل تو اهل طاعت را و دوست دارد اهل معصیت را پس بثبت در تو چیزی و الله تعالی نیز ترا دشمن دارد و گفت المرامع عزا حبه تحره بالحق است که دوست دارد او را

در دنیا و آخرت ۱۳ مرویست از ابا جعفر ع که گفت اگر مردی دوست دارد مردی را لله هر آینه ثواب دهد حق تعالی او را اگر چه آنمحبوب در علم الله از اهل نار باشد و اگر مردی دشمن دارد مردی را لله هر آینه ثواب دهد حق تعالی او را بر بغض او و اگر چه المبغوض در علم الله از اهل جنت باشد بنا بر آنکه حکم بظاهر است چنانکه فضاله را کسی دوست یا دشمن دارد و پس ثمره فی قصد الله است نه در غیر آن ۱۴ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت گاه میشود که محبت برای خدا باشد و رسول او و گاه میباشد که محبت برای دنیا باشد پس آنچه برای خدا و رسول او باشد ثواب آن بر الله تعالی است و آنچه برای دنیا باشد هیچ چیز نیست ۱۵ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت هرگاه دو مسلمان ملاقی گشتند بهمدیگر افضل ایشان اشد ایشان است در حب صاحب خود ۱۶ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت ملاقاة نکرده اند دو مومن هرگز الا آنکه بوده افضل ایشان اشد ایشان در حب برادر خود ۱۷ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت هر کس که دوست ندارد بر دین دشمن ندارد بر دین او و این نباشد جز دوستی و دشمنی صاحب دین برای دین باید نه برای دنیا ۱۸ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه زهد ورزد در دنیا اثبات کند حق تعالی حکمت را در دل او و ناطق گرداند او را بآن لسان او و بصیر کند او را در عیوب دنیا چنانکه درد و دوایش را بداند و اخراج کند او را از دنیا سالما بسوی دار السلام ۱۹ مرویست از ابا عبد الله ع که گر دانیده نشده است کل خیر در خانه و گردانیده شده مفتاح آن خانه زهد در دنیا پس گفت گفت رسول الله ص خبر ندهم ترا بمردی از اهل بهشت گفتیم بلی یا رسول الله پس گفت حلاوة ایمان در دل حزة تا که باک نداشته باشد بهیچ که دیبار اگر بچهره او ریزند پس ابو عبد الله ع گفت حرام است بر قلوب شما که بنشیند حلاوة ایمان تا زاهد نشود در دنیا ۲۰ مرویست از امیر المومنین ع که گفت بدرستی که از عون اخلاق است بر دین زاهد شدن در دنیا ۲۱ مرویست که مردی سوال کرد حضرت علی بن الحسین را که کیست زاهد ترین مردم پس گفت زاهد در دنیا اعلم در حرام است و اعلم در حلال است و ورع در حرام است در دنیا اعلم در حرام و ورع او زاهد ترین مردم است در دنیا و اعلم در حلال است و ورع او در رضا است پس بدرستی که زهد در کتاب ربنا در یک آیه است لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم الله محزون نشوید بر آنچه فوت شده بسبب هیچ شمارا از مال دنیا و خوشحال نگردید بآنچه داده بشما را حاصل زهد همین است که کم از

وجود

وجود مال دنیا خوشحال نباشی و از عدمش محزون نگردی ۲۲ مسئول مذکور در هر وقت حاصل میکرد که چون بسیم قادر است بر خدای تعالی ۲۳ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت هر قلبی که در آن شک و شرک باشد آن قلب ساقط است از اعتبار و این حاصل نمیشود الا از دنیا. غذا و رابیت و جزا این نیست که اراده کرده اند مومنان ابرار زهد را در دنیا بجهة فارغ شود قلوب ایشان برای آخرت و روز شمار ۲۴ مرویست از امیر المومنین ع علامت راغب در ثواب آخرت زهد اوست در عاجل زهد دنیا و گفت زهد زاهد در دنیا ناقص میکند آنچه قسمت کرده اند تعالی برای او در دنیا هر چند زاهد باشد و مجتهد حریص بر عاجل زهد او در دنیا زیاده میکند دران هر چند حریص باشد پس مغبون کسی است که محروم شود از حظ آخرت و غبن آن ۲۵ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت بحجت نمیدانست رسول الله ص هیچ چیز از دنیا الا آنکه بوده بشمشیر دران جایع و خایف یعنی جوع و خوف طاری میکرده بر او ۲۶ مرویست که پیغمبری از پیغمبران خدا رفت در حالی که محزون بود پس آمد نزد ولی و با او مفاتیح خزاین ارض بود و گفت خدا میگوید که اگر خواهی بر دو من آنکه ناقص کند چیزی را که نزد منست از ثواب آخرت پس گفت رسول الله ص گفت الدنیا دار من لا دار له و یجمع له من لا عقل له دنیا خانه کسی است که او را خانه نیست و جمع میکند مر او را کسی که او را عقل نیست پس ملائکه بخدا گریستند و صحیح میکند مر او را

مردود آمد چنانکه خلق علم فرموده و مثاله فی الآخرة من خلق ای از برای هر کدام مخلوقی خالق را گمراه نسازد کناه کار دنیا نکرد و از بیشه ای دوست حیوانی نگرفته دوست را دوست هر کدام دوستی را نشاید این خدا چنین مذلت دنیا چرا شوی نخورند مگر الذت غیر مندار ای سنگفته کش حوا برای سکان است تو سر بکفن دنیا چرا فرود آری کن عزیزا و اجعل الدنیا سبیلا للعبور و لا تتخذ الدنیا دار القرار و منه موزار مال و گنج دنیا را که دنیا یاد دارد حوان تو بسیار

۱۱ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت گفت حق در مناجات موسی گرای موسی گول و میل مکن بسوی دنیا مانند گول ظالمان و گول کسی که دنیا را مادر و پدر خود گرفته بهره ای موسی اگر در ترا بفضل تو گذارم که تو نوانی با شی هر آینه غالب کردانه بر تو حب دنیا را و زهره و زینت آنرا موسی ما فضل و مکالمه کن در جزا اهل جزا را بسبقت کن بسوی آن چیزی که چیز مانند اسم خود بشنود و ترک کن از دنیا آنچه ترا از آن عنا بهره و باید که نظر کند چشم تو بسوی معنون شده دنیا موکول گذشته بنفس خود بدانکه هر گذشته را مردو آن حب دنیاست انتبا و تفکر کن که بگیرد مال بچه مثل آن محتاج چیزی که بگیرد مال گرسنه و دوست انتبا و تفکر کن که بگیرد مال بچه مثل آن محتاج چیزی که بگیرد مال گرسنه و دوست انتبا و تفکر کن که بگیرد مال بچه مثل آن محتاج چیزی که بگیرد مال گرسنه و دوست

عبارت تمنای مثل حال حضرت است بودن دنیا را الی آن و این اگر عبارت کلیش حسن و جید است بواسطه وجهی که بنده نمیدانم

کرد اعتماد بر آن نکند و بدانکه او را بر آن قدرت نیست پس اگر داخل شود و ترا از آن چیزی دگر گمان برد

کند و اجتهاد نماید تا ظاهر شود اضطراب او و غایر کرد چشمان او پس ابتلا کند حق تعالی ازان قوة درش

و شدت قوی و عقلش و آنچه ذخیره نماید برای او و در آخرت اکثر بهره پس انفض کن دنیا را بدستی که حب دنیا

کور میکند و کر میکند و لال میکند و ذلیل میکرداند رقاب را پس ندارک کن آنچه باقی مانده از عمر خود و نکو

فرا پس فرو آمد بستی که هلاک شده کسانی که پس از تو بوده اند یا بقا مانند خود در اماده دنیا

و تسویف امر آخرت تا آنکه آمده است ایشان را آنکاه امر الله ایشان در غفلت بوده اند یا غفلت

پس مشغول شده اند بستی بحدیکه کذاشته اند ایشان را اولاد و اهل و خویش و پیکانه پس فرو شتاب

بسوی الله تعالی تقلب منیب با رفض دنیا بحدیکه نباشد بر ورات انکه ترا از آنچه از بسوی قصور منقطع

خود اعانتا الله و ایاک علی طاعته و وفقنا الله و ایاک لمرضاته ۱۲ مرویست از ابا عبد الله ع

که گفت مثل دنیا مثل آب دریاست که هر چند تشنه از آن تشنب کند تشنکی زیاده کردد تا آنکه او را

بکشد ۱۵ مرویست از امام رضا ع که گفت عیسی بن مریم ع مر حواریان را ای بنی اسرائیل محزون مشوید

بر آنچه فوت شده شما را از دنیا همچنی که محزون نمیشوند اهل دنیا بر آنچه فوت شده باشد ایشان را

از دین ایشان هر کاه برسند بدنیای خود ما ب ل و در بن دو حدیث الاول مرویست

از ابا جعفر ع که گفت بدستی که حق تعالی میکوید بعظمت و جلالم و علو مکانم حتم کردانیدم بر هر بنده

که اعتماد کند بغیر من قسم یاد کرده ام بعظمت و جلالم و علو مکانم حتم کردانیدم بر هر بنده که اعتماد کند بغیر من

که او را از بلیه بیرون آورم در دنیا و در آخرت الا آنکه بکردانم قضای او

در نفس او و مقدمین کنم سموات و ارض را در رزق او و بیشم من برای او از عقب تجارت هر تاجری

در قناعت و در بن دو حدیث الاول مرویست از ابا جعفر ع که گفت بر هفت پیش از آنکه بطلبد از ای

بعد خود آنچه مصلحت اوست قبول حق تعالی که کفایت است بنده خود را هم و لا تحمیل اهموم

و لا او لا دهم یعنی بجهت بنده از دنیای خود اموال ایشان و اولاد ایشان و کفت و لا تمدن عینیک

الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا کشش چشمان خود را بجانب آنچه دادیم ایشان را

بآن از انواع بوده از زینت حیوة دنیاست پس اگر داخل شود ترا از آن چیزی دگر کمان نبرد

که گفته است در حدیثی که او را بوده آیا خبر کنم شما را بشیواتر آنچه فرض کرده حق بخلق خود پس سر خود را
ذکر کرد که او انصاف است مردم بود از نفس خود و یاران خود ۷ مروایت از رسول الله ص که گفت سید
اعمال انصاف مردم است از نفس خود و مواساة برادر در دین الله و ذکر الله در کل حال ۸
مروایت از حسن بزاز از ابا عبد الله ع که گفت آیا خبر کنم ترا بالاتر شده فرض الله بر خلق خود گفتند بلی
رسول الله گفت انصاف دادن تو مردمان از نفس خود و مواساة تو برادر را و ذکر الله در کل موطن
میگویم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر است و اکرم از ذکر الله است لیکن مراد ذکر الله است
در کل موطن هرگاه قصد طاعتی کند یا معصیتی ۹ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت هیچ بنده
مومن بخیری که اشد بالش برد از خصال شش گفت کدام اند خصال گفت مواساة در دات
ید خود بقدر مال خود و انصاف از نفس خود و ذکر الله بسیار گفتن یعنی ذکر الله نزد آنچه حلال کرده و
نزد آنچه حرام کرده ۱۰ مروایت که آمد اعرابی نزد رسول الله ص و گفت یا محمد صفت بمن خدای خود پس
گفت عزز را خدای را یعنی ارکان باور و گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا عملی که بآن بهشت شوم گفت
آنچه دوست داری که مردمان بیارند بسوی تو پس ایشان کن بآن بسوی ایشان و آنچه کاره باشی که بیارند
بسوی تو پس همین بسوی ایشان ازا گفت حق پس الا حلال خالص که راه را حدیث ۱۱ مروایت
از ابا عبد الله ع که گفت عدل شمشیر تیز است از آیت که رسید نشته راه فرج است عدل هرگاه
عدل شود در چیزی اگرچه قلیل بسیار شود ۱۲ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه انصاف دهد
بنفس را از نفس خود راضی نشود باو که چیکم خیر خود را ۱۳ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت دوست
فرشته و خلیل بسوی آدم که مرا جمع میکنم برای تو کلام را در چهار کلمه گفت یا رب کدام باشند آن
گفت یکی از من است و یکی از تو و یکی میان من و تو و یکی میان تو و مردمان گفت یا رب بیان کن
آنرا تا بدانم گفت اما آنچه برای منست آنستکه عبادت کنی مرا و اشراک نکنی بمن چیزی را و اما آنچه برای
آنستکه جزا دهم ترا بعمل خود تو محتاج تر باشی بسوی آن و آنچه میان من و تو است برتست دعا
و بر منست اجابت و آنچه میان تو و میان مردمان است آنستکه راضی شوی برای مردم
بآنچه راضی میشوی برای نفس خود و کاره باشی برای نفس ایشان آنچه کاره باشی برای
نفس خود ۱۴ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت خبر رسید خدا را و عدل نمایند بدرستی که

شایب میکنید قوم را که عدل کنند ۱۵ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت عدل شمشیر است
و زنگیر است از زیاده و اطیب است از مشک ۱۶ مروایت از رسول الله ص که گفت سه خصلت است
کرده هر که در هر یکی از آن سه باکی ازان در ظل عرش خدا باشد روزی که سایه نباشد الا سایه او مردم را از
نفس خود آنچه خود خواهد از ایشان در حق انصاف و قرضی که پیش کسی دارد یا پس کسی راه بدهد که
در آنچه راضی است بنده و مروتی که عیب کسی را بپوشد و سه خصلت است که هلاک کند از نفس خود مدام
که نکند عیب را از نفس خود الا که هلاک شود و برای او عیب دیگر و کاهلیست مرد را از شغل نفس خود از شغل بردن
بی نکند عیب را از نفس خود الا که هلاک شود و برای او عیب دیگر و کاهلیست مرد را از شغل نفس خود از شغل بردن
بی نکند عیب را از نفس خود الا که هلاک شود و برای او عیب دیگر و کاهلیست مرد را از شغل نفس خود از شغل بردن
۱۷ مروایت از رسول الله ص که گفت کسی که مواساة کند فقیری را از مال خود و انصاف دهد مردم را
از نفس خود او مرد همه جا حق است ۱۸ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت مدارا کرده داند دو کس در دنیا
هرگز که داده همه جا بحق انصاف را بصاحب خود و او از و قبول کرده همه جا الا که اذا الله کاهلیشود از ان امر ۱۹
مروایت از ابا جعفر ع که گفت مرد خدا است جنتی که داخل شود آنرا الا سه کس یکی از ایشان آنستکه حکم کند
داخل خود بحق ۲۰ مروایت از ابا عبد الله ع مثل صدقه دهم باب در استعفاف از مردمان و دوری
جستن از ایشان و مذمت سوال از ایشان و مدح قناعت و عزلت و ستایش آن
۱ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت شرف مومن قیام لیست و عزاو استغنا از مردمان است
۲ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت هرگاه اراده کند یکی از شما که سوال نکند خدا را بچیزی الا که بده باو
بآنچه بر پس سوال از مردمان چیست و فائده برای او رجا الا از خدا پس چون حق تعالی بداند از دل او سوال
نکند خدا بچیزی الا که بدهد او را ۳ مروایت از حلبی از حسین که گفت بدرم و دانستم کل چیز را که جمع
شده است در قطع طمع از آنچه در دست مردمان است و کسیکه امید نداشته باشد مردم را در چیزی
در دل کند او را خود بسوی خدا در جمیع امور خود استجابت کند حق تعالی او را در کل شئ ۴ مروایت
از ابا عبد الله ع که گفت طلب جوایج از مردمان استلاب عزت و مذهبه حیا و بئس است از آنچه در دست
مردمانست عزت مومنست در دین او و قوی قوت حاضر او ۵ مروایت از ابا بصیر که گفت گفتم مرا ابا
الحسن الرضا ع که چیست فدایت شوم برای چیز بسوی اسمعیل بن داود کاتب بچیزی شایسته که برسم
بچیزی از و گفت حیا گفت بسیار گفتم بنده از آنکه طلب کند مثل این را از و ما نند آن را بکیر بقدر کفاف
مال خود یعنی آنچه خواهد از مال خود ۶ مروایت از یحیی بن حکم عمری از ابا جعفر ع که گفت بس
از مال مردم عزیز مومنست در دین او تواضع او در حلم او ذا ما عرفت الباس القبیه الخ

کنند کان دیدار نمایند و زیاد کنند کان اعمار ۱۰ مروبت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت هر که دست خود را از عشیره خود قبض کند بکند ثواب صد رحم است ۱۱ مروبت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت کسی را که مسرور میسازد تا خیر در اجل و زیاده در رزق باید که صله رحم کند تا آن شوند ۱۲ مروبت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت لیس شیء اثقل جزئی را که زیاد کند در اعمال رحم را تا آنکه مردی باشد که اجل او سی سال باقی مانده پس قطع رحم کند و وصول رحم کند و زیاده کند حق نفقه در عمر او سی سال دیگر سی سال شود و باشد که قاطع رحم شود و عمر او سی سال باقی مانده پس قطع رحم کند و وصول رحم کند و زیاده کند حق نفقه در عمر او سی سال شود ۱۳ مروبت از ابا الحسن الرضا علیه السلام مثل این حدیث ۱۴ مروبت از ابا جعفر علیه السلام که گفت جوان پسر جوان رفت امیر المومنین صلوات الله علیه بجانب جوان نامبرده نظر کرد مردی آمد از جانب جوان و گفت ای امیر المومنین بدرستیکه جوان تحمل کرد و رحم خود را و رحم خود را و رحم خود را یعنی دولت و عزت را که تحمل شود و آن را برای ثبات البدن مثل آنکه خوب واقع شود میان فریقین که خوبها را بکند پرسش نمود و آن گفت پرسید از او که آن فلان چیست بگفت بعضی بعضی را و تواصل میناید و معاونت همدیگر میکنند ابو عبد الله علیه السلام گفت هر گاه همچو باشند میکنند اموال ایشان و نزاع نمیشود میان ایشان و همیشه بخیر باشند و ران نامرد قطع نمایند از حد بگذرانند چون همچنان کنند منقطع و زایل شود از ایشان اموال و اولاد ایشان ۲۲ مروبت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت قومی میباشند فجره و دیندار شوند هر زه پس ایشان صله ارحام خود کنند و محکم کنند اموال ایشان و دور کرده و اعمار ایشان پس چگونه خواهد بود اگر بر زه باشند ۲۳ مروبت از امیر المومنین علیه السلام که صله کنید ارحام خود را اگرچه بسلیم بیاید که حق بگیرید و اتقوا الله الذی تسائلون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیبا ۲۴ مروبت از صفوان جمال که گفت واقع شد میان ابا عبد الله و عبد الحسن کلامی تا آنکه واقع شد صفوان و گفتند و اصرار میان ایشان و مردمان جمع کرده بعد از ان متفرق گشتند و عشیره خود را میان کلام و من اندر کردم در حاجتی مرا پیش آید نگاه با ابا عبد الله علیه السلام دیدم بباب عبد الله بن الحسن ایستاده و میگفت ای جاریه بگو ابا محمد را که پیرون آید پس او پیرون آمد گفت با ابا عبد الله چیز خواهد ما را پیش از آنکه در آید گفت بلی روز آورده گفت بدرستیکه مرا عداوت کردم آیتی را در کتاب الله عز و جل الذین یصلون ما امر الله ان یوصل و خشیون ربهم و یخافون سوء الحساب گفت راست گفتی گویا که میخواند آیه را بدوم این آیه را از کتاب الله عز و جل فاعفنا و یکبا ما عاقبت کردند با هم و گرفتند ۲۵ مروبت از عبد الله بن سنان که گفت گفتم مر ابا عبد الله علیه السلام که مرا این عم که وصل میکنم او را و قطع میکند مرا تا که مرا هم قصد میکند که قطع کنم برای قطیعه او مرا گفت اگر تو وصل

اگر بسیار او را میچینی یا زایل شود و بعض بگذارد مر او را و پس کسی که قبض کنند دست خود را از عشیره خود قبض میکند یکدست را از ایشان و منقوض میکنند ایشان از دوستهای بسیار و کسی را که زم پیش عایشه او میشناسد صدیق او را زم مودت او کسی بسیار کند دست خود را و وفا میکند هر گاه باید خلیفه میکند او را برای او و اتفاق کرده باشد و مضاعف میکنند برای او در آخرت و لسان صدق در آخر نگاه میکند او را برای او در میان مردمان بهتر از مال که بگذارد و میراث بگذارد و زیاد نمیکند احد شما کبر و عظم را نفقه خود را بعد از عشیره خود اگر میرسد بهیچ مرد مال و زیاد نمیکند بکی از شما در برادر خود زیاد او را و دوری را و فقیه که نمیشناسد از او مروبت از ابو بصیر بهیچ معروف قدر مال و فاضل نشود احد شما از قرابت که با ایشان صله رحم باشد از آنکه صدقه بر ایشان حاجت کند بگیری که نفع او کند اگر اما اگر نیابد از او مقر او تیابد اگر مستمند کرداند از او ۲۱ مروبت از سلیمان بن خالد که گفت گفتم ابا عبد الله را که آل فلان نیکی میکنند بعضی بعضی را و تواصل میناید و معاونت همدیگر میکنند ابو عبد الله علیه السلام گفت هر گاه همچو باشند میکنند اموال ایشان و نزاع نمیشود میان ایشان و همیشه بخیر باشند و ران نامرد قطع نمایند از حد بگذرانند چون همچنان کنند منقطع و زایل شود از ایشان اموال و اولاد ایشان ۲۲ مروبت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت قومی میباشند فجره و دیندار شوند هر زه پس ایشان صله ارحام خود کنند و محکم کنند اموال ایشان و دور کرده و اعمار ایشان پس چگونه خواهد بود اگر بر زه باشند ۲۳ مروبت از امیر المومنین علیه السلام که صله کنید ارحام خود را اگرچه بسلیم بیاید که حق بگیرید و اتقوا الله الذی تسائلون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیبا ۲۴ مروبت از صفوان جمال که گفت واقع شد میان ابا عبد الله و عبد الحسن کلامی تا آنکه واقع شد صفوان و گفتند و اصرار میان ایشان و مردمان جمع کرده بعد از ان متفرق گشتند و عشیره خود را میان کلام و من اندر کردم در حاجتی مرا پیش آید نگاه با ابا عبد الله علیه السلام دیدم بباب عبد الله بن الحسن ایستاده و میگفت ای جاریه بگو ابا محمد را که پیرون آید پس او پیرون آمد گفت با ابا عبد الله چیز خواهد ما را پیش از آنکه در آید گفت بلی روز آورده گفت بدرستیکه مرا عداوت کردم آیتی را در کتاب الله عز و جل الذین یصلون ما امر الله ان یوصل و خشیون ربهم و یخافون سوء الحساب گفت راست گفتی گویا که میخواند آیه را بدوم این آیه را از کتاب الله عز و جل فاعفنا و یکبا ما عاقبت کردند با هم و گرفتند ۲۵ مروبت از عبد الله بن سنان که گفت گفتم مر ابا عبد الله علیه السلام که مرا این عم که وصل میکنم او را و قطع میکند مرا تا که مرا هم قصد میکند که قطع کنم برای قطیعه او مرا گفت اگر تو وصل

گفتگوی ابا ما کنیه و قاتله الصدوق عیر ذلک بتکنایه الصدوق قتل بتکلیب

پس اهل شود و ران مردی و تحمل و ما یه شود و تمام اصلاح دولت

حضرت امیر المومنین علیه السلام که گفت ای ایشان کنید انچه حق ایشان است بعضی انچه که میباید

تقتضی و حلته بسی قتلی بر ایکنت و بیندر عاقبه امر السید

فعلا یا ملاقی شقه صفت شقه

مراد اگر باید که وصل کرده

وحق جمیعی زاد ماده بست وصلت رحم بعید و حل نیز

حل شدید بصیغه مجاز آمد

حاشیه متن این نوشته ظاهرش نشود بر کسی؟

اگر بی

مانگیر بگرو مانگیر بگ

اگر بسیار

واجبست بر تو که بعزت خادم خود را تا جائی او را بشویه و طعام او بسازد و فهمیده فرمایش او کند و قبول
هیچم انکه راست شماری قسم او را واجبات که دعوت او را و عیادت کنی مریض او را و حاضر شوی
جنازه او را و بر کاه بداند که او را حاجتی هست مبادرت کنی بقضای آن و طلب و تحقیق نیازی او
بسوال نوازان و پیش ازان پیش دستی کنی که بران پس بر کاه و چنین کردی وصل کردی ولایت خود
بولایت او و صدکردی ولایت او را بولایت خود ۳ مرویست از عبد الاعلی بن اعین که گفت
نوشتند اصحاب ما در سوال کردن از ابا عبد الله ع از اشیاء جمله و مرا او کرده بودند که من سوال کنم
او را از حق مسلم بر برادر مسلم پس من سوال کردم ازو و مرا جواب نگفت عبد از ان آمدم که وداع او
کنم و بردم گفتم جعلت فداک سوال کردم ترا و جواب من نگفتی گفت میترسم که کافر شوید بدرستی که شنیدم از
اسکه آنچه فرض کرده حق تعالی بر خلق خود مسلم چیزیست انصاف مردم از نفس خود چنانکه راضی نشود
برای برادر خود از نفس خود الا انچه راضی میشود از نفس خود و مواسات برادر در مال خود و
ذکر الله بر کل احوال و هیئت ان ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله لیکن ذکر خدا ست تلاوت قرآن
جنانکه ترک کنند ازا ۴ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت عبادت کرده نشده حق تعالی بچیزی که آن
افضل بعد از ادای حق مومنی ۵ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت حق مسلمان بر مسلمان انستکه نمیشود
چون برادرش گرسنه بمیرد و سیراب نکرده چون برادرش تشنه بماند و پوشیده و بپوشید چون برادرش
برهنه بماند پس گفت مرد بزرگست حق مسلم بر برادر مسلم و گفت دوست دارد برای برادر مسلم انچه
دوست داری برای نفس خود و اگر محتاج شوی از سوال کنی و اگر او از تو سوال کند عطا کنی بطول
بکنی او را در خیر و طول بکشد او ترا دران تو ظهر او بپوش و او ظهر تو چون غایب شود حفظ او کن در غیبت
او و چون حاضر شود زیارت او کنی و اجلال و اکرام او نمایی که او از تست و تو از و پس اگر او
بر تو عاتب و غاضب شود از و مفارقت نکنی تا انکه سوال کنی از سبب او یعنی ما فی او یا پوشیده
تا بتو کند او را از انکه گناه و اگر چیزی رسید بو بشکند او را محو ضد کنی و اگر شتی شنید بشکند تعاضد او کنی و اگر
تحمل شده و بمیرد برای او آمرزش کنی و بر کاه مردی بکوید بر برادر خود انحراف منقطع کرده میان هر دو
ولایت ایشان و اگر بکوید تو دشمنی مخ احد بها کافر شود و اگر او را نصرت کند ایمان او را ذاب یابد
ایمان در قلب او یعنی که ثابت میشود همچنانکه شراب و مذاب کرده میشود مع در آب و گفته است ابو عبد الله ع

گرد شتی جمعه بود موضع برای اهل جماعتی که در شش میدان بگروم جماعت برای اهل ارض و بزرگست بر مومن
ولی متدا ست اجابت او میکند و وضع میکند برای او و فیکوید بر و الا حق کردی بر شتی از بهر خدا ۶ مرویست از
ابا عبد الله ع که گفت مرسلمان را بر برادر مسلمان حق است که سلام کند او را چون ملاقات کند و عیادت نماید او را
چون بیمار شود و ناصح و فاضل شود برای او چون غایب کرده و تشمیت او کند چون عطسه زند بین یرحمک الله گفتن تست و اجابت کند او را چون دعوت کند و تشییع او کند چون بمیرد ۷ مرویست
از ابا عبد الله ع بسند دیگر مثل حدیث مذکور ۸ مرویست از ابا الحسن ع که گفت گفتم مر ابا عبد الله را
چیست حق مومن بر مومن گفت سه چیز است که از حق مومن بر مومن حتم و واجبست و در سه او و مواساة او
در مال او و خلف شدن او در اهل او و نصرت او بر ظالم او و اگر نا فله و غنیمتی بگیرد در میان مسلمانان
و او غایب بود نصیبی از بگیرد برای او و بیرکاه بمیرد زیارت او کند در قبر او و اگر نکند او را نکرم کند و غسل کند
و جنازه کند و دفن کند و تعزیت او کند و داد و دوغ کند بر او را و اگر نکند بر او را و اگر بگوید میان او و الله
تکاه و بر کاه بگوید تو دشمنی مخ بتحقیق که کافر شود احد بها بر کاه نخست کند او را که او را خست کند او را ایمان در قلب
او ثابت شود همچنانکه شراب و مذاب کرده میشود مع در آب ۹ مرویست از ایمان بر قلب
کرد طواف میکردم با ابا عبد الله پس عارض شد مرا مردی از اصحاب ما و سوال کرد مرا از چیزی پس
پس اشاره کرد بمن چیزی کاره شدم از انکه او علیه السلام را بگذارم و بروم پس دریمان ما بعد و من طواف
میکردم باز بمن اشاره کرد حضرت بمن را شاره کرده و گفت ای ابان ترا منع کرد که آری گفت کیست او
گفتم مرویست از اصحاب ما گفت او بهتر ست که تو را با گفتن آری گفت با او گفتم قطع کنم طواف را گفت
آری پس بیا و رفتم و باز آمدم و داخل شدم بر و سوال کردم ازو و گفتم چیز مرا از حق مومن بر مومن
گفت ای ابان ترک کن این سوال را و اباء و امتناع نکن گفتم بلی جعلت فداک گفت ای ابان اراده آن نکنم
گفتم بلی جعلت فداک و من بیشتر دمیکردم بر و پس گفت ای ابان متقاسمه میکنند او را بنصف
آنچه ترا بدست نظر کرد بسوی من و دیده کرد چیزه داخل شده مرا پس گفت ای ابان آیا نمیدانی که حق تعالی
ذکر کرده مومنان را بانفس خود را گفتم بلی جعلت فداک گفت برکاه تو با او متقاسمه کنی در نصف پس ایثار
نکرده باشی او را و تو او را بر بایشیدی و اختیار او را ایثار و قبول نکرده شود که از نصف خود بود هر
۱۰ مرویست از عیص بن القاسم که گفت بودم نزد ابا عبد الله ع مر او این ابا بصیر و عبد الله بن طحه پس

گفت و ابتداء از خود کرای ابن ابا یعفور رسول امرم کرده است که نفس خود را که در هر کار بایش پیاده او همان
دستهای خدا و از همین جا ابن ابا یعفور گفت چیستند آنها حجت خدا که گفت آنکه دوست دارد که برادر
آنچه دوست میدارد برای او از اهل خود و کاره باشد مرد مسلم برای برادر مسلم خود آنچه کاره باشد از برای
او از اهل خود و مناصحه و مخالصه ولایت او کند پس گریزد ابن ابا یعفور و گفت بلکه نه ناصحی کند ولایت او را
گفت ای ابن ابا یعفور هرگاه بشنوی از من حدیثی را پس منکر شوی او فرو نیاید بر خود و
گردد بگردن او و اگر بشنوی نزد او حدیثی که تو را خوش آید قبول کنی و از تو نتواند خدا را دعا کند برای آن بجا آرد آن
گفت ای چیز است برای شما و سه چیز است برای ما که نیست برای شما سپید فضل ما را چنانکه سابقا مذکور شد و
و نزاهت کند عقل ما را یعنی هدم رعقب ما کند ما را و در رنج و سختی باشید عاقبت ما را یعنی دولت ما
در دور صاحب الزمان ع پس کسیکه مجتهد باشد بسیار در بیان و دستهای حق خدا و رسول او و حجتهای خود کسی را
که اهل ولایت او باشد آنکه از همین امت باشد اگر چه بنده ایشان را کسی که دون ایشان باشد کوتاه نشود
عیش ایشان از آنچه بیندازد از فضل ایشان این ابا یعفور گفت چیست مراد ایشان را که نمی بینند آنرا از همین امت گفت
ای ابن ابا یعفور ایشان محجوب باشند بنور الله تا آنگه رسیده نرا حدیث رسول الله که میگفته به بسیج که در حضرات
شیخ عن یمین العرش من یدی الله و عن یمین الله جماعه که دون ایشان اند بیض از ثلج و اضواء از شمس
ضاحیه سیاهی اگر سوال کند که گستند ایشان گفته شود که ایشان آنانند که نجابت کرده اند در جلال الله
و جبروت و بجبروته ۱۱ مرویست از محمد بن مسلم از یکی از ایشان ع که گفت نزد ابا عبد الله ع بودم مردی داخل شد و
و سلام کرد پس سوال نمود از او که بگو است کسی که گذاشته شود از احوان تو گفت جنان و
جنان و احسان شاکر و بر ایشان و ترکیه نماید و اگر او مبالغه نماید در شان ایشان گفت بگو نه
است عبادت انبیاء ایشان بر فوق ایشان گفت قبیل است گفت بگو نه است شاهد و غالب ایشان
بر فوق ایشان را گفت قلیلست بسیار التفات ایشان با ایشان گفت بگو نه است صدا فتیاء ایشان
بر فوق ایشان در ذات ایشان یعنی در حال ایشان گفتم ذکر میکنی اخلاقی که کرامت
نزد ایشان است که نزد ما هستند گفت پس بگو نه است گفتم ایشان شیعه باشند که گفت گفتم ابا جعفر ما
جعلت فداک مردمی که شیعه نزد او بسیار نه گفت آیا تعطف دارند و عطیه میکنند فتح ایشان
بر فقیر ایشان و تجاوز میکند محسن ایشان مسیء ایشان و مواساه مینماید ایشان با هم گفتم نه

۱۲ مرویست از [illegible]

گفت

گفت پس ایشان شیعه نیستند شیعه کسانند که اینچنین کنند ۱۳ مرویست از ابا جعفر ع که گفت تعظیم کنید اصحاب خود را
و توقیر نمایید ایشان را و باید که نگذارید ذرشش سوی نکند بعضی شما بعضی را و نه بگوید بعضی بعضی را شرسانند و نحی سه نکنند
و از بخل بر حذر باشند و گفت کونوا عباد الله المخلصین ۱۴ مرویست از سعید بن یسار که گفت ابا جعفر ع را
می آید یکی از شما نسیه می برادر خود و دست در کیسه او میکند و بر میدارد حاجت خود را و او را دفع نمیکند گفتم
نمی شناسم این را در میان ما ابا جعفر ع گفت پس هیچ چیزیست در میان ایشان گفتم پس هلاک باشند گفت
این قوم را عطا نکرده اند احلام ایشان صغیر یعنی سفیهانه و عقل ندارند ۱۵ مرویست از سعلات بن میمون
که گفت سوال کردم از ابا عبد الله ع را از حق مومن بر مومن گفت متعاد و حق است چیزی بنکیم شیطان از ایشان الا مانند
چیزی از ایشان که مرتد شوند و حلال کند خون ایشان را گفت ان شاء الله پس گفت شیعه شوند و حلاکه او گرسنه
باشد و پوشیده شود و حلاکه او عاری باشد و بیابد که دنیا او بیشتر و متبصر او بیشتر که از آنچه شده و آن ایشان
که باو تکلم کند و دوست دارد برای نفس او آنچه دوست دارد برای نفس خود و اگر نزد او بیاید بیش از آنچه خواهد
او را بشتابد و کند و سعی کند در حاجت او در قبل و نهار پس چون چنین کند وصل کرده باشد ولایت خود را بولایت ما
و ولایت ما را بولایت خدا ۱۶ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت مسلم برادر مسلم است ظلم نکند او را و فرو نگذارد او را
و خیانت نکند او را و ثابت و حق است بر مسلمانان اجتهاد در تواصل و تعاضد و تعاقد بر تعاطف و مواساة
کردن با اهل حاجت و تعاطف نمودن بعضی بر بعضی تا آنکه باشید همچنانکه امر کرده شما را حق تعالی و رحمت
بیشکم معترحمان و مکلفین باشید برابکه فرمت نشود و غایب گردد از امر ایشان چنانکه گذشته از بران معاشر
انصار در عهد رسول الله ص ۱۷ مرویست از رسول الله ص که گفت حق است بر مسلم که چون اراده مسافرت کند
اعلام نماید اخوان خود را و حق است بر اخوان او که چون او از مسافرت آید آیند ایشان نزد او و گفته
باب در تعاطف و تعاقد و در بین چهار حدیث ۱۸ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت میکنند
مر اصحاب خود را نیز سید از عطا و باشید برادران نیکوکار و دست دار هید کدیگر را در راه خدا و ترحم و تواصل
و تزاور و تعاقد و تذاکر کنید امر ما را و احیا نماید آنرا ۲۰ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت تواصل کنید و تبادر
نمایید و تزاور و رزید و بیاشید اخوه بر ره خدا همانکه امر کرده شما را آن باری تعالی ۲۱ مرویست از ابا
عبد الله ع که میگفت تواصلوا و تبادروا و تزاوروا و تراحموا و تعاطفوا ۲۲ مرویست از ابا عبد الله ع که فرمود
ثابت و لازم میشود بر مسلمان اجتهاد در تواصل و تعاون و تعاطف بلکه بر و مواساة اهل حاجت

وتواضع بعضی از بعضی تا آنکه بیاسیدند همچنانکه امر کرده حق تعالی شانه ایشان را که چون بیاسیدند در میان خود مزاحم نبود و مکلف نشده برای چیزی که غایب شده از امر ایشان مگر آنچه حاضر است و بیان حق تعالی شانه برای ایشان

در زیارة احدهم

۱ مروست از ابا عبد الله ع که گفت کسی که زیارت کند برادر خود را بقصد قربة الیه تعالی بطلب ثواب او و تجویز آنچه نزد اوست موکل کرد بر او حق تعالی هفتاد هزار ملک را که نازل کنند بر او و بگویند له طبت وطابت لک الجنة آگاه باش که خوشی و خوشش مبارک تر است ۲ مروست از ابا عبد الله ع که گفت داخل شدم بر ابا جعفر ع که او را وداع کنم گفت ای جمیله ابلاغ کن هر کرا بینی از موالی ما سلام ما را و وصیت کن ایشان را بتقوی الله تعالی و آگاه گردان کنند بی ایشان بر خیر ایشان و قوی ایشان بر ضعیف ایشان و حاضر شود زنده ایشان نزد مرده ایشان و تلاقی کنند در بیوت ایشان که بدرستی که لقیا بعضی بعضی را راحة و اوست رحم کند حق تعالی بعبدی که احیا کند امر ما را جمیله ابلاغ کن موالی ما را که ما مغنی نمیباشیم از ایشان چیزی را نزد خدا الا بعمل و بدرستی که بیزار است بولایت ما الا ورع و بدرستی که اشد مردمان در حسرت در روز قیامت کسی است موصوف شود بعدل را و خلاف آن جور و عدول بغیر آن کرده ۳ مروست از رسول الله ص که گفت هدیت کرد مرا جبرئیل ع که حق تعالی اهباط فرمود ملکی را بزمین و آن ملک میرفت تا رسید بجایی که مردی بران میگذشت و طلب اذن می نمود از برت دار پس ملک گفت او را که حاجت تو چیست صاحب این دار گفت برادر من است مسلمان زیارت می کند او را برای الله تعالی ملک باو گفت بدرستی که خدا ترا سلام میرساند و میگوید وجبت لک الجنة بحق حق تعالی میگوید بدرستی که زیارت کند مسلمانرا پس او را زیارت نکرده مرا الا این ملک گفت مرا رسول خدا ص بسوی تو و او میگوید

محل کرد و دوشش این خانه گرفته شد در این بشکر انه بگو کتاب مولای او در این خانه و با جمیع
خود از منزل بیرون رفت گفت بگو نیکم و برخواست و بیرون آمد بجانب ابا عبد الله و حدیث کرد او را بآنچه
خود پس حضرت شروع کرد بخوشحالی آمد و گفت و این رسول الله تو خوشحال شده و باین عمل گفت ای
والله تحقیق که خدا و رسول مسرور شده و اند از بهشت | ۱ | مرویست از ابان بن تغلب که گفت سؤال کردم ابا عبد الله ع
از حق مؤمن بر مؤمن گفت حق مؤمن بر مؤمن اعظم از آنست که بیان شود اگر مؤمن حدیث کند تو را باقی بر آنچه
گاه و شنیده بگمان مؤمن چون بیرون آید از قبر خود بیرون آید با او مثالی از قبر او گوید او را ابشارت او را
بکرامت از جانب الله و سرور از پس او گوید بشر که الله بخیر آنگاه با او می رود و ابشارت میدهد او را مثل آنچه گفته
بود و بر گاه و رد کند بهوا گوید او را این بر تو نیست و بر گاه و رد کند بخیری گوید این از تست پس همیشه
با او شد و او را مسرور سازد و او را از خوف و ابشارت میدهد و با نچه دوست میدارد تا آنکه تو قف کند نزد
خدا پس چون او را بگنجد گوید او را مثالی که ابشارت باد تو را امروز بخیری آنگاه او را گوید
تو کیستی رحمک الله که مرا ابشارت میدادی از جمیع خروج من از قبر و مونس من بودی و از طریق من
و چرا میدادی مرا از زیارت من گوید منم السرور که داخل کردی برادران خود در دنیا من مخلوق شدم
از ان ثالث ابشارت دهم تراو مونس شوم ترا از وحشت | ۱۱ | مرویست از ابن فضال مثل این حدیث
۱۲ | مرویست از رسول الله ص که گفت احب اعمال بسوی خدا سرور یست که داخل کردانی بر مؤمن که دفع
کنی از او جوعه او را و کشف کنی از او کربت او را ۱۳ | مرویست از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه داخل کردانند
بر مؤمن سروری خلق کند حق تعالی از ان سرور خلقی را پس ملاقات میکند او را نزد موت و میگوید ابشارت
باد ترا ای ولی الله بکرامت از خالق تعالی و رضوان او پس همیشه با او باشد تا داخل قبرش شود و او را مثل آن
بشارت دهد و چون مبعوث شود با بشارت دهد مثل آن و همچنین با او باشد نزد هر هول و ابشارت
دهد او را و مثل آن پس گوید او را تو کیستی رحمک الله گوید منم سروری که داخل کردی بر فلان
۱۴ | مرویست که مردی نزد ابا عبد الله ع تلاوت کرد این آیه را کریمه را والذین یؤذون المؤمنین
والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا یعنی آنانکه ایذا میکنند مؤمنین و مؤمنات را بغیر آنچه اکتساب کرده باشند پس تحقیق که احتمال کرده باشند و برداشته
بهتان و اثم مبین ظاهر را پس او خال سرور در مؤمن ملاحظه نماید هر کدام را که خواهی اختیار کن

ابو عبد

ابو عبد الله ع گفت چیست ثواب کسیکه داخل کرداند بر مؤمن سروری گفت جنت خداک عشر حسنات
گفت ای والله و الف الف حسنة تحقیق مؤمن را که این صفات دارد ایذاء او جایز نیست و روا نیست
و وزر و وبال ایذاء و تهمت او را چسان توان روا داشت | ۱۵ | مرویست از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه
داخل کرداند سرور را بر برادر مؤمن تحقیق که داخل کرده است را بر رسول الله و کسیکه داخل کند سروری
بر رسول الله تحقیق کرده بر خدای تعالی و گفت همچنین است اگر داخل کند کربی بر مؤمن و این حدیث
معنی آیه کریمه است | ۱۶ | مرویست از ابا عبد الله ع که گفت هر مسلمانی که ملاقات کند مسلمانی را پس سرور
سازد او را مسرور سازد خدای تعالی او را | ۱۷ | مرویست از ابا عبد الله ع که گفت از احب اعمال بسوی
خدای تعالی داخل سرور است بر مؤمن مثل اشباع جوعه یا تنفیس کربت یا قضاء دین او
در قضاء حاجت مؤمن و دین پاره صدیث | مرویست از ابا عبد الله ع که گفت مفضل را
ای مفضل بشنو آنچه میگویم ترا و عمل کن بان حق است و گویم آنرا و خبر کرد مرا بان علیه السلام و گفتم جعلت
فداک کیستند علیه السلام گفت آنان که راغبند در قضاء حوائج برادران خود بعد از ان گفت کسیکه
قضا کند برای برادر مؤمن حاجتی را قضا کند حق تعالی روزی صد هزار حاجت او را که اول آن
جنت باشد و از انجمله داخل کرداند قرابت او و معارف او را و اخوان او را گفت بعد از انکه
نقاب بیفتد ناصبی باشد و بعد مفضل گوید چون سؤال کردی حاجتی را از برادر مؤمن کنی او را اگر نتواند چه کند
باشد از غلیا خوان | ۲ | مرویست از ابا عبد الله ع که گفت بدرستی که حق تعالی خلق کرده خلقی را از خلق خود
واجب و واجبی خود و ایشان را برای قضاء حوائج مؤمنان شیعه ما ثواب و بداش را جنت است بسبب قضای
اگر مستطیع باشد که بوده باشد از ایشان پس بیاشد الا گفت بار است والله یا که چاره میکنم او را
و شراک میکنم با و چیزی را | ۳ | مرویست از ابا عبد الله ع که گفت قضاء حاجت بهتر است از عتق هزار
رقبه و بهتر است از حملان هزار اسب فی سبیل الله | ۴ | مرویست از محمد بن مسلم مثل حدیث مذکور اینجا
۵ | مرویست از ابا عبد الله ع که گفت قضاء حاجت مرد مؤمن محبوب تر است نزد من از بیست
حج که در هر حج انفاق کرده باشد هر حجی صد هزار دینار | مرویست از اسمعیل بن عمار صیرفی که
گفت گفتم مر ابا عبد الله ع را که جعلت فداک مؤمن رغبت است بر مؤمن گفت آری گفتم چگونه است
آن گفت بر مؤمنی که بیاید نزد برادر مؤمن در حاجتی پس بدرستی که آن رحمتی است از خدا که راه نموده است

در آزاد هزار حسنه

بروجهی از وجوه ۱۲

در قضاء حوائج برادران ۱۰ که راغبند بقضاء حوائج ایشان ۱۱

ایا حسنی حسنه ۱۲

بسوی او درست ساخته برای او پس اگر قضا کند حاجت او را تحقیق که قبول کرده رحمت حق را بجهت قضاء
حاجت او و اگر رد کند آن مومن را از حاجتش و او قادر بر قضاء او بدرستی که رد کرده از نفس خود
رحمت خدا که راضی بود بجهت او و نسبت کرده برای او پس فرو فرستد میکنند آن رحمت را تا روز قیامت آنگاه مردود
حاجت خود را حاکم کند در آن اگر خواهد صرف میکند آنرا بنفس خود و اگر خواهد بغیر خود از اسمعیل بر کاه روز
قیامت شود و او حاکم باشد بر کرد آنرا از نفس خود ای اسمعیل هر که بیاید نزد برادر مومن او در حاجتی که قادر بر قضاء او
پس قضا کند آنرا مسط سازد حق تعالی بر و بجای یعنی از دهای که نفس کند و گرد او گفت گان بهام او را در قبر
تا روز قیامت خواه معفور شود و خواه معذب ۷ مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت کسیکه طواف کند
خانه خدا را اسبوعی یعنی هفت شوط بنویسد حق تعالی برای او شش هزار حسنه و محو کند شش هزار سیئه و
رفع سازد شش هزار درجه و قضا شود برای او شش هزار حاجت بعد از ان گفت قضا حاجت مومن افضل
است از طواف مطواف تا ده بار شمرده ۸ مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت قضا کردن حاجت مومن
مسلمان حاجتی را الاکه نداکرده او را حق تعالی که برمنست ثواب تو را راضی نیستم برای تو بدون بهشت
۹ مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت کسیکه طواف کند باین بیت یکطواف بنویسد حق تعالی برای او شصد هزار
حسنه و محو کرداند از او شصد هزار سیئه و بلند کرداند برای او شصد هزار درجه تا انکه چون بلقاء الله فائز گردد
برای او هفت در از ابواب بهشت کنم جهت فداک این فضل انکه در طواف است گفت نعم چیزی کم تر از افضل
از ین قضاء حاجت مسلمان افضل است از طواف و طواف تا انکه رسید صد بار ۱۰ مروی است از ابا عبد الله علیه السلام
که گفت کسیکه مشی کند حاجت برادر مومن طلب کند بسبب این آنچه نزد خداست تا انکه بر آورد حاجت
او را بنویسد حق تعالی برای او بسبب این مثل اجر حج و عمره مبرور غیر متقبلین و صوم شهرین از اشهر حرم
و اعتکاف شهرین در مسجد الحرام و کسیکه مشی کند در این نیت صادقه تا قضا کرده شود بنویسد خدای تعالی برای او
مثل حجه مبروره پس دیده باشید که رغبت کنید در خیر ۱۱ مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت تناصفی کنید در
معروف برای برادران خود و باکشید از اهل آن مدرسه که جنت را بایست که آنرا معروف گوینده
داخل نشود آنرا او کسی که معروف صنعت کرده بر او در حیوة دنیا که چون بنده مشی کند در حاجتی از

برای برادر مومن مومل سازد حق تعالی بنا بود و ملک بگیرد بجانب راست و یکی بجانب چپ و استغفار کنند
برای او و دعا نمایند بمقتضاء حاجت او بعد از ان گفت والله که رسول الله صلی الله علیه و آله سرور تر است بقضاء حاجت
مومن از صاحب حاجت هرگاه برسد او و آن حاجت ۱۲ مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت والله اگر حق
حق محبوب تر است آن حج نزد من از حق رفیقه و رفیقه و رفیقه و مشاها و مشاها تا انکه رسید مرده و مشاها و مشاها تا انکه
رسید بهفتاد و اگر من میان گرم اهل بیتی از مسلمان را جائز نیست بنده ایشان کم و بیشتر عورت
ایشان را و کثاف کم و وجوه ایشان را از عورت مان محبوب تر است نزد من از انکه حج کم حجی و حجی و حجی و مثل
آن و مثل آن و مثل آن تا انکه برسید بده و مثل آن و مثل آن تا انکه رسید بهفتاد ۱۳
مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت والله که حق تعالی بنا بود و گفت بدرستی که از بنده گان من هست کسی که تقرب
جوید بسوی من بحسنه و من او را حکم میکنم در جنت موسی و گفت با بت آن کدام حسنه است گفت ای
موسی آنستکه او نزد و میکند با برادر مومن در حاجتی خواه کذارد و شود و خواه نه ۱۴ مروی است از ابا جعفر علیه السلام
که گفت کسی را که باید برادر مومن در حاجتی بدرستی که آن جهت آمده برای او از جانب خدا که رانده است
آنرا بسوی او پس اگر قبول کند آنرا تحقیق که وصل کرده آنرا بولایت ما و این موصلت بولایت الله و اگر رد کند
او برادر حاجت او را و قادر بر قضاء آن پس مسط کرداند بر و شخص علی از ذنه که بگزد او را در قبر او تا روز قیامت
معفور شود یا معذب اگر معذب دارد او را سوء حالا باشد ۱۵ مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت بدرستی که بر
مومن واجب میشود حاجتی برای برادر مومن که آن نزد او نیکیش پس قبول نکند آن نکوئی میکند در ان باب داخل
سازد حق تعالی او را بجنت بسبب آن تم او ۱۶ مروی است از ابا عبد الله علیه السلام که گفت نزد مرد در حاجت برادر مومن او نشسته شود برای او در حسنه
و محو کرده شود ده سیئه و بلند کرده شود ده درجه و برابر هر بقیق ده رقبه و افضل هر یک از اعتاق بنده
در مسجد الحرام ۱۷ مروی است از ابا الحسن علیه السلام که مرا را بنده گان قدر زین کسی میکنند در حوایج مردمان ایشان
آمنان اند در روز قیامت و کسیکه داخل کرداند بر مومن سرور در قبر او تا روز قیامت ۱۸
مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت هر که نزد دکند در حاجت برادر مومن سبب کند در
بهفتاد و یوم جلد و فدائی برنداد الاکه برای او حسنه بنویسد و بنیاد زد از او سیئه و رفع کند برای
او درجه پس چون فارغ شود از حاجت او بنویسد حق تعالی برای او بعدد هر مقصر ۱۹ مروی است

از ابا عبدالله ع که گفت اگر خدا بکه منتی کند در حاجت برادر مسلم خود محبوب تر است نزد من از آنکه هزار درهم را که عبارت از هشتصد هزار یعنی رقبه متصل کم یعنی سوار کردم در راه خدا بر هزار اسب مسرجه ملجم ۵ روایت از ابا عبدالله ع که گفت نیست هیچ مومنی که ترود کند برای برادر مسلمان در حاجتی الا آنکه بنویسد حق تعالی بدر حسنه و بساقط کرده باز سیئه و رفع نماید بآن در درجه و زیاد شود برای او بعد از آن ده حسنه و شفاعت باید در ده حاجت ۶ روایت از ابا عبدالله ع که گفت کسی که سعی کند در حاجت برادر مسلمان بطلب وجه الله بنویسد الله تعالی برای او هزار حسنه که بیامرزد برای آن اقارب او را و جیران او را و اخوان او را و معارف او را و هر کرا که باو معروفی کرده هیچ در دنیا پس چون قیامت شود گوید او را که داخل نار شود و هر کسی را که بیاید که باو نیکی کرده هیچ در دنیا اخراج کن او را باذن الله تعالی مگر آنکه ناصبی هیچ ۷ روایت از ابا عبدالله ع که گفت کسی که سعی کند در حاجت مومنی پس اجتهاد کند در آن و دعای تعالی جاری کرد الله تعالی از بردستهای او بنویسد حق تعالی برای او بحق ذره و اشتاف و دره و اشتاف و دره و اشتاف و د

کرده آزاد بر اراده کار ما بدست قدرت خود ۴ مروی است از ابا عبد الله ع که گفت نیست مومنی که داخل بهشت
خود کند ده مومن را و طعام دهد ایشان را تشبیع ایشان بحق مقداری که سیر شوند الا آنکه افضل ببرد از حق
نشسته یعنی ثواب او بیشتر باشد ۵ مروی است از علی بن الحسین ع که گفت کسیکه اطعام کند مومنی را از جوع اطعام نماید حق تعالی او را از
ثمار جنت و کسیکه آب دهد مومنی را از تشنگی سقاه الله من الرحیق المختوم ۶ مروی است از ابا عبد الله
که گفت کسیکه طعام دهد مومنی را تا آنکه سیر شود مانند آنست که صد رقبه از اولاد اسمعیل آزاد کرده باشد و
نه ملک مقرب و نه نبی مرسل الا قلیلا دیتا لعالیان پس گفت از موجبات مغفرت اطعام مسلم
مسکین است و بجا آوردن حوائج مومن و روزه گرفتن و تبسم را که صاحب مروت باید که ترا بعینه خود را
بجای حسابده هیچ از نشدت فقر و ضرر پس گفت ثم کان من الذین آمنوا یعنی بوده باشد از جمله
مومنین مستقیم بر ایمان و تواصوا بالصبر وصیت کنند یکدیگر را بر رضا بقضا الله و از معصیت الله و تواصوا بالمرحمة
و تواصی کنند بر حمت بر فقرا و محتاجین ۷ مروی است از رسول الله که گفت کسیکه سقی کند مومنی را
شربة از آب در جائی که قادر بر آب بیش از آن مکان باشد حق تعالی او را بهر شربتی هفتاد هزار حسنه و اگر سقی کند
او را از آنجا که قادر بر آب بیش از آن مکان نباشد گناه او را بیامرزد و بنویسد از برای او ثواب
آزاد کردن ده رقبه را از اولاد اسمعیل ۸ مروی است از ابا
عبد الله ع که گفت مرحسین بن نعیم صحاف را که دوست میداری اصحاب خود را ای حسین گفتم آری
گفت نفع میدهی فقرا ایشان را گفتم آری گفت حق است بر تو که دوست داری هر که خدا را
دوست میدارد و الله گر نفع نمیکنی از ایشان احدی را تا دوست نداری او را و آیا دعوت میکنی ایشان را
بمنزل خود گفتم نمیدانم الا که بعضی از ایشان بمنزل من میروند یا نمیروند پس گفت بدانکه فضل ایشان بر تو اعظم
است از فضل تو بر ایشان گفتم جعلت فداک من طعام می دهم ایشان را طعام خود و مینشانم ایشان را بر دسترخوان
خود و فضل ایشان بر من اعظم است گفت آری ایشان هر گاه داخل منزل تو شوند داخل شوند بمغفرت
تو و معفرت عیال تو و هر گاه خارج شوند خارج شوند بذنوب تو و ذنوب عیال تو ۹ مروی است از محمد
واسطی که گفت مذکور شد الحاح پیش او نزد ابا عبد الله ع که گفتم که مرد تقدیری و تقشفی میکنم الا که باجر ایشان در دیناست
و اگر نه گفت فضل ایشان بر تو اعظم است از فضل تو بر ایشان گفتم جعلت فداک چگونه میباشد این و حال که

من طعام جمعه هم طعام خود را و انفاق میکنم بر ایشان مال خود را و خدمت میکنم ایام برای ایشان بحال خود را گفت ای
ایشان چون داخل شوند بر رزق حق تعالی داخل شوند و چون خارج شوند خارج شوند بمغفرت تو ۱۰
مروی است از ابا جعفر ع که گفت اگر بنا کند مرد اطعام کند مومنی را الجوع هیزد است نزد من از آنکه آزاد کند افی
از ناس را گفتم چیست افی گفت ده هزار مردم ۱۱ مروی است از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه اطعام
کند برادر خود را لله مباشر او را از اجر مثل کسیکه اطعام کرده باشد فیامی را از ناس گفتم چیست قیام گفت
صد هزار از مردم ۱۲ مروی است از ابو بصیر ع که گفت مرا ابو عبد الله ع که چیست ترا که آزاد نمیکنی هر روز
نسمه گفتم مال هست اما تحمل این ندارد گفت اطعام کن هر روز مسکینا گفتم موسر را یا معسر را یعنی غنی را یا فقیر را
گفت موسر نیز که او را شتابها طعام دارد ۱۳ مروی است از ابا عبد الله ع که گفت انگور و لقمه که بخورد و آن را بدهد
مسلم احب است نزد من از آنکه آزاد کند رقبه را انگور بهتر است و فتح جاشت و شام که بدهد فلان و فلان
افضل است یعنی صاحب حقند است از دیبا و انگور را گوید و انگله غیبت را آنکه دیبا را گوید و انگور را گوید فلان
جدا کننده ۱۴ مروی است از ابا عبد الله ع که گفت اگر بنا کند مرد طعام را از اخوان خود و دست تر است
نزد من که داخل شوم بازار را و ابتیاع نایم را بیاورم آزاد کنم آنرا ۱۵ مروی است از ابا عبد الله ع که گفت اگر بنا کند
افضل کنم یک درهم را بدو داخل شوم با بن سوق ثمانه و ابتیاع نایم طعام را و جمع کنم از مسلمان بر ایشان آن مجموعه تر است
نزد من از آنکه آزاد کنم نسمه را ۱۶ مروی است از ابا عبد الله ع که گفت سوال کرد محمد بن علی را و گفت ما
چیز عدیل دو مانند میشود عتق رقبه را گفت اطعام مرد مسلم ۱۷ مروی است از ابا عبد الله ع که گفت ما بر ابر
نمیشود زیارت موسر را چیزی الا اطعام او و حق است بر خدای تعالی از اطعام کند از اطعام جمعه کسی را که اطعام
کرده باشد مومنی را ۱۸ مروی است از ابا عبد الله ع که گفت اگر اطعام کنم مومنی محتاج را احب است نزد من
از آنکه زیارت کنم او را و اگر او را زیارت کنم احب است نزد من از آنکه آزاد کنم ده رقبه را ۱۹ مروی است از
ابا عبد الله ع که گفت کسیکه اطعام کند مومنی را که موسر نیز و محتاج نباشد نیز باو است او را باجر عتق رقبه
از اولاد اسمعیل که او را خلاص کرده باشد از برای او و کسیکه اطعام کرده باشد مومنی محتاج را برابر است برای او
باجر صد رقبه از اولاد اسمعیل ۲۰ مروی است از نضر بن قابوس از ابا عبد الله ع که گفت
مرآنیه اطعام مومنی احب است نزد من از پس از عتق ده رقبه و ده رقبه و ده رقبه گفت و در رقبه و ده رقبه گفت
سبب اگر او را اطعام ندهند می میرد یا او از اضطرار میشود مانند جنانکه نسبتی احب است نزد او سوال کند پس فرمان

برای او بهتر است از مسند ناصب ای نفرمش احیا موءنا کسی که احیا کند مؤمنی را کانما احیی الناس جمیعا پس
چنانستکه احیا، مردم همه کرده باشد پس چون او را طعام داده باشید میرانیده باشید و چون طعام داده
باشید زنده کرده باشید ۱۰ درکسی که کسوه داده موءمنی او در بیع صدیقت ۲ مروایت
از جمیل بن دراج از ابا عبدالله ع که گفت کسیکه بپوشاند برادر خود را کسوه در بهشت یا صیف میفرماید
حق بر حق تعالی که بپوشاند او را از ثیاب جنت و آسان کند بر او سکرات موت و بگشاید تا بهای آن و توسعه
نماید در قبر او و چون برون آید از قبر خود تلقی کنند او را ملایکه ببشری و این قول خدا است عز و جل
در کتاب او و تتلقاهم الملایکه هذا یومکم الذی کنتم توعدون یعنی پیش از کشند اینان را ملایکه او را
و گویند اینست ارزوی که شما وعده داده میشدید بدان ۳ مروایت از ابا عبدالله ع که گفت کسیکه بپوشاند
یکی را از فقرای مسلمانان جامه از برهنگی او عاجز کند او را بچیزی از آنچه قوت با قوت او باشد در معیشت
موکل میسازد حق تعالی با دو هفت هزار ملایکه را که استغفار او کنند برای هر گاه حق که کرده تا وقتیکه نفخ
شود در صور ۴ مروایت از رسول الله ص که گفت کسیکه کسوه دهد احدی را از فقرای مسلمانان تا آخر کلام
مثل حدیث مذکور از ابا عبدالله ع ۵ مروایت از علاء بن کهیل که گفت کسیکه بپوشاند موءمنی را بپوشاند
حق تعالی او را از ثیاب فخر بیع جابیا سبز بهشت و مخزن ثیاب سراب بوده و در حدیث دیگر است که
تو نیشه در طعام مذابا شی مادام که آن بر تو باشد از آن کسوه و بعضی از نسخه پس ظاهر میشود که مراد از آن طعام
بر او در حفظ خدا باشی مادامکه جدا نباشد ۶ مروایت از ابا عبدالله ع که میگفت هر که بپوشاند موءمنی را تو با
برهنگی بپوشاند حق تعالی او را از استبرق جنت که رقیق و غلیظ و دیباج است مسروج بزهب و حریر را
بزگفته اند و هر که بپوشاند موءمنی را تو با از خلق همیشه در بستر خدا باشد مادام که باقی باشد از آن خرقه ۷
در الطاف موءمن و اکرام او و در بین ۸ مروایت از ابا عبدالله ع که گفت کسیکه اغاثه کند
از وجه برادر موءمن خدا تا و بوجه بپوشاند برای او وده حسنه را و کسیکه تبسم کند در وجه برادر موءمن او را است
یک حسنه ۹ مروایت از ابا عبدالله ع که گفت هر که نکو بود هر برادر خود را مر خدا را یعنی از جهت
او سعی و افعالی نماید حق تعالی برای او مر خدا را از رفیعت و این مانند اطاعتی است که مختص
میان عبد و بین خدا میشود و مراد او نوازش است یعنی اینان بسوی افعال خود کردی نیکوی احسن و
بکمال سهل نمود و مقصود آنست که نه بهشت و ثواب ۱۰ مروایت از ابا عبدالله ع که گفت

هر کس را که برادر موءمن باید پیش او و اوا کرام او کند چنانست که اکرام خدا کرده باشد عز و جل ۱۱
مروایت از رسول الله ص که گفت هیچ درامت مرا عبدی که لطف کند برادر خود را بجزی او
لطف الا اکرمه مکاری و بدار او را فضای تعالی از خدم جنت ۱۲ مروایت از رسول الله ص که گفت
کسیکه اکرام کند برادر مسلم را بکلمه که ملاطفت بدو بالا آن و توضیح کردن کشود از او جنت و رسانیدن خدا
بدن که محمود و کشود بر و رحمت تا دام که دوران بدن باشد ۱۳ مروایت از ابا عبدالله ع که گفت هر که
از انکه خاص کرده حق تعالی آن موءمن را آنکه بشناسانیده او را بر احوال او یعنی بگوید با آن فلان
و اگر چه قبیل بدو بیت بر بگیرد نیز را که حق تعالی میفرماید در کتاب خود ویؤثرون علی انفسهم
و لو کان بهم خصاصة الخبر میکنند بکری را بر نفسهای خود اگر چه با آنها قحط باشد بگوید
و این از هم است از قلیل و کثیر پس گفته و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون کسیکه
مصون کرده باشد شح نفس او و بخل او را پس آنجماعت مفلحان اند و رستگاران اند که
حق تعالی توفیق کرده باشد بدین وجه و دست داشته باشد او را و کسی را که دوست دارد خدای
تبارک و تعالی توفیق میکند الخ و او را در روز قیامت بفرجاب بعد از ان گفت ای چیل روایت
کن این حدیث را برای اخوان خود که این ترغیب است در رتبه و تکمیل ایمان ۱۴ مروایت
از ابا عبدالله ع که گفت هر که بترسد که موءمنی از خود را بترسانند بترس جبار است بآنچه
گفت مخلیه و متکا به و طعامی و کسوه و سلامی پس تعالی او را کرد ان کسی که کند جنت بمکافاة
او در دنیا و وحی کند حق تعالی بسوی او و کوبه بترسی که مر حرام کرده ام طعام تر را بر اهل دنیا
یعنی در دنیا مگر بر نبی و وصی نبی پس چون روز قیامت شود وحی کند بسوی جنت که
مکافاة کند اولیاء او را بطعامهای ایشان پس برون آیند از انجا و صفا و صایف یعنی خادمان
از غلمان و کنیزان با طبقهای مکافاة سر پوشیده مندیل او لو یعنی بستر خانهای از لوکو
بافته پس چون نظر کنند بجهنم و هول آن و بجنت و انچه در انست طیران کند عقول ایشان
و متمتع کرده از حور و ان آن نعیم دنیا دی نداکند از تخت عرش که بدرستی و بحقیقت کریم
تعالی حرام کرده است جهنم را بر کسی که اکل کند از طعام جنت الخ و در از کشد دستها را و تا کل نا پسند از ان
۱۵ مروایت از ابا جعفر ع که گفت واجب است برای موءمن بر موءمن اگر بستر کند بر او

ایم اگر در بعضی از نسخ بگفته شده است
و خاید بعضی از نسخ او را بخوانند
مناسب است و صحیح او را بخوانند
محافظه خانه تا انکه عطا کند حق تعالی
بسی تمامتر بستگان بستر در راه
او عزیز بر هیز در راه خدا

امنه و کبیره را ۹ مروست از اسحق بن عمار که گفت گفت ابو عبد الله ع احسان کن ای اسحق با والدین من
جنانکه استطاعت داری پرا که احسان کرده موسی نسبت بوی موسی و نه اعانه او الا که محمود شکر او
معلوم چنانکه زده میشود و مبیس و موقوف و مجروح میکرده دل او از ان جنبش خدش است و
خراشیدن و لطم چنانکه زدن و جرح مجراحت و قرح ریش ب ـــ و خدمت موسی و در بن باب
حدیث مروی از امیر المومنین ع که گفت گفت رسول الله ص هر مسلمان که خدمت کند فومی را
از مسلمان خدمت نکرده مگر بهتر از آنکه داده باشد بهتر حق تعالی او را مثل عدد ایشان خادم در جنت ب ـــ
در نصیحت موسی و در بن شش حدیث ۱ مروست از ابا عبد الله ع که گفت واجب است بر موسی
بر موسی صاحب او یعنی نصیحت و موظفت نمودن او کردن و پند او کفتن از روی خلوص چنانکه نصیحت یعنی خلوص
است دو نوع نصیح از یخ است یعنی موسی را بای موسی باید که خالص ناصح باشد و تقصیر در رعایت و
عنایت و محبت او نکند چنانکه کوینده نصح ثوب نصیحه کرد او را نخیطا و نصاحة و النصیحة الاسم و النصح
بالفتح و النصاح بالکسر و در نهایه مذکور است که النصح در لغت بمعنی خلوص است و معنی
نصح الله توبته صحت اعتقاد است در وصدابت او و اخلاص نیت در عبادت او و النصیحة کلمة یعبر بها
تصدیق است آن دعمل بگفته دانست و النصیحة لرسول الله ص تصدیق بنبوت او و رسالت او
و النصیحة لائمة المسلمین طاعت ایشان است در حق و عدم خروج بر ایشان و النصیحة لعامة المسلمین ارشاد ایشان
است بمصالح ایشان ۲ مروست از ابا عبد الله ع که گفت واجب است بر مومن بر موسی النصیحة او
در مشهد و مغیب یعنی در حضور و غیبت خالصا لوجه الله ۳ مروست از ابا جعفر ع که گفت واجب میشود برای موسی از
موسی نصیحت او و خلوص او ۴ مروست از رسول الله ص که گفت باید که نصیحت کند مردی از شما برادر خود را
مانند نصیحت او مر نفس خود را ۵ مروست از ابا عبد الله ع که گفت گفت رسول الله ص هر رسیکه بکرا عظم
مردمان از روی منزلت نزد خدای تعالی در روز قیامت امامت ایشان است و النصح ایشان در زمین او نصیحت کردن
برای خلق الله یعنی هر کرا نزدیک و بسی بیشتر باشد بهتر نصیحت مردمان منزلت او عظیم تر است نزد خدا و نزد
جهان ۶ مروست از سفیان بن عیینه که گفت نشنیدم از ابا عبد الله ع که گفت هرچه شنیدم از او نصیحت
در حق الله که علاقه نکند خدا را کسی چیزی که آن افضل تر باشد از نصیحت ب ـــ در اصلاح بین الناس
و در بن شش حدیث ۱ مروست از ابا عبد الله ع که گفت صدقه را که دوست میدارد خدای تعالی

از آنچه اصلاح بین الناس است هرگاه تفاسد کرده باشند و تقارب بهم رسانیده باشند و در میان ایشان هرگاه بغضه
یافته باشند پس تباعد را بتقارب بدل سازد و تفاسد را بتصالح فانه الصدقه ۲ مروست از ابا
عبد الله ع بسندی دیگر مثل حدیث مذکور ۳ مروست از ابا عبد الله ع که گفت اگر من اصلاح کنم میان دو کس
محبوبتر است نزد من از آنکه تصدق کنم بدو دینار ۴ مروست از ابن سنان از ابا عبد الله ع که گفت
هرگاه ببینی که در میان دو کس از شیعه ما نزاعی است بهتر خدیه و بهتر آنرا از مال خود و اصلاح کنید ایشان را ۵
مروست از ابن سنان از ابا حمزه ثمالی از ابا جعفر ع که گفت مرد را که با معضل و عرده و اما عرده آنکه
دشنام میدهد و در میزند پس توقف نمود و گفت باید که بنزد ایشان عرده و آمدیم بمنزل ابن سنان و اصلاح
کرد میان ما بچهار صد درهم و وضع کرد آنرا بسوی ما از جانب خود تا جون استحقاق نزد و ثوق و اعتماد باشد
هر کدام را بصاحب خود قرضوده کرد این از مال خود نیست لیکن از مال ابا عبد الله است که مرا امر کرده است
هرگاه تنازع شود میان دو کس از شیعه ما بچیزی اصلاح کنم میان ایشان و فدیه دهم در ان مال او و این
از مال ابا عبد الله ع ۶ مروست از ابا عبد الله ع که الصلح جایز است بکاذب اصلاح کننده دروغ
یعنی هرچند اصلاح دروغ مفسده ندارد و کفتن آن دروغ شناخته مشهور است که گفته اند دروغ مصلحت آمیز
راست فتنه انگیز یکی از آنها دروغ که بگوید میان دو کس ۷ مروست از ابا عبد الله ع که گفت در قول الله عز و جل و لا
تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا و تتقوا و تصلحوا بین الناس گفت هرگاه دعوت کرده
شوی برای صلح میان دو کس پس نرو که بر جزء چنین است هرآنکه کم آنرا یعنی ایمان خود را فعل آنرا
و اصلاح بدیکرد و موافق یعنی بحدیث نبوی که فرموده بود عبد الرحمن بن سمره را اذا حلفت علی
یمین فرایت غیرها خیرا منها فات الذی هو خیر و حاصل از نقدیر آنکه سوکندی که بر خلاف طاعت
و تقوی واقع شود باطل است و بسبب آن ترک تقوی و طاعت نشاید کرد و این او بهتر است از این تقدیر
که سوکند بسیار خوردن سزاوار نیست و اگر بر راست بهتر بوافقت قول حق تعالی و لا تجعل کل
حلاف مهین و بر این اضافه بیشتر است ۸ مروست از معویه بن عمار از ابا عبد الله ع
که گفت ابلاغ کن از من کذا و کذا در چیزهای که امر میکنم ترا که امر کنم ابلاغ کن ایشان را از من و بکویم از
جهة آنچه تو کفته مرا و نمیدانم که گفته مرا که گفت آری و بدرستی که مصلح کذاب نیست امیت و مجز
این نیست که آن صلح است نه کذب ب ـــ در اصلاح موسی و در بن چهار حدیث

اول روایت از صحابه که گفت گفتم مر ابا عبدالله را عه در قول الله عزوجل من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا ومن احیاها فکانما احیی الناس جمیعا گفت کسی را که اخراج کند کسی را از ضلالت بهدایت مجاز است که احیا او کرده باشد و کسی را که اخراج کند کسی را از هدایت بضلالت جباریست که او را کشته باشد ثانی روایت از فضیل بن یسار که گفت گفتم مر ابا جعفر را عه که قول الله عزوجل در کتاب او ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا گفت از غرق و حرق نجات دادن گفتم فمن اخرجها من الضلالة الی الهدی گفت آن تاویل اعظم است ثالث روایت از ابان مثل حدیث مذکور رابع روایت از عمران که گفت گفتم مر ابی عبدالله را عه که سوال کنم ترا اصلحک الله گفت نعم گفتم بودم مر بر جماعتی از رجال دیگر قوم که داخل زمین میشدند و بیرون میآمدند و مرا داعی جبر شد پس حق تعالی انداخت در دل من که خلاص میکرد هر کدام را که میخواست و امر در مر من و ایشان را گفت نسبت بر تو باک اگر تخلیه کنی میان مردمان چیزی بتو نیست و میان بر رود کار ایشان پس هر کرا که اراده کند حق تعالی که اخراج کند او را از ضلالت بسوی هدی اخراج میکند و گفت نیست بر تو باک اگر بینی و آگاه کردی از امر هدی چیزی را اگر القا کنی و بیندازی او را بسوی او چیزی را گفتم هرگز مرا از قول الله عزوجل ومن احیاها فکانما احیی الناس جمیعا گفت زنده کردن او غرق و حرق پس ساکت شد و بعد از ان گفت تاویل اعظم آنست که دعوت کند کسی را پس اجابت کند داعی را ثامن روایت از اهل خود و اقوام خود بسوی ایمان و در ین نجات مر او را تاسع روایت از بسیاری ابن خالد که گفت گفتم مر ابا عبدالله را عه مر است که مر است اهل بیت را که میشوند از آنچه من میگویم مر شما را بآن دعوت کنم ایشان را بسوی این امر گفت آری مر است که حق تعالی میگوید در کتاب خود یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة یعنی ای آنان که ایمان آورده اید وقایه و حمایت و محافظت کنید نفسهای خود را و اهل خود را از ناری که سوخت او مردمان و سنگها عاشر روایت از ابی عبدالله عه که گفت ایاکم والناس یعنی احتراز و الناس مثل ایاک والاسد یعنی در آنچه احتراز کنید نفس خود را از مردمان و مردمان را از نفس خود بدانید مثل نفس و اسد یعنی همچنانکه حق تعالی جبران اراده کند بر بنده خود چیزی را نگفت بشیء قبله نکتة فی قلبه فتوکه بها کما یرید در دل او نکته و علامتی و حیله پس او را گذارد در حالی که او جولان کند برای آن و طلب نماید آنرا پس گفت او را نفس او

اگر شما تکلم فایده بمردمان کنید و نفع ما هر جا که خدا رفت و اختیار کردیم کسی را که خدا اختیار کرده او را اختیار کرده حق تعالی محمد را و اختیار کردیم آل محمد را ثالث روایت از ثابت ابا سعید که گفت مر ابا عبدالله عه را ای ثابت ما لکم وللناس جیب بشنا و مر ناس را گفوا عن الناس یعنی ایستید از مردمان و دست بکشید و اصبری از ایشان زایل شوی امر خود بحق خدا که اگر اهل سماوات و اهل ارض مجتمع شوند بر اینکه اضلال کنند بنده را که اراده هدایت او کرده باشد نتوانند و مستطیع نشوند گفوا عن الناس باز دارید نفس خود را از ایشان و نگوئید بکسی از شما که راد مر او از امر ما و مر ما پس بدرستی که حق تعالی هر گاه اراده کند بعبدی خیری را طیب روح خوش کند روح او را چنانکه خبری نشنود از معروف الا که بشناسد آنرا و نه منکری را الا که انکار آن کند پس قذف کند بیندازد در دل او کلمه را که جمع کند بآن امر او را و شمال او را ثالث روایت از فضیل که گفت گفتم مر ابا عبدالله را که دعوت میکنیم مردمان را بآن امر گفت ای مفضل حق تعالی جون اراده کند بعبدی خیری را امر کند ملکی را تا اخذ کند بگردن او و داخل کرداند او را در امر ما یا بگذارد و مکرر با ختیار یا با جبار رابع روایت از ابا عبدالله عه که گفت بگذارید این امر خود را لله لا للناس برای خدا نه برای مردمان بدرستی که آنچه برای خدا باشد بر صعود میکند و بالا میرود بسوی آسمان و مخلص میکند در دین خود و مردمان بدرستی که مخلص غرضه قلب است یعنی تمام کننده آن حق تعالی گفته است مر پیغمبر خود را انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء بدرستی تو هدایت نمیکنی و محبوب خود را بسوی کسی را که دوست داشته باشی و لیکن الله تعالی هدایت میکند و محبوب خود را بسوی هر کسی که او را بخواهد و بداند زیرا که از تو اعمال نمی آید و از تو هیچ آیه و آنچه از تو آید و از تو هیچ آیه دلالت بر راست و کجی افعال نکند الناس یعنی بگذارید مردمان را و ایشان را و آنچه از تو آید از آیه و

قوی را برای غیر آنچنان که چون مرد کند بایشان باید از خزانه کنند دلهای ایشان را کرده نیشتاند
درگاه مردم کند بایشان باید از باطل قبول کنند دلهای ایشان آزاد اگر نه نیشتاند بخشند آنرا

الثالث مرویست از ابا عبد الله ع که گفت بدرستی که حق تعالی چون اراده کند بر بنده خیری را نکت کند
در دل او نکته از نور پس روشن گردد برای آن سمع او و قلب او چنانکه حریص شود از شما بر آنچه
در دست شماست و بر کاه اراده کند غیر آن را نکت کند در دل او نکته سوداء که کسیاه کرده در آن

الرابع لو سمع او قلب او پس تلاوت کرد این آیه را فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من
یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء الخامس مرویست از ابا عبد الله ع که گفت
بدرستی که حق تعالی بر کاه اراده کند عبد خود خیری را نکت کند در دل او نکته بیضاء و نقطه
مسامع دل او را و موکل سازد باو ملکی که تسدید و تقویه و تایید او کند و معاونت نماید و این را بآن آنچه
گوینده بر کاه اراده کند بعبدی بدی را نکت کند در دل او نکته سوداء از سر مسامع دل او نماید و موکل
سازد بر او شیطانی را که اضلال او کند و این را اضلال کویند ما — در آنکه حق تعالی دین را نگهدارد
و بر که دوست میدارد و دین چهار حدیث الاول مرویست از ابا عبد الله ع که گفت ای محمد
بدرستی که حق تعالی عطا میکند دنیا را بکسی که دوست میدارد و بکسی که دوست نمیدارد و نمیدهد
این امر را الا بصفوه خود از خلق خود سپس او الله بر دین چیزی میباشد و دین بآنچه ابراهیم و اسمعیل
و یعقوب و بنی یعقوب یا و محمد بن علی را اگر چه باین اجتماع بر دین باجتماع اند الثانی مرویست از مالک بن
اعین جهنی که گفت نشستیم ابا جعفر ع را پس گفت ای مالک بدرستی که حق تعالی میدهد دنیا را محبوب و مبغوض
خود و نمیدهد دین خود را الا بمحبوب خود الثالث مرویست از ابا جعفر ع که گفت حق تعالی میدهد این دنیا را
بر و فاجر پس بخدا سوگند ان دنیا را بیاز را الا بصفوه خود از خلق الرابع مرویست از ابا عبد الله ع که گفت
بدرستی که خدای تعالی دنیا را عطا میکند کسی را که خواهد و بکسی که نخواهد و ایمان را عطا نمیکند الا کسی را که خواهد

ما — در سلامت دین و در این چهار حدیث الاول مرویست از ابا عبد الله ع در
قول الله عز و جل فوقاه الله سیئات ما مکروا گفت تحقیق که بسط کرده بودند بر دوستهای خود
و بقتل رسانیده و لیکن آیا میدانید که چگونه وقایه او کرده حق تعالی وقایه او نموده از آنکه مقتول کشته
او را در دین او چنانکه او را از دین برگردانند حق تعالی او را از آن نگاه داشت الثانی مرویست از

ابا عبد الله ع که گفت بود در وصیت امیر المؤمنین ع مر اصحاب خود را بدانید که قرآن هدایت لیل و نهار است
و دوزبیل مظلم است بر آنچه باو از جهد و فاقه پس چون باخاطر شود و بلبقی بگردانید اموال خود را نزد دانشمن
خود و عیال خود ای آن کنید و چون نازله کرده نازله بگردانید انفس خود را نزد دین خود و عیال خود ای آن کنید بر آنچه
که هالک کسیت که هلاک شده بر دین او و عجب کسیت که محروب گشته بر دین او و بیچ مسلوب شده بر دین
نزد خدای او بدانید که نیست هیچ فقری بعد از حیث و نیست هیچ غنائی بعد از نار که منفک نمیکرد و سپر آن و وی
بیشتر و هر زیان بی نا بینائی هر کز چنا نمیشود الثالث مرویست از ابا جعفر ع که گفت سلامة الدین و الجنة
البدن خیر من المال و المال زینة من زینة الدنیا سلامت دین زینت دنیا است و صحت بدن که ثالث
دارد بهتر از مال و مال زینتی است میگذرد از زینتهای دنیا پس دین از زینتهای آخرت است و فضل دین
بر مال مانند فضل آخرت است بر دنیا الرابع مرویست از ابا جعفر ع بسنده دیگر مثل حدیث مذکور
الخامس مرویست که مردی داخل میشد بر ابا عبد الله ع از اصحاب او و گفت شت زمانه که بنا مادح کرد
پس داخل شد بر و بعضی معارف او بیچ آشنایان او آورا گفت فلان چه کرده است و کجا است او
پس شروع کرد که تنقیص کند کلام را بحیثی که او میشنود که او میشنود و میخواهد بیچ تو اکنی الحمد لله
او عبد الله ع گفت حکایت است دین او گفت همچنانکه تو میخواهی گفت هو والله الخیر کلی خدا که است
بخیر نفع دنیا بیچ سلامت دین حق گوارد هم چیزدارد و درویش چرا خواهد از آنکه خدا بیچ از آنکه خدا بیچ
درویشی چرا بیچ ما — در تقیه و در این بیت و سه حدیث الاول مرویست از ابا عبد الله ع
در قول الله عز و جل اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا الحسنة تقیه است و سیئه اذاعه است و دین و دنیا
صبر کرده اند گفت عاصروا و علی التقیه یعنی این اجر دو بار برای صبر در تقیه است و یدرؤن بالحسنة
السیئة و دفع میکنند بسبب حسنه سیئه را گفت حسنه تقیه است و سیئه اذاعه است و دین و دنیا
مخالفین چنانکه در زمن سلمان بود بود و بیشتر بین خود و بشکند بین محمد بن ابی بکر با کتاب اول و ثانی
و صبر بر دین و بیان و دفع جهل بحلم و دفع اذی بدار الثانی مرویست از ابا عبد الله ع
که گفت شیعه ما آنست که نیست در او فضل و نه دین بلا تقیه نه دین نیست کسی را که او را تقیه نیست در
باب دین و تقیه فضل چیزها رایت الا قدر و خیر در بسیار و در بیچ بعضی الثالث مرویست از ابا عبد الله ع
که گفت ابو عبد الله ع تقیه از دین خدا است گفتم از دین خدا است گفت ای والله از دین الله و تحقیق
التقیه من دین الله

بشر بارزقه الله علم و جور کند بر اعدا بتحامل و تقصیر کند برای اصدقا بدان او از خود در رتبت و مردم از او در راحت هر سخت که علم جلیل است و حلم و زیر او و صبر امیر جنود او و رفق رادر او و لین برادر

الثالثة مروی است از علی بن الحسین ع که گفت مومن عصامت مشئوم و نا سلامت مانده و ناطق میگردد تا عصمت با بد بحدیث نگشت نمیکند امامت خود را برای اصدق و کمان نمیکند بشهادت خود را از اعدا و عمل نمیکند چیز را ریا و ترک نمیکند از بیم آنکه ترک کند رسد از آنکه گوید و استغفار کند خدا را برای چیزی که نداند مقهور است مشئوم بعدل جاهل و خایف بهتر از آنست که آنچه کرده

الرابع مروی است از ابا عبد الله ع که گفت مومن را قوتست و دین و محبت در لین و ایمانست در یقین و حرکت است در رفق و در رفق و زهد علی است و در توکی و ورعیت در استقامت و علم است و حلم و کیاست در رفق و در حق و فضیلت در رضا و تجملیت در اراقه و عقوبت در قدرت و طاعتست لله در نصیحت و انتهاییت در شهوت و در عیست در رغبت و حرصست در جهاد و صوتیت در شغل و صبریت در شدت و وقاریست در هزاهز و صبریت در بکاره و شکریست در رخا عیشت کواد و ذکر نماید و قطع رحم کند و اهل دست بهتر فحشاء و غیظ بیکر شاق بیشود و از بهر او رسوا کند او را بطن او و غایب نگردد او را زوج او و حسد نبرد مردم را بغیر و توبیخ با بد و خود و توبیخ و تعییر کند و اسراف نکند و ذلیل مظلوم را و رحم کند مسکین را تائب او و رضا و مردم از او در راحت و رغبت نباید و از او دنیا و فزع کند از دنیا مردم را اهل بهتر لبوی او و اهل او و اهل او و اهل

از ابا جهور که گفت رسول الله در کسی که نشناخته بر خدا و تعظیم او نموده منع کرده و بان خود را از کلام و نظر خود را از طعام و معیشت و خالص ساخته نفس خود را بصیام و قیام گفتند پدران ما فدای تو باد شنیده و رسول الله صلوات الله علیه و آله و اولیاء الله بخاطر او گفت بر شما که اولیاء الله سکوت کنند و سکوت ایشان فکر است و نظر کنند و نظر ایشان عبرت است و نطق کنند و نطق ایشان حکمت است و مشی کنند و مشی ایشان مردمان برکت یابند اگر آجال ایشان نبودی که مکتوب است بر ایشان نمیتوانستند قرار کرد ارواح ایشان در اجساد ایشان بخوف عذاب و شوق ثواب بتفصیل مجمل این حدیث را در آخر شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در ترتیب العقلیین مذکور است من طلبه وجده کان من الموقنین العارفین

۳۶ مرویست از حسن بن سلام که خطبه کرد مردم را و گفت ای مردمان امنیت و جوار نیست مگر تمار از برادری که مرتوده است از اعظم مردمان در چشم خود و بوده در اصل آنچه عظیم بوده او را صغیر در چشم خود و بوده است در چشم خود عظیم پس منشاء تکبر نفس خود را بر او نیافته و اکثر مکاره که بدو میرسد از سلطان بوده است خارج از سلطان رفع خود پس استخفاف کرده نشود بر او عقل او را و رای او را بوده است خارج از سلطان حالت پس نیکو دست خود را الا بر ثقه برای منفعتی بود که تشهی کرده شود و مستحط نیکو تر و خبرتر می خرد یعنی خط و ابرام نیکو تر اکثر و بهتر خود و صفات و رفیع بغایت خاموش کشوده و غلبه کرده بر آن داخل میشد در مرآوت ترک میشد در دعوی القا نیکو و حجتی تا آنکه بسیار فاضل را بود که غافل میشد از اخوان و خاص نیکو خود را بچیزی دون ایشان بود ضعیف و مستضعف بود و بر که آمدی دسمی بست بودی عادی یعنی شیر با قوت علامت نکردی با جدی در چیزی که غدری نکرد بودی در مثل آن تا میدیدی اعتذار را و نیکو بر هم میگفت و میکرد بر هم نیکفت و بر که بود او را ابتزار کرده بر و بودی و معلوم نمیشد که کدام افضل است نظر کردی بآنچه اقرب بودی بمخالفت هوا و او شکوه و جمعی نکردی بکسی الا در جایی که امید بهبودی نزد او بودی و استشاره نمودی الا از کسی که امید نصیحت بودی بترم و تحفظ و تحری و تشهی و انتقام در چیزی نکردی و فاضل از دشمنی نشدی پس نمیتوانست باو مثل این اخلاق کریمه که استطاعت آن دارد و از اطاعت قول آن عاجز نباشد پس اخذ قلیل از آن کنند که آن بهتر است از ترک کثیر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

ای مومنان کلام امام همام علیه التحیة والسلام حکومت سیاست فرموده کلام مفصل بلیغ در نظام

بود پس بر که قید کرده بدانکه القابلین یعنی سابق شده اصحاب قید در ام

در مرام در تولیف علامات مرتضی خبر انجام که کنایتش ابلغ از صریح است در اعلام در فنا الله و ابا کم هذا الا بقام بحق الرسول و آله الکرام ۳۷ مرویست از جهم السدی که گفت ابو عبد الله که ای مهزم شیعه ما کیست که در نگذرد و صوت او سمع او را و نه تحمل ظلم و عداوت او دست او را و محدود نشود با و در علانیه و مخالفه نکند با جانب بوده و بخاطر تمایل ما را قایل بوده و ستم نبوده اگر ملاقات کند موضع را اگر مشکل و اگر ملاقی جاهل نشود بحرت کند از او و کم صحبت فداک پس مهزم چگونه کنم با این جماعت متشیعه گفت در ایشان تمیز و تبدیل و تخلیص خواهد آمد بر ایشان بسنون فحط که خانه کند ایشان را و طاعون برک که بقتل رساند ایشان را و اختلاف که متبدد و متفرق سازد ایشان را و شیعه ما الجمله فریاد نکند مانند مریکلب و جلع نکند مانند جلع غراب و سوال نکند عده ما اگر صحابه از جمع بمیرد کم صحبت فداک کجا طلب کنم ایشان را گفت در اطراف ارض اجماعت خفیض العیش اند متفقد از یار خود اگر شاد و حاضر شوند نشناخته نشوند و اگر غایب کردند تفقد ایشان نکنند و از موت جزع نمایند و در حضور نزاورده شوند یعنی زیارة همه بر کنند یا ایشان را زیارت کنند و اگر صاحب حاجتی پناه با ایشان برد رحم کنند مختلف بهترین قلوب ایشان اگرچه مختلف بهترین دار ایشان پس گفت و که گفته است رسول الله انا المدینه و علی الباب آنگاه حدیث یعنی منم مدینه و علی باب آن و دروغ گفته کسیکه زعم کند ان آن بهترین که داخل مدینه توان شد از جانب باب و دروغ گفته کسیکه زعم کند آن بهترین که مراد دست دارد و او علی را دشمن دارد بهترین ۳۸ مرویست از ابا عبد الله که گفت کسیکه معامله کند با مردم و ظلم نکند با ایشان و حدیث کند ایشان را و دروغ نگوید با ایشان و وعده دهد ایشان را و خلاف نکند آنرا میباشد از انکسان که حرامست غیبت ایشان و کاملست مروت ایشان و ظاهر است عدالت ایشان و واجب است اخوت ایشان ۳۹ مرویست از رسول الله که گفت سه خصلت در هر که باشد استکمال کرده خصال ایمان را هر که راضی باشد داخل نکرداند رضا او را و در داخل شود هر که غضب نکند خارج نکرداند او را غضب او را و هر که فاحش نباشد فاحش نکرداند او را و در باطل نشود آنجا اورا بیت مواقف یعضون آیه فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم ۴۱ مرویست از امیر المومنین علیه السلام که گفت بدستی که برای اهل دین علامات است که شناخته میشوند بآن الصدق حدیث و ادای امانت و وفای عهد و صدار حام و رحمت بر ضعفا و رقت مراقبت نمودن فقه موانات و احسان بایشان و بذل معروف و حسن خلق و سعه خلق و اتباع علم و هر که نزدیک کند او را بعلم و حلم

جایز نیست مر کسی را که مروت او را بنیابت بسند قبل از آنکه مر او را ثابت شود مروت مر وی و معاشرت مر وی و معاملت مر وی و بعد از ثبوت این امور مر او را موقوف میدارد بر وی و بعد از ثبوت این امور مر او را موقوف میدارد بر وی و بعد از ثبوت این امور مر او را موقوف میدارد بر وی

اول انکه

و جهل علامات مخالفه مروت انسان بهترین شکل قرب است بر ان ذو مروة و دلالت کند بر ان شخص ذو مروة

فصل مروة

پس ایشان را تصدیق نمودند و با افضل ایشان است بدانکه قریه که حبیب نجار در آنجا بود آنطاکیه بود و منزل او نزدیک باب ابواب پس چون خبر قوم او که تکذیب رسل کرده بودند و قصد قتل ایشان نمودند شنید بسرعت تمام آمد و بایشان استقبال نمود چنانکه حق تعالی خبر داده و جاء من اقصا المدینة رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسألکم اجرا و هم مهتدون قصه این است که فرستاد عیسی علیه السلام دو رسول را از حواریین علیهم السلام بسوی اهل آنطاکیه پس چون نزدیک شهر آمدند شیخی را دیدند که گوسفند چرانیدی داد و او را حبیب نجار میگفتند آمدند و او را سلام کردند شیخ گفت کیستید شما گفتند ما رسولان عیسی بن مریم علیهما السلام هستیم مبعوث شده ایم بسوی شما که شما را دعوت کنیم بسوی خدای تعالی و بیرون آریم شما را از عبادت اوثان بعبادت رحمان گفت با شما آیتی و علامتی هست گفتند بلی، شفا میدهیم مریض را و بری میسازیم مبتلا را بإذن الله شیخ گفت مرا پسری است صاحب فراش صد سال است که افتاده است گفتند ما را نزد او ببر تا مطلع شویم بر احوال او پس شیخ ایشان را برد پیش پسر و ایشان دست بروی مالیدند و بدرگاه خدا نالیدند پسرش در حال برخواست و صحیح شد پس این خبر در مدینه فاش گشت و شفا داد حق تعالی بدست ایشان مردمان بسیار را از مرضهای مختلفه پس رسولان بملک سید ایشان را طلب نمود چون حاضر شد باو گفت شما کیستید گفت ما رسولان عیسی ابن مریم آمده ایم تا شما را دعوت کنیم از عبادت چیزی که نمیشنود و نمی بیند و نمیتواند کسی را هیچ نفعی و دفع ضرری بکند بعبادت کسی که همه چیز را میشنود و میبیند و ملک گفت ما را آله هست غیر از آله شما گفتند بلی گفت آله شما کیست گفتند خدائی که شما را و آله شما را آفریده است گفت ما را مهلت باید دهید که نظر کنیم و اندیشه نمائیم درین باب و قومی دیگر ایشان را در انبار از آزار بسیار کردند و گفتند که ایشان را هر یک صد تازیانه زنند پس عیسی علیه السلام شمعون الصفا را که رئیس حواریین بود بسوی ایشان فرستاد و شمعون بقریه ایشان در آمد و با ملک بطریق حکمت سلوک نمود و مصاحبت میکرد و بتدریج داخل مجلس او شد و ایشان بر صحتی نزدیک میکرد و مقرب میشد و مثل ایشان تا آنکه بعضی از حقیقت رسولان از خاطر ایشان ملک محو شد و ایشان را طلبید و او را دعوت نمود آنگاه نزد ملک رفت ملک ایشان را بحبس انداخت و گوسفند ملک باز گاو شد و او را جماع کردند بقتل رسل پس این خبر بحبیب نجار رسید از منزل خود بسرعت تمام بیرون آمد و گفت تابع شوید بهتر از کسانی که ایشان را میطلبند و چون دانست که او مسلمان شده او را در زیر لگد کرفتند و کشتند پس حق تعالی او را داخل جنت

کرد و بعضی گفته اند که چون قوم اراده قتل او کردند حق تعالی او را رفع کرد بآسمان و او در جنت است و ولی خود را تا قیام دنیا و هلاک جنت و بعضی گفته اند از مقتول شد و حق تعالی زنده کرد و به بهشت برد پس چون داخل جنت شد قال یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین ای کاش قوم من میدانستند و مطلع میشدند بآنچه مغفرت بخشید مرا پروردگار من و گردانید مرا از جمله مکرمین و مقربان و داخل جنت کرین ابن بابویه مرویست از ابا جعفر علیه السلام که گفت بدرستی که موسی نزد حق تعالی افضل مکان است و سه بار ای کاش از نگار فرموده پس گفت بدرستی که حق تعالی او را عطا فرمود از جمله او واو محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و بران ابن بابویه مرویست از ابا عبد الله علیه السلام که گفت بدرستی که در جنت منزلی است که نمیرسد او را بنده الا پیغمبر یا وصی او ابن بابویه مرویست از ابا بصیر که گفت شکوه کردم با عبد الله علیه السلام آنچه میرسم بمن از آن اوجاع و استسقام گفت ای فلان اگر بدانی موضعی که جا جود دارد از مصایب هر آینه تمنی کنی که او را موضع کنند تعالی تعالی بقواضش بارها بدانه کشند ابن بابویه مرویست از ابا عبد الله علیه السلام که گفت اهل الله همیشه از خوف که موجود شوند در شدت باشند و آن بر صحت باشد بمدت قلیل باشد و عافیت طویل ابن بابویه مرویست از ابا جعفر علیه السلام که گفت بدرستی که حق تعالی تعاهد نماید مؤمن را ببلا همچنانکه تعاهد میکند مرد اهل خود را بهدیه از غیبت و تحفه و محافظت او بر هر چیز میخواهد او را از دنیا همچنانکه محبوب میدارد طبیب مریض را هر دو یا مؤمن را علت آخرت و مرض آن تا بعلت و مرض از او رفع نشود صحیح نگردد ابن بابویه مرویست از ابا عبد الله علیه السلام که گفت حق تعالی اگر چه اندک نگرداند مؤمن را از بلا هر دو یا حوادث آن ولیکن اندک میسازد او را از آفات و ضلالت دنیا و از شقاوت و آخرت ابن بابویه مرویست از علی بن الحسین علیهما السلام که گفت بدرستی که مؤمن کار هم برای مردی آنرا که معافات داشته باشد بهتر در دنیا و رنجاند او را مصایب و خسارت ابن بابویه مرویست از ابا عبد الله علیه السلام که گفت وصیت کرد عیسی پیغمبر حواریان خود را پس چون داخل شهر منزل آنرو نظر کرد بر جاجه که فوق حایطی او بیضه نهاد پس آن بیضه واقع شد بر میخی که در حایط بود و ثابت شد و ساقط نشد و نیفتاد و نشکست پس عیسی متعجب شد از آن و گفت تعجب کردی ازین بیضه بحق حق کسی را مبعوث ساخته بحق که مصیبت نرسیده مرا هرگز بهیچ چیز رسول الله صلعم الهوض و حرکت کرد و برخواست و چیزی آورد در منزل آورد و گفت کسی را که مصیبت نرسیده بهتر بتاخیر دارد و حاجتی بهتر نمیدارد او را پس هر که

اما چنین میسازد مبتلا پس؟

اگر نبود الحاح این شیعه برادر خدا در طلب رزق هر آینه نقل میکرد ایشان را از خانه‌ها که
تنگ‌تر از آن باشند هر آینه آخرت و ضیق دنیا حاصل شود چنانکه از احوال انبیا و اوصیا ظاهر شود
که الدنیا سجن المؤمن **ع** مروی است از حسین بن کثیر خزاز از ابا عبد الله که مراکنت آباد داخل کوفه شوای
ابا علی پس خانه زاد چیزی که داشتی‌ای آن داشته باشی گفتم چه گفت به که هر چه بینی که قوت در برابر این
ان شاء الله بهتر برای تو **ع** مروی است از ابا عبد الله که گفت به درستی که حق تعالی عذر خواهد
خواهد کرد بسوی عبد مؤمن محتاج در روز قیامت گوید که برادر بسوی برادر خود بازگرد پس گوید
بخدا سوگند مرا نیاز نکرد مگر از خواری تو نزد من رفع کن این حاجت را پس بگوید
و همین که چیزی عوض دنیائی او شود داده باشد او را پس سر بردارد و به بیند چیزی که نزد خدای شود دو کوه
از هر چه نگرد داده از آنچه منع کرده بود او را از آنچه عوض داده **ع** مروی است از ابا عبد الله که
گفت هر گاه روز قیامت شود قیام شود و خلق جمع شوند از هر دهان و اندامها بیاید جنت و برند در
جنت پس گفته شود که کیست که گوید ما فقیر بوده‌ایم گوید ایشان را که آیا پیش از حساب چیزی
گوید چیزی نداده‌اند به او که حساب کنند حق تعالی گوید راست میگویند داخل جنت کنید ایشان را
بجناب **ع** مروی است از ابا الحسن **ع** که گفت هر فقیر که نگردم فقیر را برای کرامت ایشان نزد خدا
و فقیر نگردم فقیر را بر هوان او نزد خدا مگر از برای آنچه ابتلا و اختیار نموده‌ام بدان
اغنیا را بفقرا و اگر فقرا نبودند هر آینه مستوجب میشدند اغنیا جنت را **ع** مروی است از ابا عبد الله
که گفت هیچ سیر شیعه ما یعنی اغنیای ایشان ما نه بر حوائج ایشان پس حفظ کنید ما را
در ایشان که حفظ کنند شما را الله تعالی **ع** مروی است از امیر المؤمنین **ع** که گفت فقرا زین است
برای مؤمنین از کفار بر حذر باشید از ایشان بتمام حذر **ع** مروی است از ابی سعید بن مسیب که گفت سؤال کردم حسین را از قول الله عز و جل ولو لا ان یکون الناس امة واحدة
گفت نخواسته است بآن امت محمد را که اگر نبود بر دین واحد که کفار باشند کل ایشان را برای میل
ایشان به دنیا و حرص بران و اختیار ان بر دین لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا معارج فضة هر آینه
میکرد البته بجهت کسی که کافر میشد بر خدا برای بیوت ایشان به برای بیوت سقفها از فضه و صعود
از ذهب یظهرون علیها و سریرا که بران بالا روند و برای بیوت ایشان ابواب و سررا که تکیه زنند

بران و زحوف و نقوش بهتر از او اگر میکرد حق تعالی این را بجهت محمد هر آینه محزون میشدند مؤمنان
و مغموم میگردانید آن ایشان را و ملک نمیکردند ایشان را وارث بفرستادند ایشان را حاصل اگر میدادگان را
در دنیا غایة ایکه تعالی او بود برای تجارت دنیا نزد او متفاوت داشت پس چون مشتمل بر فقد و بلوی
نکرد جمیع فعل مشتمل بران بر حکیم جایز نباشد پس قسمت رزق در معیشت بر حسب مصالح واقع است و رفع
بعضی فوق بعضی بلفظ را و اغنا پس گردانیده بران وجه که مقتضا و موجب حکمت و مصلحت بوده و غیر
ما دیگر درین باب و درین دو وصیت **ما** مروی است از ابا عبد الله که داخل سر بازار
واصلی و گفت او را اصلحک الله بدرستی که مرد مروی ام منقطع شده بسوی ما بود و ما دوست خود و مرا دوست
است حاجتی شنیده و بان حاجت تقرب کرده بسوی اهل بیت خود و قوم خود و زیاده شده مرا
بسبب آن الا دوری از ایشان گفت ایکه حق تعالی او داده بهتر است از ایکه از تو گرفته گفت
جعلت فداک دعا کن خدا را که فراغ کرداند از خلق خود گفت حق تعالی قسمت کرده رزق هر کرا خواسته
بر دست هر کرا خواسته و دیگر سؤال کن خدا را که ترا غنی سازد از حاجتی که کرا محفظ کرداند ترا بسبب خلق
ما مروی است از ابا عبد الله که گفت الفقر المودی الی الکفر فقر موت اکفر است یعنی قتل کفر است
فقر از دنیا رود در دم است گفت نه ولکن من الدین فقر از دین مروت و داخل سفها شدن
و بگوش جهالت افتاده کردن **ما** در اکثر قبایل و دوکش است بر یکی از ان ملکی است
مرشد و بر دیگری شیطان بست متفق این امر میشوند و این را چون میبیند امید میشود شیطان
اعلک را از خود میکند و این قول حق است ز و جل که گفته عن الیمین و عن الشمال بلفظ من قول
الا لدیه رقیب عتید از جانب یمین و شمال نشسته اند فرشته از هول چیزی الا که نزد او رقیبی و حافظی بگرد
آماده **ما** مروی است از ابا عبد الله که گفت مرد شیخ و قلب دو اوان است پس شیخ فقد کند بنده
گناهی که کرده او را و روح ایمان که مکرر و کرده او را شیطان که کبر و هر کاه مردی را بطرف مراد بشر نزع
کرده شود از و روح ایمان **ما** مروی است از ابا عبد الله که گفت نیست موضع الا که برای قلب او
دو اذن هر دو بر وجوف او اذنی است که نفث و نفخ کند دران وسواس خناس و اذنی است که نفث
و نفخ نماید دران ملک الهامی پس تائید میکند حق تعالی مؤمن را بملک و این قول اوست که گفته
و ایده بروح منه یعنی تائید کند حق تعالی او را بروحی از خود **ما** در روحی که موجب است

مؤمن بآن و درین کجه شیث مروی از ابا عبد الله ع که گفت داخل شدم بر ابا الحسن ع پس گفت مرا خبر دهد که
الله تعالی مزید ساخته مؤمن را روزی که حاضر شود او را در کل وقتی که احسان کننده بآن و تقوی نماید و
غایب شود از و در کل وقتی که گناه کند و اعتدای در رزق پس او با است جایگاه آنرا ترک و انتقاص
کند و ملتفت بغیر او شود و بسیاقت و فیضت نماید و در زمین نزد اساءة او پس گفت
ناامیدی بندگان ضعیفهای او را با صلاح انفس خود تا زیاده کنند انبیس یقین را و در بر کنند لباس
ظن را پس گفت رحم کند الله حق تعالی مردی را که قصد خیر کند و کجای آورد آنرا یا قصد شر کند و کجای
نیاورد آنرا جز ترجع کرده و ازان بعد ازان گفت ما نیاده چیزی روح را بعد از رضای خدای و اجب
الاطاعة و عمل برای او لا بغیره ما ـــــ و در نوحیفا و درین سه و کجه حدیث الاول مروی
از ابا عبد الله ع که گفت گفت پدرم ع مداومت کنید بر چیزی که نیست هیچ چیزی الفت از خطیه برای قلب آدمی بر سنت
که قلب بنده الف میکرده از پس بیشتر بآن بر بگرداند تا آنکه ان غالب میکرده و بر و پس میکرده و اعلا
آن اسفل آن و اسفل اعلا یعنی از حب احوال متغیر شود الثانی مروی از ابا عبد الله ع که گفت در
قول اسدعز و جل فاصبرهم کما اصبر اولوا العزم من الرسل چه صبر داده ایشان را ابراهیم گفت فاصبر هم علی فاصل ما بعدان
یعنی ربعل آنچه میکنند میدانند که میکرداند ان ایشان را و بسوی نا میبرد الثالث مروی از ابا عبد الله
که گفت نیست هیچ رکی که بزند ذنبکتی و نه مصیبتی الا بذنبی و کنای و این قول الله عز و جل
است و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر یعنی آنچه نمارا رسیده باشد از
معصیت پس الا بسبب جرایت که کرده آنرا و بسیای نما و عفو میکند حق تعالی از ان و نوشت گفت
آنچه عفو میکند حق تعالی زیاده تر است از آنچه مواخذه میفرماید بآن الرابع مروی از ابا عبد الله ع که گفت
نیست هیچ بنده که برسد عبد الا بذنبی و آنچه عفو میفرماید حق تعالی از و اکثر است از آنچه عیار آن باشد الخامس
مروی از امیر المؤمنین ع که گفت اظهار کنید از اصحاب خود که ایشان بهترند و رها کنید که تحقیق کرده اند
اعمال فاضحه را که سیات اند و این مبادا که سیات از لشکریان است از لشکر سیات
بد تجنب عمود قصد او ست و شب ع اعلام تا ناگاه افتد کنند را و این مخ را یات خواننده حاصل آنکه
چون نزدیک کار باشی خفته کردن نا خوشی بهتر از جنبنده و در واضحه با عمال فاضحه غفلت است
از علمای رسوا کننده پس ایمن مشو از پیشوا سیات که مبادا شیخوخ زنده برستند و

ایمانرا ببرد در یات الثانی مروی از ابا عبد الله ع که گفت تعوذ کنید و پناه گیرید بآنچه تعالی بتو
از اسطوات الله تعالی بلیل و نهار راوی گفت کنم چیست سطوات الله تعالی گفت اخذ و قهر و بطش
او بر معاصی الثالث مروی از ابا جعفر ع که گفت ذنوب کل آن شدیده است و اشد آنچه
دنیی است که لم و دم آن بروید و عادت کند زیرا که یا مرحوم شود یا معذب فی جهنم را داخل شود
الا طیب پس خود را طیب گرد تا داخل طیب شوی الطیبات للطیبین و دوست دارد
خدای پاکیزه را پاک شود ذات او دوست الرابع مروی از ابی جعفر ع که گفت مردی
که عبد میشود که گناه کند پس نزدیک میشود بآن گناه و گریه کرده از ورزق الخامس مروی از رسول الله ص که گفت
ملعونست ملعونست کسی که عبادت کند دنیا را و درهم را ملعونست ملعونست کسیکه تکبر و تو بخ نماید
الی را ملعونست ملعونست کسیکه نخل کند بهیر را یعنی نوحی نماید آنرا السادس مروی از ابا جعفر ع
که گفت بپرهیزید از محقرات ذنوب بدرستی که آن از اعلایی جمعت میکرده یکی از شما که گناه میکنم و
استغفار نمیکنم و حق تعالی میگوید ستکتب ما قدموا و آثارهم و کل شی احصیناه فی امام مبین
بتحقیق که مینویسیم ما آنچه مقدم کنند و پس فرستند از طاعات و معاصی و در دارد و نیا و آثار ایشان را
نیز مینویسیم هر چه باشد از آنچه مانده از ایشان در نیک و بد و همه چیز در کتاب مبین که لوح محفوظ
است هست از حوادث از صغیر و کبیر که کل صغیر و کبیر مستطر و وجه در احصا آنست که ملایکه
اعتبار کنند بآن هر گاه مقابله کنند آنچه حادث شود از امور و دلالت بهتر بر معلومات
الله تعالی در علم او علی التفصیل رخفا لکتابة الخ یات و گفت قال الله تعالی انها ان تک مثقال حبة
من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر و مستکه
معذبان از خیر و شر اگر مثقال خردلی باشد و در زیر باشد صخره راجع بنقصه بهتر یعنی حال و
قصه اینست تراکه اگر بوده باشی مثقال حبه و وزن آن از خردل پس باشی در سنگ
سخت یا در آسمانها و زمینها که ایشان میکند حق تعالی بآن و می آورد و حساب میکند بدرستی که حق تعالی
لطیف و خبیر یعنی امری لطیف که هیچکس نمیداند او را الا او و یا بتواند و داناست و خبیر بران و بهمه چیز از دقایق
آیه در فصیحت لقمان است مریسه خود را و گفته اند آن صخره نمود آسمان است و نه در زمین بلکه
تحت هفتم زمین است یعنی هر جا باشد که حق تعالی میداند و حاضر میکند ان ذره را در روز قیامت

و مجازاة میفرماید و این مثل قول اوست قسم بعمل مثقال ذرة خیرا یره الایه روایت شده که
پسر لقمان لقمان را گفت ای پدر اگر چه در مثقل بحریعنی در قعر آن بحر آیا حق تعالی آنرا حساب نکند
گفت تو از آن سوال کردی اگر آن حبه مثقال ذره باشد مخفی در صخره عظیم یا در قعر آسمانها یا در
زمین که حق تعالی آن چیز است قادر بر استخراج آن ان الله لطیف خبیر الخ و مروی است از ابا عبد الله
که گفت بدرستی که گناه محروم میسازد عبد را از رزق و مروی است از ابا جعفر ع که گفت بدرستی که
عبد میشود که گناه کند فیکدر ای یتبع و یدفع عنه الرزق پس متبع و دفع شود از و رزق او
و مخاوت کرد این آیه را اذا قضی الیصرفها مصبحین ان وقت که قسم خورده بودند که وقت صبح قرا
میوه های باغ را خواهند برید و ندیدند که تمام بباد فنا رفته بود و ایشان محروم ماندند
جواستثنی نکرده بودند ان شاء الله نگفته بودند حنانگه گفت فطاف علیها طایف من ربک و هم نائمون
پس طواف کرد یعنی نازل کرد طایفی و حادثی و نکبتی از جانب پروردگار در حالی که ایشان در خواب
بودند و خبر از ایشان نداشتند و مروی است از ابا عبد الله ع که گفت هرگاه مکاتبی کند بنده پس بیاورد
آنرا در دل او نکته سوداء مانند نقطه و اثر سیاه پس هیچ نکند محو و نابود کرده و نوشته شود دیگر
توبه و اگر زیاده شود آن ذنب زیاده شود آن نکته تا آنکه غالب شود بر دل او پس فلاح و نجات
نیابد بعد از ان ابدا الاباد و مروی است از ابا جعفر ع که گفت بدرستی که بنده سوال میکند حاجتی را
از خدای تعالی و حساب کرده است که از ایشان او ان بهتر که قضا کند آنرا مایل قریب نزدیک یا وقت بطی
که دیر برسد پس گناهی کند آن بنده حق تعالی که دیر کرده ملک را که قضا کند الحاجت او او را از ان
محروم کرد برای انکه او متوضی نخط خود شده و مستوجب حرمان گردیده از خیر و مروی است از
ابا جعفر ع که گفت هیچ سالی در مطر کمتر از سال دیگر نیست لکن حق تعالی میگرداند مطر را هر جا که
خواهد بدرستی که حق تعالی جون عمل کنند قومی بطاعتی صرف میکند از ایشان آنچه تقدیر کرده برای
ایشان از مطر در ان سال بغیر ایشان و بفیافی و صحاری و بحار و جبال میفرستد بدرستی که حق
تعالی عذاب میکند جعل را در جحر آن بجهت مطری که از ان محل باو رسیده بکجا یا امان که در حصون
امن بنشیند و گاه میکرد انه برای ان سبیلی و در مسلک دیگر سوی محل امن میگشاید پس گفت ابو جعفر ع
فاعتبروا یا اولی الابصار و مروی است از ابا عبد الله ع که گفت بدرستی که مردی کنا هی

محروم میشود از صلوة لیل بدرستی که رجل بواسطه است در حبس از سکین و رطم یعنی از کار و در گو
و مروی است از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه هم و غصه کند بسبب پس باید بگوید آنرا بدرستی که حق تعالی
بسا که بیند بنده را در عمل و پس کوتاه کند بجهت عزت من قسم که نمی آمرزم ترا بعد از این ابدا و مروی است
از ابا الحسن ع که گفت حق است بر خدای تعالی که عالم نشود با دوام داری الا انکه گناه باند اقتاب بآن
ناظر آن کند یعنی خواب کند البته چنانکه آفتاب در جبال آن پرتو انداز د برای نظر آن از ان معصیت
که اجرا کرده اند و مروی است از سوال ابی ع که گفت بدرستی که بنده محبوس میشود بر گناهی از گناهان خود
صد سال و فکر کند سوی ازواج خود در جنت که در تنعم و راحت بنشسته اند و مروی است از ابا جعفر ع که گفت
نیست هیچ از اجساد الا که در دل او نکته بیضا باشد پس جون گناه کند بیرون آید دران نکته سیاه
پس اگر توبه کند زایل کرده آن نکته سیاه و اگر مداومت نماید در ذنوب زیاده شود آن سواد تا آنکه بپوشاند
آن بیاض را پس جون بیاض مستور گردد راجع نگردد صاحبش بهیچ خیر ابدا و این قول الله است
عز و جل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی بتحقیق که بر دل ایشان زنگ گذاشته بود های ایشان انچه
بوده اند که کسب میکرده اند از اعمال سیئه و مروی است از امیر المومنین ع مثل صدیت هیچ بنده بسته
و دیگر ابو بصیر مروی است از امیر المومنین ع که گفت بدرستی که حق تعالی قضا کرده قضا حتم که انعام میکند
یعنی راجع بر پس بسته کند از و آنرا تا انکه احداث کند آن عبد گناهی را که مستوجب شود بسبب آن عقوبتی
یعنی غضب را چنانکه گفت ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و مروی است که سوال کرد
مردی از ابا عبد الله ع در قول الله عز و جل فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا و ظلموا انفسهم الایه
گفت ای پروردگار ما دور کردان میان سفرهای ما یعنی بکردان میان ما و میان شام فلوات و مخاوف
که بیابان باشند تا راکب شویم مراحل خود را و منازل کنیم و قلم کرده نفس خود گفت بنا نفس خود
بودند که آیات ترا قرارهای منصفه بودند که نظر میکردند بعجایب آیات ان و انها جاریه را میداشتند و
اموال طلبه پس گاه نشدند نعمتهای خدا را عز و جل و تغییر داده انچه با انفس ایشان بود از عافیه الله
تعالی پس حق تعالی تغییر کرد انچه با ایشان بود از نعمتهای او فجعلناهم احادیث و مزقناهم کل ممزق
ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور پس کردانیدیم ما ایشان را احادیث و امثال برای کسانی که بعد از
آینده نامحدث نمایند از ایشان و مثلها زنند و تمزیق و تفریق نمودیم ایشان را در کل وجوه از بلاد

کل توفیق بدرستی که در این آیات و علامات است برای هر که صابر و شکور باشد در نعمتها و نقمتها یعنی صبور در معاصی
شکور در طاعات و بدرستی که حق تعالی تغییر نمیدهد آنچه بقومی بخشیده تا تغییر ندهند آنان آنچه با نفس آنان بوده
باشد پس ارسال فرمود باری تعالی بر ایشان سیل عرم یعنی سدی را که شبانه روز آب بود تا تفریق کرد در میان
ایشان و خراب ساخت دیار ایشان را و ببرد اموال ایشان را و عوض مستاند ایشان را بآنکه بدهد ایشان را
وعده است از جمله آب که عبارت است از رفتن آن بلده خالی و تبدیل کرد بکنان جنات ایشان دو جنت
صاحبان اکل خمط یعنی ماکول از اراک و اثل درخت شبیه بطرفا که بدهد میوه و بعضی از سدر قلیل پس گفت
ذلک جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الا الکفور آنچه کردیم جزای بود که دادیم ایشان را بسبب آنکه
کافر شده بودند و آیا جزا میدهیم مگر کافران را یعنی آنکه این قصه شهادت میدهد بر آنکه سبب
است کفر مهلک شده مروی است که از رسول خدا پرسیدند که سبا مرد بود یا زن گفت مردی بود از
عرب که متولد شد ده پسر نشستند پس بمن شدند و بحارث شام گفتند ازد و کنده و دوح و اشعریون و
انمار و حمیر و خثعم و بجیله از انمار شاهیان عامله و جذام و لخم و غسان بعضی در اینجا بسبا قبیله
اند اولاد سبا بن یشجب بن یعرب قحطان یاد حق تعالی ذکر کرده بسبا در دو مکان ایشان آیتی بود
یعنی حجتی قاهر بر وحدانیت باری تعالی و بر قدرت او و علامتی بر صنع نعمت او و جنتان تفسیر آن کرده که
ایشان را دو جنت بود از یمین و شمال گفته شد بایشان که بخورید از روزی پروردگار خود و شکر او کنید
از نواحی بلدة طیبة و رب غفور پس ایشان اعراض کردند از حق و شکر او نکردند و
بجانب منع حقیق بلدة طیبة و رب غفور پس ایشان اعراض کردند از حق و شکر او نکردند و
سدی پیش آمد و گردید سیزده قریه بود در هر قریه پیغمبری که ایشان را دعوت میکرد و
وعدات انبیا را تشنیده نه حق تعالی ارسال کرد بایشان عرم را که اکثر اجتماع آبهای رودخانها
بدانها بود پس سیل او جمله را خراب کرد و تبدیل کرد آن دو جنت را بدو جنت که در خشای خار دارد و میوه تلخ
تمخ بار دارد شتند و این را بجنت گفته است تضعیف مزوجه و آزه و اراک کنایه از کل بدخار و شکل
شیء اجنی خشکید و لاشان خشک شد مروی است از ابا عبد الله ع که گفت نعمت زاده
حق تعالی بعبدی نعمتی را که سلب ان نکرده بر او تا آنکه گناهی احداث کرده باشد و سبب ان گناهی
شود که سلب ان نعمت شود الا بذنب مروی است از ابا عبد الله ع که گفت بدرستی که حق تعالی و تقدس

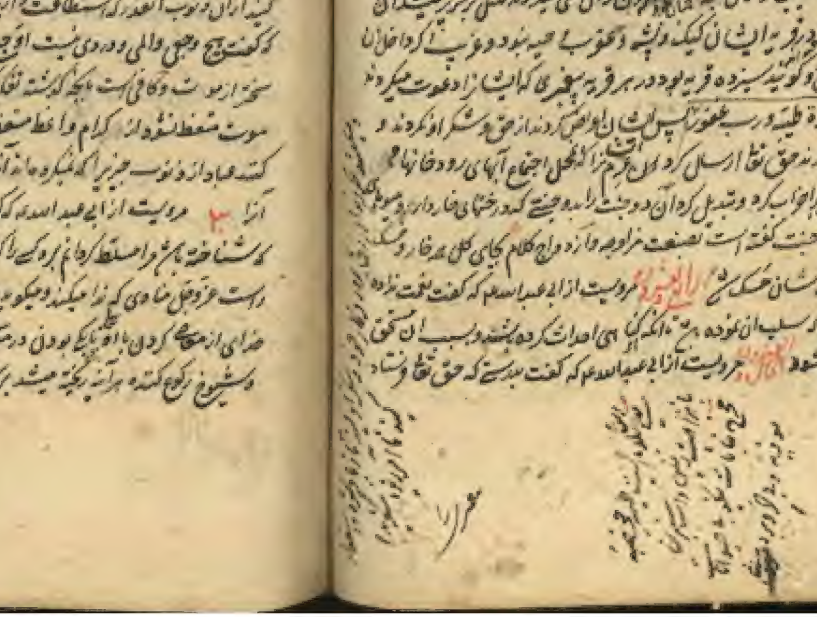

پیغمبری را از پیغمبران خود بقومی وحی کرد تا بگوید قوم خود را که نیست از اهل قریه و نه از مردمانی که
بوده باشند بر طاعت و رسیده باشد ایشان را آنرا و اراضی پس ایشان تحول کرده باشند از آنچه دوست
میداشته ام مرسوی آنچه دشمن میداشته ام الا که تحویل کرده ام ایشان را آنچه دوست میداشته اند
بسوی آنچه دشمن داشته اند و نبوده از اهل قریه و نه اهل بیتی که بوده باشند بر معصیتی پس بیاید بایشان
ایشان را عذاب شدت پس تحول کرده باشند از آنچه محبوب من بوده بآنچه مکروه من بوده الا که تحویل نموده ام
برای ایشان الا آنچه کاره بوده اند از ایشان بسوی آنچه خواسته اند و بگو مر ایشان را اندر ساعتی که رحمت من سابق است
غضب مرا پس نومید مشوید از رحمت من در ساعتی که قهر من غالب است و نزد من گناهی و وحشی آمرزم آنرا و بگو
ایشان را که نقوض نکنند معاند بوده بخط من و اتخاف نمایند ما و لیاء من در ساعتی که کراهت من بر ایشان علوات نزد غضب
که مقاومت نکنند رای او چیزی از خلق من ۲۶ مرویست از رضا ع که گفت وحی فرستاد الله تعالی
بسوی پیغمبری از پیغمبران که بهر گاه اطاعت کرده شوم راضی شوم و بهر گاه راضی شوم برکت میکنم و
نیست برای برکت من نهایتی و بهر گاه عصیان کرده شوم غضب میکنم و بهر گاه غضب کنم لعنت میکنم و
لعنت من میرسد بهفتم طبقه از اطباق ثابت ۲۷ مردم ۲۸ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت وحی کرد
یکی از انبیا را بسیار میشود خوف از سلطان وقت و نیست ان الا از ذنوب شما پس توقی و تحفظ
کنید از ان ذنوب انقدر که استطاعت دارید و شتابی و تعجیل میکنم در ان ۲۹ مرویست از ابا الحسن ع
که گفت حج و جهاد والی و ورود بیت افضل است بجهة آنکه ورود بیت برای قلوب از ذنوب وبیخ حوالی بیت
سخت از موت و کافی است بآنچه که گرسنه تفکر کردن و کافی نیست واعظ بودن پس کسیکه از مواعظ
موت متعظ نشود از کرام مواعظ متعظ کرده ۳۰ مرویست از امام رضا ع که گفت هر گاه اصحاب
کسی عباد از ذنوب خود بترسند و بگریند ما آنرا اصدات کنند حق تعالی برای ایشان جایی که نیست خانه
آنرا ۳۱ مرویست از ابا عبد الله ع که گفت حق تعالی میفرماید در وحی فرستاده خود که هر که
گرسنه شده باشد از اصطکار و امام بر دو کسی را که نشناخته باشد مرا ۳۲ مرویست از ابا الحسن ع که گفت هر
راست عز و جل منادی که ندا میکند در هیکل بر هیکل عباد الله عن معاصی الله منعه و رعایه ای بندگان
خدای از معاصی کردن باو تا بیکه بودن در معاصی ای عاصی پس اگر نمیشود نه بهم جزوه و صبیان شیر خوارند
و شیوخ رکع کنند و بهائم بچرند هر آینه بریخته میشد بر شما عذاب سخت بر سختی سخت که دران کوفته میشدید

روایت از فضیل از ابا عبدالله ع که گفت مسلوب میشود از روح ایمان مادام که ربا بخورد پس چون زوال کند عود کند ایمان گفت گفتم که اگر ام ولد کند حرام گفت لا اگر قصد سرقه کند آیا قطع کرده میشود دست او گفت روایت از ابا عبدالله ع که گفت کبایر هفت اند از انجمله قتل نفس است متعمدا و شرک بخدا و قذف محصنه و اکل ربا بعد البینه و فرار از زحف و عقوق والدین و اکل مال یتیم ظلما گفت عقوق و شرک یکیست روایت از ابا عبدالله ع که گفت آنکسی که هرگاه بخواند پدرش او را لبیک گوید بدرستی او را و آنکسی که هرگاه اجابت او کند پسرش او را لبیک گوید بدرستی او را و فرمان بردن پسر پدر را و فرمان بردن پدر پسر را واجب است و عقوق از ابان بن تغلب روایت از ابا عبدالله ع که گفت آمد مردی بسوی امیرالمؤمنین ع گفت بدرستی که پدر من مرده است و از او مالی مانده است و او را زنی است که بعضی از مرده مارا از او فرزندان است آیا بگیرد زن پدر را از مال پدر گفت نه و لیکن بگیرد از مال پدر بقدر آنچه خرج کرده است بر او و بر فرزندان او و بر خادم او و بر مرکب او و بر شتر او و ب

بعد بدهد مراد از روح شهوت وقتی پیدا میگردد روح بدن تا کمه واقع گردانده او را و خلیفه پس چون ناقصه شده
خلیفه انقصان شود از ایمان او و تنقص و تخلص یابد و دور کرده از ان پس عود میکنند و ان تا توبه کنند و چون
توبه کنند قوبه دهد او را حق تعالی و اگر عود کنند داخل کرداند او را بجهنم اما اصحاب مشائیان ایشان بوده باشند
که میگوید باری تعالی الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم یعنی میشناسند پیغمبر را و علی را
در توریه و انجیل همچنانکه میشناسند پسران خود را در منازل خود و ان فریقا منهم لیکتمون الحق وهم یعلمون
الحق من دیگر بدسته که فریق از ایشان هرآینه میپوشانند حق را و حال انکه عبدالله حق را از پروردگار
خود چنانکه دانند که تو رسول سوای ایشان فلا تکونن من الممترین پس هیچگاه از شک کنندگان و
چون مجهود کردند انچیز را که دانسته بودند بشک انکه نازل شده بود آن پس سلب کرد از ایشان روح ایمان و ساکن
گردانید ایمان ایشان را بشه روح روح قوه و روح شهوت در روح بدن پس اضافه کرد ایشان را
بانعام و گفت ان هم الا کالانعام زیرا که داعیه حق کمتر چیزی را بروح قوت و علف خوردن و روح شهوت
و سیر کردن روح بدن پس سایل گفت احیا کردی دل مرا باذن الله یا امیرالمؤمنین علیه السلام روایت
کرده از ابوذر که گفت سوال کردم از عبدالله علیه السلام از قول رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ذهب الرجل فارقه روحه الا ایمان گفت
این قول حق تعالی است لا یمسهم النصب وما هم منها بمخرجین قصد میکند بخبث ایمان کافران نفاق
کنند پس گفت غیر این ایمان است و آن قول الله عز و جل وایدهم بروح منه است که مفارقت
میکند از او روایت از ابوعبدالله علیه السلام که گفت ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک
لمن یشاء یعنی کبایر و ما سوای ان گفته داخل شده کبایر در استثنا گفت آری روایت از ابوبصیر
که گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله من بلغت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا معرفة امام است و اجتناب از کبایر
که واجب کرده حق تعالی بران نار را چه حکمت بهتر است از ترک عصیان کردن ان راضی شود خالق زبان ان
روایت که گفته مرا بالکسر یعنی که کبایر را میکند ایمان گفت آری و ما دون الکبایر زیرا که گفته
است رسول الله لا یزنی الزانی وهو مومن ولا یسرق السارق وهو مومن زنا میکند زانی
در حالی که مومن نیست و دزدی میکند سارق در حالی که مومن نیست همچنانکه دانسته است روایت از عبید
بن زراره که گفت داخل شدم ابن قیس ماصر و عمر بن دروکان دارم که ابو عبیده با ایشان بود
برادر جعفوه پس گفتم ابن قیس ماصر و گفت اخراج نمیکنیم اهل دعوت ما را و اهل ملت ما را از ایمان

در حقیقی و ذنوب گفت ابوجعفوه او را که ای ابن قیس ان رسول الله صلی الله علیه و آله گفته لا یزنی الزانی وهو مومن
ولا یسرق السارق وهو مومن پس برگشتند اصحاب تو هر جا که خواهند روایت از ابوبصیر
سلمان که گفت سوال کردم از ابوعبدالله علیه السلام از مرتکب کبیره که بمیرد با اخراج میکنند او را از اسلام
و اگر معذب شود عذاب اهل جهنم مشرکین خواهد بود با آنرا ست مدتی یا انقطاع خواهد داشت
گفت کسیکه مرتکب کبیره شود و زعمش آن نبوده که آن حلال است اخراج میکنند او را از اسلام و معذب
شود بمقدار عذاب و اگر معترف بحرمت کبیره باشد که او گناه میکند و بمیرد بران اخراج میکنند او را از ایمان و اخراج
نمیکنند او را از اسلام و عیسی عذاب او سهلتر از عذاب اول روایت از ابوجعفر علیه السلام تا که
گفت شنیدم از پدر خود که گفت شنیدم پدر خود را موسی بن جعفر که میگفت داخل شدم عمرو بن
عبید بر ابوعبدالله پس چون سلام کرد و نشست تلاوت کرد این آیه را که الذین یجتنبون کبایر الاثم
والفواحش پس امساک کرد ابوعبدالله گفت چه بود انچه ترا امساک فرمود گفت دوست دارم
که بشناسم کبایر را از کتاب الله عز و جل گفت آری ای عمرو اکبر کبایر شرک است بالله تعالی چنانکه
میگوید ومن یشرک فقد حرم الله علیه الجنة وماوه النار پس ایمن نیست از روح الله زیرا که میگوید انه
لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون پس بعد از شرک الله زیرا که میگوید ولا یومن مکر الله الا
القوم الخاسرون واما بعد از شرک عقوق والدین زیرا که حق تعالی گردانیده عاق را جبار شقی و قتل
نفسی که حرام است الا بالحق زیرا که حق تعالی میگوید فجزاؤه جهنم خالدا فیها تا آخر آیه و قذف محصنه
زیرا که باری تعالی میگوید لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم واکل مال الیتیم زیرا که حق تعالی میگوید
انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا و فرار از زحف زیرا که باری تعالی میگوید ومن
یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه
جهنم وبئس المصیر واکل ربا زیرا که حق تعالی میگوید الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم
الذی یتخبطه الشیطان من المس و تجسس زیرا که باری تعالی میگوید ولقد علموا لمن اشتراه ما له
فی الآخرة من خلاق و زنا و لواط زیرا که حق تعالی میگوید ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له
العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا و یعنی عمرو بن عبید فاجره یعنی همچنین کافر شمرده
و کفر ره ندارد برای شدت ذنب و زان زیرا که حق تعالی میگوید الذین یشترون بعهد الله وایمانهم

نساء قليلاً أولئك لأخلاق لهم ٤ الآخرة وقول زيراكه حق تعالى ميگويد ومن يغلل يأت بما غل يوم القيمة غلول خيانت است در مغنم وصرفه از خيانت پيش از قسمت وهركس كه خيانت كند در چيزى قليله غلول كرده وغلول براى آن گفته كه دستها دران مغلول ميشود يعنى ممنوع ومحبوس دران غل وآن حديد است كه جمع ميكنند دست اسير را بعنقش وجمع ذكوة مؤدوصه زيراكه بارى تعالى ميگويد فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم وشهادت زور يعنى دروغ وگمان بد زيراكه بارى تعالى ميگويد ومن يكتمها فانه آثم قلبه وشرب خمر زيراكه نهى كرده ازان بحدى كه نهى كرده از عبادت اوثان وترك صلوة وقول بار خدايا از آنكه فرض كرده بارى تعالى زيراكه رسول الله فرموده من ترك الصلوة متعمداً فقد برئ من ذمة الله وذمة رسوله وقطع الرحم زيراكه حق تعالى ميگويد لعنهم الله فاصمهم وأعمى أبصارهم والدار راوى گفت پرسيدن رفت عمرو واو راصراخ وفرياد بود در نگاه خود وميگفت يك من ٥ له برابيه وناد عمرة الفضل والعلم باب در استغفار از ذنوب ودرين سه ٣ حديث

حديث اول مرويست ازيزيد شحام ازابو عبد الله عليه السلام كه گفت اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لو تفق ٦ هر سيد از ذنوب محقره كه آن امور زبده ميشود گفت جمع محقرات ذنوبست مثل آنكه مردى كه وكند پس كويد خوشا حال من اگر نباشم غير ازين يعنى ازين سهل است اگر غير ازين نباشد حديث دوم مرويست ازابا عبد الله عليه السلام كه گفت بسيار زنايند خير بسيار راو قليل زنايند قليل ذنوب را درست كه قليل ذنوب جمع شود وبسيار كرده ودر پرسيد صاحب خود را وبسا باشد كه بدهد انفاس خود را انصاف ٧ مرويست ازابا عبد الله عليه السلام كه گفت رسول الله صلى الله عليه وآله نازل شد بمن وقاعه موت واقع يعنى مجازات پس گفت مراصحاب خود را كه ايشان كه بجنب يعنى چيزها ديده گفتند يا رسول الله ما راضى وقانعيم بنيت انجا بدهم گفت هركس بيارد آنكه معتقد شود وپس هركدام هرچه توانستند برچيدن او ورد وپيش او انداختند بعضى برخى حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله گفت همچنين جمع ميشود ذنوب كوچك پس گفت بترسيد از محقرات ذنوب هرآينه كه هر چيزى را طالبى است بدانيد كه طالب محقرات مينويسد ما قدموا وآثارهم وكل شئ احصيناه ٨ امام مبين يعنى ميشويم هر چيز را تقديم كرده باشند از طاعات ومعصيت در دار دنيا يا آنچه دران اثر نمايد وآثار آنچه دران اثر نمايد وگفته اند مراد بآثار اعمال ايشان است كه بعد از ايشان متقدى بهم شده باشند دران خواه حسنه وخواه قبيحه وكل شئ را احصا

كرده ايم وشمرده ايم ومحفوظ داشته ايم در كتاب ظاهر كه لوح محفوظ است يا ملايكه اعتبار واختيار كنند ومتعبد فرمايند انچه عادت شده از امور يا دلالت بر امور دران بر معلومات الهى شجاعت بر تفضيل يا مراد از امام مبين صحايف اعمال هم ٩ زيراكه ظاهر شود آثار آن وصدور آن كردوازان يا امام مبين حضرت امير المؤمنين هم بگويد كه فاين سلوني بخادون العرش است وسلوف قبل ان تفقدوني باب در اصرار بر ذنب ودرين سه ٣ حديث اول مرويست ازابا عبد الله عليه السلام كه گفت لا صغيرة مع الاصرار ولا كبيرة مع الاستغفار صغيره نيست با اصرار وتكرار يعنى با ادامت واقامه دران صغيره صغيره نباشد بلكه ان صغيره كبيره ميشود وكبيره نيست يعنى عفو نميشود با استغفار وتوبه جه توبه رافع وزايل آنست كه التائب من الذنب كمن لا ذنب له حديث دوم مرويست ازابا جعفر عليه السلام در قول الله عز وجل ولم يصروا على ما فعلوا وهم يعلمون يعنى اسرار وادامه نكرده باشند رانچه كرده باشند وايشان پشيمان باشند گفت اصرار آنستكه كسى گناه كند واستغفار نكند وحديث نفس او را بتوبه پس آن اصرار است اقامه در ذنب حديث سوم مرويست ازابا بصير ازابا عبد الله عليه السلام كه گفت لا والله لا يقبل الله من طاعته على الاصرار على شئ من معاصيه لا در نيابد الله در لا اقسم يوم القيمة ٣ وبعضى زايد داشته وبعضى صد واند يعنى قسم ميخورم بروز قيامت يا آنكه رتوانست كسى كه بيقين نداند يا آنكه قسم ميخورم براى آنكه اين ظاهر است كه چنين است يا آنكه او قرآن بآن ميكند حاصل آنكه بحق خداوند قسم كه قبول نكند حق تعالى چيزى را از طاعت خود با وجود اصرار بر چيزى از معاصى وذنوب پس تر سيد اى عاصيان از عظام العيوب وتوبه كنيد تا مغفور شود شما را ذنوب ومقبول كرده طاعات شما وگردد محبوب باب در اصول كفر وارکان آن ودرين سه ٣ حديث اول مرويست ازابا بصير كه گفت گفت ابو عبد الله عليه السلام كه اصول كفر سه چيز است حرص واستكبار وحسد اما حرص راآدم ظاهر كرده چنانكه نهى كرده او را از شجره حرص او ورزيدن او بر آنكه بخورد ازان شجره واستكبار را ابليس ظاهر نمود ازوقتى كه امر سجود براى آدم پس ابا كرد واستكبار نمود اما حسد پسران آدم بجاى آوردند كه بقتل رسانيد يكى ازايشان دگرى را حديث دوم مرويست ازابا عبد الله عليه السلام كه گفت گفت رسول الله صلى الله عليه وآله ركن كفر چهار است رغبت در رهبت وخط وغضب يعنى رغبت وميل در معصيت وخوف وپيدا در رجاء وخط وكراهت در رضى وغضب وخشم يا اهل حق

روایت از رسول الله صلعم که گفت اول آنچه عاصی شده اند بآن ششش چیز است حب دنیا و حب ریاست
و حب طعام و حب خواب و حب راحت و حب مال یعنی هر کدام که باشد همه عصیان میشوند تا آنکه قرض
محبت ایشان گناه بزرگ است روایت از ابا عبد الله صلعم که گفت مردی از خشم آمد بسوی پیغمبر و گفت یا
شما هر شش که بیشتر از همه چیز مبغوض است نزد حق الله گفت شرک بخدا گفت پس کدام قطیعه رحم گفت پس کدام
امر منکر و نهی از معروف گفت پس کدام قصاص که گفت کفم تو را یا عبد الله و الم که مردیست بر خاین
اگر خیانت کند در دین او گوید او را وعده دروغ خلف کند و اگر امین کند در خیانت نا رحیمت مزاد او گفت
آن اذیت همسایه است از گفتار و کردار و نیت یعنی برای ضایر است کمتر از همه گناه اول کدام است روایت
مروی است از رسول الله صلعم که گفت علامت شقاوت سه چیز است قساوت قلب و شدت غضب و سختی حرص در طلب دنیا
و اصرار در ذنب روایت از ابا جعفر که گفت خطبه کرد رسول الله صلعم مردم را و گفت آیا خبر کنم شما را بشرار شما
گفتند بلی یا رسول الله گفت بخیل منع کند رفد و عطا خود را و نزند بنده خود را و بروده و تنها بخورد پس چنان
گمان کردند که از ایشان بدتر مخلوق نباشد گفت آیا خبر کنم شما را بدتر از این گفتند بلی یا رسول الله گفت کسی که امید
چیزها داشته باشند و ایمن از شر او باشند و مشهور است که نخواهند مرا بخیر تو امید نیست شر رسان
پس گمان کردند بدتر از ان کسی مخلوق نیست گفت آیا خبر دهم شما را بدتر از این گفتند بلی یا رسول الله گفت
شخص لعان که چون مذکور شود نزد او مومنان او لعن کنند او را و هر که او ایشان را ذکر کند او را لعن
کنند روایت از ابا عبد الله صلعم که گفت گفت رسول الله صلعم نیست چیزی که در هر که باشد منافق باشد
و اگرم روزه بگیرد و نماز کند و گمان کند که مسلمان است کسی که راه ایمان کند مرا امین سازند او را و خیانت
کند بکلیه و چون حدیث کند دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و حق تعالی در کتاب خود میگوید ان الله لا
یحب الخائنین و گفت ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین و در قول او و اذکر فی الکتاب
اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولا نبیا بحکایت صدق وعد او اشعار میکند که مذکور شده
در باب صدق منذکر خواهند بود روایت از رسول الله صلعم که گفت آیا خبر کنم شما را بعد شما
از من در شباهت من گفتند بلی یا رسول الله گفت فاحش بذی یعنی بد گفتار و بد کردار زبان او
بخیل و مختال یعنی متکبر و حقود و حسود و وقاح الغیب بعید از کل خیر مامون از شر او روایت
ارسلان رحمه الله که گفت هر که اراده کند حق تعالی هلاک کند او را نزع میکند از او حیا را پس چون نزع کند

از او حیا را پس چون نزع کند مبغوض خواهد بود او را الا خائن خون خائن پس چون خائن خون شد نبیند او را الا لئیم
خلیط پس چون خلط لئیم نزع کرده میشود از او رقبة ایمان پس چون نزع شود از او رقبة ایمان لعین
پس چون لعین شود از او ولایت شیطان ملعون روایت از رسول الله صلعم که گفت
سه چیز ملعونند ناله هر که بکند انها را معونت خواهد کرد و سه چیز از آن جمله حیای کار و آن وقاح است روان
و ساده و ایمن مسلوک مسلمانان روایت از رسول الله صلعم که گفت آیا خبر کنم شما را بشرار رجال
شما گفتند بلی یا رسول الله گفت بشرار رجال شما آنهاست هر که فاسق فحاش یعنی بسیار دشنام دهنده اهل
و عشیره تنها خورنده مانع رفد خود و غیر خود بضرب رسید خود و ضرب رسید خود و علی الساده اهل خود و غیر خود
زاید کننده در کتاب الله و تارک سنته مزید یعنی بالکل و مکذب بقدر الله و مستحل از عترت هر آنچه
خدا حرام کرده و مستاثر فی و فیت مستحل آن برای خود یا ـــــ در میان ریا و دروغ
نوزده حدیث اول روایت از ابا عبد الله صلعم که گفت مرعباد بن کثیر بصری را که ترسی و بترس
ای عباد بترس از ریا بدرستی که هر که عمل کند لغیر الله و اگذارد حق تعالی عمل او را بآن غیر آن روایت
از ابا عبد الله صلعم که گفت بگو دانید امر خود را بین خود و خدا و گو دانید آنرا برای مردمان هر آنچه که
برای خدا باشد و آنچه برای مردمان باشد بالا رود و بسوی خدا نرود روایت از ابا
عبد الله صلعم که گفت کمل را شرک مستور تر از دبیب در سنگ سیاه در شب تاریک بر مرده ان باشد و کسی که
عمل کند برای خدا تواب آن برای مردمان باشد روایت از ابا عبد الله صلعم در قول الله عز و جل فمن کان یرجوا
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا پس بدستیکه امید لقای رحمت
رب خود داشته باشد باید که عمل کند عمل صالح که مراد ثواب است و شرک نکند بعبادت رب خود احدا را گفت کسی که
عمل کند چیزی را از ثواب که طلب کند دران وجه الله را و طلب کند ترکیه نفس را پس بدستیکه امید لقای رحمت
این کسیست که اشراک کرده بعبادت پروردگار خود پس گفت نیست هیچ عبدی را که اشراک کرده بعبادت خود چیزی
که رفته بهتر از ایام پرونکه اظهار کرده حق تعالی برای او چیزی را در برابر آن و نیت بنده که اشراک کرده
بهتر از سیری او ایام و طبایع بروکه نشسته حتی که اظهار کرده حق تعالی برای او شیری را در برابر آن روایت
مروی است از محمد بن عرفه که گفت مرا رضا علیه السلام که دیگ با این عرفه عمل کنیم ما در میان ریا و دروغ بعضی از ما

کفت صدقه میکند مردی بصدقه و اتفاق میکند نفقه سه و هفده لا شریک له پس نوشته میشود برای او نفقه
پس بیاد شش آید و ذکر کند پس آنرا برای او علانیه نویسند پس ذکر کند پس محو نمایند و نوشته شود بریا

الرابع روایت از امیرالمومنین ع که کفت اخشی الله خشیة لیست بتعذیر برسید خدا را بخشیه
که نیست تقصیر در آن و عمل کنید برای خدا و بغیر ریا و سمعه برسید که هر که عمل کند برای غیر خدا میکند از او را
بعملش الخامس روایت از زراره از ابا جعفر ع که کفت سوال کردم او را از مردی که عمل میکند چیزی را
از خیر پس می یابد او را انشاء الله و او مسرور میشود از آن کفت با کی نیست ما دامی الاکه او دوست دارد
که ظاهر شود برای او در میان مردم خیری بر کاه که کند آنرا برای آن ما — در طلب ریاست
و در این مشت حدیثست السادس روایت از ابا الحسن ع که ذکر کرد مردی را پس کفت برسید که او
محب ریاست است پس کفت ما دیان ضاریان فی غنم قد تفرقت برعاها بافتک فی دین المسلم
من الریاسة تبکیر دو کرکی درنده کرسنه در کله کوسفندی که جدا شده بهتر از نهاد اصیان آن
ضرر رساننده تر در دین مسلم از ریاست و بزرگی را طالب است ما — جامع جامع السابع روایت از
ابا عبدالله ع که کفت کسیکه طلب ریاست کند هلاک شود بجز در دین خدا و بن ما — جامع شود الا بصبر
که ریاست او امامت مرتضی ظ — الثامن روایت از ابا عبدالله ع که میکفت برسید شما از نجاست کدام است
و بپرهیزید از آن که نزدیک برسیدن میکند پس بحق خدا که حق و صدق کرده نعال و تردد نموده
در خلف قردی رجال الاکه هلاک شده او و هلاک کرده بنیرا ما — روایت از ابا عبدالله ع که
کفت معونت کسیکه نزدیک برسیدن مهری کند در رسیدن خواهد معونت کسی که قصد کند بآن معونت
کسیکه صدیث کند نفس خود را با ما — العاشر روایت از ابا حمزه ثمالی که ابو عبدالله ع میکفت
ایاک و الریاسة بپرهیزان نفس خود را از ریاست و بپرهیز از آنکه قدم کذاری برا عتاب
رجال کفتم ریاست را نفهمیدم اما آنکه قدم کذارم بر اعتاب رجال نفهمیدم نیت شان آنچه در
دست منست الا آنکه قدم کذاشته ام بر اعتاب مردم کفت ایست چنانکه هر جا خواست باشد
بردی خیر بهتر از آنکه نصب کند مردی را زنده جهت پس تصدیق کند او را در هر چه او کوید مراد فاضلیان
زمانند الحادی عشر روایت از ابا جعفر ع که کفت و یحک یا بار بیع طلب نکن بالله ریاست را و دنیا
و خود را مرده دار که در دنیا نیکند حق تعالی تراو نکود در چیزی که ما نیکنیم در حق خود بدست که تو

موقوفه

موقوفه فی و مسئولی الله پس اکر صادق باشی تصدیق تو کنیم و اکر کاذب باشی تکذیب تو نمایم الثالث
روایت از ابا عبدالله ع که کفت من اراد الریاسة هلک هر که طلب ریاست کرده باو هلاک شده باشد
الثانی عشر روایت از ابا عبدالله ع که کفت مرحوم مسلم را آیه تمیز بین صدایا یکدیکر نیست سلم خدا را ای والله سوکند
شرار تمامکیست که در دست دارد که قدم کذارده نشود در اعتاب و بیخ تابع آنان باشند بدرستی که
در بن باب لابه است از کذشته یا عاجز از آتی بیخ آنان بکذارد اب عاجز الای نمیکشد در امور مطلقا
پس عالم و کذاب هر دو مکتب ریاست شدند ای هلاک دین باشد وای بر جان قاضیان جهان که به دنیوی میدهند
جان ما — و باختلال دنیا بدین بیخ طلب دنیا بواسطه دین و در دین کنی میکنند فردای
از رسول الله ع که کفت کفته است عز و جل ان الله یقول ویل للذین یجتلون الدنیا بالدین من خیل
و خاتل و قریب است و تخاتل تخادع بیخ و ای و ویل و عذاب طویل الذیل مر کسانی را که حق و صدق
و اسبدو تخادع کنند دنیا را بدین جنانکه بازغاب شرعیات دنیا را جمع کنند و دین را دام فریب
مردم سازند و دنیا اندوزند بیخ طلب دنیا کنند بعمل آخرت و ویل مر کسانی را که میکشند مر آنرا
که امر میکنند بقسط و عدل در میان مردمان و ویل مر کسانی را که استتار کنند موهوم خود را در سیرت مردی
نماید در میان ایشان تبقیه و خوف آیا ایشان نمیبینند و اعتبار نمیکنند بآنچه بر جزع جراحت و
دیری میکنند پس بحق خود قسم مجزوم که هر آینه با طه نخواهم کرد و انزال فرمایم برای ایشان فتنه را که تر کرد
شود حلیم ایشان حیران بوده بیخ بکرداند حلیم حکم دانای ایشان را حیران و متحیر و سر کردان هر جانی غیران
و قوم فتنه بر کل برای آنستکه کل تقصیر کرده اند در تمکین انجنین قاطعان طریق دین راه محرفان و خایانان
آیین رسول امین راه انبنم زمانی که تفصیل بسیوف عدل نشود و تخاتع در دین همین تمکین نشود
و خورون دنیا بدین بیخ از اشتراط ساعت قیامت است و این حدیث قدسی است که وحی فرمود
کوسید ما — در اکر کسی موصوف بیخ بعدالت و عمل بغیر آن بیخ کسیکه خود را عادل حساب کند یا دیکران
الثانی روایت از ابا عبدالله ع که کفت بدرستی و تحقیق که اشد مردمان از روی حسرت در روز
قیامت کسیست که موصوف شود بعدالت پس عمل کند او بغیر آن بیخ کسیکه خود را عادل حساب کند یا دیکران
داد و ترک خلاف امر الله شود و حکم کند بغیر حکم الله کافر و فاسق و ظالم بیخ جنانکه منصوص است ان
بر سه حکم در کلام اکم الحاکمین و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون الفاسقون الکافرون

الثالث روایت از ابا عبدالله ع که گفت از شدائد نفس است از روی عذاب در روز قیامت کسیکه وصف کرده شود و عدل عمل کند بغیر آن الثالث روایت از ابا عبدالله ع که گفت بترسید از اعظم یأس استاد از روی حسرت در روز قیامت کسیکه وصف کرده شود از روی عدل پس مخالف شود و عدول کند بغیر آن عدل و عدول کنند از آن الرابع روایت از ابا بصیر از ابا عبدالله ع که گفت در قول الله تعالی فکبکبوا فیها هم والغاوون یعنی بروی انداخته شوند در جهنم ایشان و غاویان و هر کسان ایشان گفت ای ابا بصیر ایشان نوحی یکشند موصوف بعدل در السنه خود پس خلاف کرده باشند عدل را و بغیر عدل رفته در اعمال خود الخامس روایت از ابا جعفر ع که گفت مرخیثمه را رسان شیعیان مرا بدرستی که رسان ایشان و کم اینست که بتوان رسید بآنچه نزد خداست الا بعمل و اجر آنچه گرسیعیان ما را بدرستی که اعظم یأس از روی حسرت در روز قیامت کسیست که موصوف شود بعدل پس عدول کند از بغیر آن یأس در مراء و خصومت و معاداة رجال و در بین دوازده خصلت است الاول روایت از ابا عبدالله ع که گفت گفت امیر المؤمنین ع ایاکم والمراء والخصومة فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان وینبت علیها النفاق ؛ پرهیزانید نفس خود را از مراء و جدال و دعوی و خصومت بدرستی که مراء و خصومت بیمار میکنند دلها را بر اخوان و میرویانند بر ان قلوب نبات نفاق را که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا پس وای بر انکسان که حق مردمان را بستانند بآنها مراء و خصومت و باعث جدال و تکلم نشوند و ندانند که الفتنة اشد من القتل و لهذا حق را ترک آن سنت است بلکه واجب نزد ما هنگ حرمت و اتق سیرت جنابگی و انه بل الانسان علی نفسه بصیرة الثانی روایت از ابا عبدالله ع که گفت گفت رسول الله ص که سه چیز است که هر که ملاقات کند خدا را بآن هر چه داخل جنت شود از هر باب که خواهد کسیکه بیاید خلق او خاشع و خائف همه خدا را و مهیب و محقر و ترک کننده مراء را و اگر حق بگیرد پس این سه امر که حسن خلق است و خوف از الله تعالی و ترک مراء و جدال با خلق بالاعتدال موجبات دخول جنت باشند بگفته رسول الله صلی الله علیه و آله الثالث روایت از رسول الله ص که گفت من نصب الله عز و جل للخصومة او شك ان یکثر الانتقال کسیکه نصب کند خدا را و غرض و نشانه سازد او را برای خصومات نزدیک میشود که بسیار کند انتقال را یعنی از غضب بسوی رحمت و غفلت چه وقتی که خدا را نصب العین کرد انه یقین کرد که می باید و محاماة نکند باکثر کند و اکثر

جنین نکند تا نافع لازم آید و جمیع مراء و خصومت بر سر حق شود والا فاضله اگر مبطل هم شود جون خدا را در نظر آورد ترک کند و اگر محق هم شود جون اطلاع او را داند باو کذارد و احتمال عکس نیز در بین انتقال ممکن است بجهت اقسام کاذبه پس منتفل کرد و از دین بغیر الرابع روایت از ابا عبدالله ع که گفت محاماة و مجادله مکتبه نه با خلیم و نه با سفیه زیرا که حلیم خشم میشود و غالب و سفیه مغلوبی میکردد و سفاهت می کند الخامس روایت از ابا عبدالله ع که گفت گفت رسول الله ص نزدیک نشود که جبرئیل بیاید مرا الا که میگفت باید اتق شحناء الرجال وعداوتهم بترس از حقد و حسد و کینه رجال و دشمنی ایشان را و ما نکردی با ی حال و نیفتی در جدال السادس روایت از ابا عبدالله ع که گفت گفت جبرئیل ع مر رسول جلیل را که ایاك ومشاحاة الرجال ؛ پرهیزان نفس خود را از مشاحه و مضارعه رجال چه در نزاع ثمره نیست الا قیل و قال و کثرة جدال و اختلال احوال هر کسی که حق نشنود نزد او و نتوان شنوانید الا نادر او کسی که نشنود را و جدال نماند پس ترک جدال اولی باشد بر جدال با ی حال السابع روایت از ابا عبدالله ع که گفت ایاکم والمشاورة فانها تورث المعرة وتظهر المکنونة ؛ پرهیزانید نفس خود را از مشاورة و مخاصمه بدرستی که آن مورث معره است یعنی اثم و اذی و عرات و دیت و جنایت و موجب و مظهر معوره یعنی طریق عورتی که خایف شوند از ان ضلالت را و انقطاع راه و هر چه عیب و خلل هر چه عورت باشد السابع روایت از ابا عبدالله ع که گفت ایاکم والخصومة فانها تشغل القلب وتورث النفاق وتکسب الضغائن ؛ پرهیزانید نفسهای خود را از خصومت بدرستی که ان مشغول میسازد دلها را از خدا و رسول و مورث نفاقست و مکاسب ضغائن و کینها در سینها چنانکه در حدیث العداوة مشغلة لا فایدة مرجی ساخته اند و گفته اند هر که بیشه کند عداوت خلق را از همه چیز باز داشته که دشمن خشته فی بیشه کرتنش بسته بلا کرده الثامن روایت از رسول الله ص که گفت مثل صدیق مثل شمشیر فکی از جبرئیل ع التاسع روایت از رسول الله ص که گفت نیامده جبرئیل بمن الا که مرا موعظه کرده در آخر قولش مرا این بوده که ایاك ومشاورة الناس فانها تکشف العورة وتذهب بالغرة ؛ بترس از مشاوره و مضارعه و خصومت مردمان که ان کشف عورت کند و غرت برد و این ظاهر و بدیهیست و مکشوف و پیدا و لذا سنت موکده است که صاحبان غرت و عورت و عفت و ادبت در خصومت اگر ضرور شود

وغضب برآدم پس گفت خلقتنی من نار وخلقته من طین خلق کرده مرا از آتش وخلق کرده آدم را
از گل السابع مروی است از زهری که گفت سوال کردم علی بن الحسین را از عصبیت گفت عصبیت که
آثم می شود صاحبش آن آنستکه ببیند مردی شرار قوم خود را بتر از خیار قوم دیگری ونیست از عصبیت
انکه دوست داشته باشد مرد قوم خود را ولیکن از عصبیت نیست انکه اعانه نماید قوم خود را بر ظلم
در کبره ودین هیجده حدیث الحادی مروی است که سوال کردند ابا عبد الله راه از ذالحاد گفت بدرستیکه
کبر او ذالحاد است یعنی اول پایه الحاد کبر است بملحد آنستکه میل کرده باشد بغیر دین حق الثانی مروی
از ابا عبد الله ع که گفت کبر کاهی میشود در شراز انس از هر جنس وکبر رداء الله است کسیکه منازعه
کند خدا را در رداء او زیاده نکند خدای تعالی برای او الا مسافلت ومشاقت را بدرستی که رسول الله ص
مرور کرد در بعضی از طرق مدینه ببرکه کسودای یعنی جثه آبی سرگین بسیار گفت مشی اودر
که دور شو از طریق رسول الله ص گفت طریق عرض است بطرف دیگر رو پس یعنی از مردم
قصد او کردند که با او درشت گویند رسول الله ص گفت بگذارید او را که او بیمار است الثالث
مروی است از ابا جعفر ع که گفت عزر داء الله است وکبریاء ازار الله پس کسیکه تعاول کند چیزی از ان
اکباب کند وردا نزد او را حق تعالی در روی او بجهنم الرابع مروی است از ابا جعفر ع که گفت کبر رداء
الله است ومنکر منازع رداء الله ص مروی است از ابا عبد الله ع که گفت کبر رداء خدا است پس
کسیکه نزاع کند خدا را در چیزی از ان اکبه الله فی النار السادس مروی است از ابا قر وصادق ع که گفت
داخل نمیشود جنت را کسی که در قلب او مثقال ذره از کبر باشد السابع مروی است از احد هما ع
گفت داخل نمیشود جنت را کسی که در قلب او مثقال دانه خردل از کبر بعث محمد بن مسلم گفت پس
من استرجاع کردم یعنی گفتم انا لله وانا الیه راجعون گفت مرا که حیث ترا که استرجاع میکنی گفتم
برای انچه شنیدم از تو گفت نیست چنانکه هر جا خوانی روی انیت وعزز این بیت که من وجود دوم
او را وجود نبود یعنی ندانسته انکار حق کند بمقدار خردلی چه در هر جا انصاف نه بد کرداست الثامن
مروی است از ابا عبد الله ع که گفت بر آنت که بغض کنی وحقیر نمائی مرد مازا و سفاهت کهل حق
وتجاهل مبانی آنرا غمض بعین نقطه دار است وصاد به نقطه یعنی استخفاف مردم نمودن التاسع مروی است
از ابا عبد الله ع که گفت رسول الله ص بدرستی که اعظم کبر غمض خلق است وسفاهت بحق گفتن جهت

الطریق المعروف
عرض الطریق

ان الله ذالک الجبار

زیارت

غمض

غمض حق وسفه بحق گفت ان تسفه الحق وتغمص اهله انکه بحق سفاهت کند وطعنه بر اهل حق زنی باشد که
وطعن بر اهل حق وکسیکه منکر از اتحقیق که نزاع کرده باشد در رداء الله تع العاشر مرویست از ابا عبد الله
که گفت وجهنم وادیست برای متکبرین که از استرقوبند شکایت کرد بسوی خدا شدت حرارت خود را
وسوال کرد که اذن دهد او را تا یکنفس بزند پس یک نفس زد وجهنم را سوخت یعنی انکه آزاد وقت مرویست
از ابا عبد الله ع که متکبر از امی آزده وصورده گفتم که از بدترین مردمان نافارغ شود از بدترین
انسان خداوند جهان الثانی عشر مرویست از عبد الاعلی که گفت گفتم مر ابا عبد الله راه که ما الکبر حیث کبر گفت
اعظم کبر انستکه سفاهت حق کنی وغمض واحتقار نمائی مردمان را گفتم سفه انس حیث گفت انکه
جاهل حق شوی وباحق جهالت کنی وطعنه زنی با اهل حق الثالث عشر مرویست از عمر بن یزید که گفت گفتم
مر ابا عبد الله راه بدرستی که من الکل میکنم طعام طیب ومیشتمام میبرم ریح طیب وسوار میشوم
دابه فاره را وتابع مرجیه وعلم مرجیه وقصص می آیه آیا می بینی در بها چیزی از تجبر تائیر آنرا
حضرت اطراق کرد یعنی سر پیش انداخت بعد از ان گفت چیار معلوم ان کسیست که غمض وتحقیر مردم
کند وجهالت نماید بحق حق یا بعبارتی بکم اما غمض الناس فبحسبک شر گفت بحسب کسیکه مردم را تحقیر نماید
ربات ان فذالک الجبار پس است جبار الرابع عشر مرویست از رسول الله ص که گفت سه کس اند که خدا
تعالی با ایشان تکلم نمیکند ونظری از رحمت بسوی او در روز قیامت وتزکیه نمیکند ایشان را وایشان
عذاب الیم خواهند داشت ملک جبار ومتقل مختال یعنی کبر نماینده ودیگری فریبنده مردم الخامس عشر مرویست
از ابا عبد الله ع که گفت چون شیخ یعقوب وپسران آمدند بر یوسف گفتند او را اهل یوسف را فرمانروایی و
نازل فرستد بسوی او پس سجده کرد بسوی او جبرئیل وگفت ای یوسف بسط کن کف خود را پس پر شد
رفت از کف او نور اسطعی ورفت بیان آسمان یوسف مستبشر گشت وگفت ای جبرئیل این چه نور بود
که پر شد رفت از زاحت جبرئیل گفت نور نبوت که نزع عشر از صلب تو بعقوبت انکه نازل نشدی برای
شیخ یعقوب پس در اضطراب بشتر رفتار بود السادس عشر مرویست از ابا عبد الله ع که گفت نیست
عبدی را که در سر او کبر باشد مثقال ذره مگر انکه ذلیل گردد پس چون بکبر نماید کوبیده او را وضع شود
وضعک الله پس همیشه اعظم الناس در نظر خود واصغر پس چون در اعین الناس وهر گاه
تواضع نماید رفع کند حق تعالی از او پس کوبیده او را گاه انتعاش کند الله پس همیشه اصغر

مردمان بیشتر از نقص خود و ارفع مردمان و اصل ایشان **الثامن** مرویست از ابا عبد الله ع که گفت
نیست هیچ اعدای که به و تکبر کند الا آنکه خدای عز و جل از جهت آن چیزی در نفس او پدید آرد
نقص او و در حدیث دیگر از ابا عبد الله ع مرویست که گفت نیست هیچ مردی که تکبر نماید یا بخود کند الا ذلتی
در نفس خود یابد پیش از آن و در حدیث دیگر از ابو عبد الله ع که گفت در عجب و در این هفت خصلت
العاشر مرویست از ابا عبد الله ع که گفت مدرستی که حق تعالی دانست است که گناه بهتر است برای
مؤمن از عجب اگر این نمی بود هیچ یکی از شما بر عیوب خود مطلع نمی شد **الثانی عشر** مرویست از ابا عبد الله ع که گفت
کسی را که داخل شود عجب با او نمی شود یعنی در دین **الثالث عشر** مرویست که سؤال کردند ابا الحسن را از عجبی که گاه
گاه داند عمل یا گفت عجب و در جات است از آنکه آنکه معترض میشود برای بنده عمل او را چنانکه از احسن
بیند پس عجب میکند بدان و او را بعجب می آورد آن و بجهالت احسن صنعاوی پندارد که خوب میکند
آن را از صنع و از آنکه آنکه معترض میشود بنده بر رب خود و منت بر او میکند او و عمل آنکه خدا را است منت بر او
الرابع مرویست از ابا عبد الله ع که گفت عالمی آمد نزد عابدی و گفت او را که چگونه است صلوة تو گفت از
مثل منی که میرسد که چون صلوة تو و منی صد بیست سال است که عبادت میکنم گفت چگونه است نگاه تو گفت
گریه میکنم تا آنکه جاری میشود دموعی من بر روی من عالم گفت بدرستی که خندیدن تو با خوف افضل است از
نگاه تو با دلال و اعجاب با نفس تو بدرستی که هر آینه میکند ارعمل او چیزی **الخامس** مرویست از ابا عبد الله ع
که گفت داخل شدند دو مرد در مسجدی یکی عابد و یکی فاسق پس چون بیرون رفتند فاسق صدیق
بود و عابد فاسق برای آنکه عابد داخل مسجد شد با دلال و اعجاب خود و اضاع از ان و فکر نفس و دلال
بود و مکرمت فاسق در ندم او بر نفس خود و استغفار نمود و حذار از آنچه کرده بود از ذنوب
السادس مرویست از ابا عبد الله ع که گفت عروی علی میکند و جمال که خالف سیر او مشتق پس میکند
چیز را از وجوه بر پس داخل می شود او را شبه عجب آن گفت او در حال اول با خود که بود بهتر بود
از آنکه در حالة ثانیه در حال عجب **السابع** مرویست از رسول الله ع که گفت وقتی موسی نشسته بود
ناگاه ابلیس اقبال کرد بسوی او و بر روی نشسته بود ذوالوان یعنی جامه مخطط بسیار و چون او با لوانهای بسیار
پس چون نزدیک موسی رسید خلع برنس کرد و قدم بر دیگر پای خود موسی او را گفت ای دشمن خدا
گفت خم ابلیس لعنت تو گفت نه بلکه از جهت نعمتی که خدا مرا بدان کرامت کرده است بر تو و بر
دیگران و بر همه خلق خدا و بر تمامی اهل زمین گفت موسی او را گفت مرا آگاه کن از آن گفت
چون بنده گناهی کند و پشیمان شود و استغفار نماید و بخدا رجوع کند خدا او را بیامرزد و چون
بنده گناهی کند و بدان فخر کند و بر آن اصرار نماید و بخدا رجوع نکند خدا او را بیامرزد و چون
بنده گناهی کند و بدان عجب

از ابا جعفر ع که مثل حرص بر دنیا مثل دو گرسنه قرار است بیفتند بر شبع هر چند زیاد میکند همچنین قرار بر نفس مخلوق دور تر شده از خروج تا انکه بمیرد و دران از نوقصه و ابو عبد الله ع گفت اقتناع گنجی است که اسیر حرص نباشد و گفت بسیار معرفت قلوب خود را باشتغال بان باکه گذشته و فوت شده که مشغول میسازد او را ان خود را از مستعد از انکه خواهد آمد الخ روایت کرده شد علی ابن الحسین ع که کدام عمل افضل است نزد حق تعالی گفت نیست هیچ عملی بعد از معرفت خدا و معرفت رسول خدا افضل از بغض دنیا بدرستی که آن اشعب و فروع بسیار است و حب دنیا را فروع و شعب بسیار پس اول انچه عاصی شده اند خدا را ابا ان کبر بوده معصیت ابلیس چنین که ابا کرد و استکبار نمود که و کان من الکافرین پس از ان حرص که معصیت ابن آدم بود و حرام چیزی که حق تعالی گفت ایشان را کلوا من طیبات ما رزقناکم و لا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی بخورید از هر چه خواهید و نزدیک مشوید این شجره را که از ظالمان نفس خود خواهید بود پس اضافه کرد بسوی خود چیزی که قطع بان نبود و داخل شود این بر ذریت ایشان تا روز قیامت فهذا الذی الخ انچه ابن آدم طلب می نماید چیزی است که احتیاج بآن ندارد پس از ان حسد که معصیت ابن آدم بود که برادر برادر را کرد و بقتل رسانید پس از انچی مشعب شر حب نساء و حب دنیا و حب ریاست و حب راحت و حب کلام و حب علو و ترفع تا هفت خصلت شده و جمع کرده شد همه در حب دنیا پس گفتند انبیاء و علماء بعد از معرفت انچه حب الدنیا راس کل خطیئة و گفت دنیا دود دنیا است دنیا اجتماع بغض معرفت و کفایت تو دنیا ملعونه بغض زاهده دران هر چه باشد الا ان مروایت از ابا عبد الله ع که گفت گفت الله تعالی در حاجات موسی یا موسی بدرستی که دنیا دار لعقوبت عقاب کردم دران آدم را از نزدیک شدن باو و کردا نیدم آنرا دار ملعونه و ملعونست هر چه در انست الا انچه مرا بخواهد دران یعنی حق آدم و اهل او و کردا نیدم کار را از ان بابه دنیا از نزد ان ایشان کرا نیدم ای موسی بدرستی که عباد صالحین من زاهد شده اند در دنیا بقدر علم ایشان و سایر خلق راغب شده اند دران بقدر جهل ایشان پس بدرستی که هیچ نعیم نکرده دنیا را در چشم او و از ان روشن شده باشد و تحقیر نکرده دنیا را بصری الا که انتفاع یافته از ان الخ مروایت از ابا عبد الله ع حدیث دنیا بیان بر وجهی که گذشت بعینه الخ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت گذشت عیسی ع بر قریه که مرده بودند اهل آن و طیران و دواب آن گفت بدانید که نزده اند الا بسخط خدا و غضب او و اگر میمردند متفرق بوده تا آنی می یافتند پس حواریان گفتند یا روح الله و کلمة الله دعا کن خدا را که این را زنده کند برای ما تا عبرت دهند ما را که چه بوده اعمال ایشان تا اجتناب کنیم از ان پس عیسی ع دعا کرد رب خود را نداء آمد از آسمان که ندا کن ایشان را پس عیسی ع در شب بر تلی برآمد و گفت یا اهل بذه القریه جواب داد یکی از ان مردگان که لبیک یا روح الله و کلمته عیسی گفت وای بحال تو اعمال شما گفت عبادت طاغوت و حب دنیا با خوف قلیل و امل بعید و غفلت دائمه و لعب گفت چگونه بوده است حب شما دنیا را گفت مانند حب طفل مادر خود را پس چون او را اقبال میکرد فرحناک میشدیم و چون ادبار مینمود گریه میکردیم و محزون میگشتیم گفت چگونه بود عبادت شما برای طاغوت گفت اطاعت اهل معاصی میکردیم گفت عاقبت امر شما بکجا رسید گفت کما یشتهیه کردیم یکشب در دنیا در عافیت پس صبح کردیم در هاویه گفت ما به چه جا بر گفت بسجین گفت چیست سجین گفت جبال از جمرات آتش گداخته می شود بر ما تا روز قیامت گفت شما چه گفتید و چه گفتند شما را گفت ما گفتیم رد کنید ما را به دنیا تا زاهد شویم در ان گفتند ما را که شما در دنیا میکنید و چگونه بود گفت چون جوانی که لگام نکرده باشد غیر تواضع ایشان گفت یا روح الله ایشان را لجام انداخته میشود در انجا پس ایمن شدند و مرد و همان ایشان بودیم از ایشان بودم پس چون نازل شد عذاب شامل شد مرا و ایشان را و هر معلق بیکو بر شقیر عوکنار جهنم نمیدانم که انداخته میشوم در انجا یا بنجات می یابم از انجا پس التفات کرد عیسی ع بحواریین و گفت ای اولیاء الله اکل خبز خشک با نمک در شت و نوم بر مزابل و ثواب بهتر است بسیار که با عافیت دنیا و آخرت بشر الخ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت گفت عیسی بن مریم ع عمل میکنند برای دنیا و حال انکه شما مرزوق میشوید دران بغیر عمل و عمل نمیکنند برای آخرت و حال انکه شما مرزوق نمیشوید دران الا بعمل وای بر شما علماء سوء وای بر شما عمل بدون علم و وای بر شما جاهلان بدون علم علماء سوء را ای بر شما چرا بذر آخرت را ضایع میکرد انید علم را آیا زرع میکند بر که زرعت عمل کرد انید تا حال که نزدیک شده بر که خارج شود از عشق دنیا بسوی ظلمت قبر و حکومت عیسی بشر از اهل علم کسیکه او در حسرة الآخرة است و مقبل است بدنیا خود و انچه او ضرر میکند دوست تر دارد از انچه نفع میکند او را الخ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت دورترین شما کسیکه بنده را باز میدارد از خدای تعالی و قتی است که مهموم نمیسازد او را الا بطن و فرج او یعنی تابع بطن و فرج گردانیده میشود و دور تر میکند او را از رب خود الخ مروایت از ابا عبد الله ع که گفت کسی که صبح کند و شام

حق تعالی فرماید و [illegible] روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله در کلامی که او را بود آیا کم و عقوق الوالدین [illegible] که
او را جنت را بی نشوند از میره هزار سال و نبشنوده و حق و نه قاطع رحم و نه شیخ زانیه و نه جار ازار خود
بجنبه و اگر بر گشته و جامه خود ازروی خواهیدان و نادر گیر بر روی زمین و گیر بار دوا الله است رب العالمین
ان اول روایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت لو علم الله شیئا هو اوضع من الشرک لنهی عنه و ان آخر ادنی عقوبت
و از جمله عقوبت [illegible] کردن پدر و والدین خود بنده می نظر الی پدر روایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت بدرستی که
پدرم نظر کرده بسوی مردی که با او میرفت پس آن مرد و آن لشکر که بر دواب او بود پس با او تکلم نکرد و چیزی
تا مفارقت کرد از دنیا ان روایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت ادنی عقوق آن است که ادا کرد
عبدالله الیه از ازا مرا نیاز ان نهی نکرد تا — در انتفاء بودن سه صفت الا و لی
روایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت مثل صفت نیکوست آن کسی که تبرا کند از نسبی و اگر چه دقیق و آن آخر روایت
از ابا عبد الله علیه السلام که گفت مثل صفت نیکوست آن کسی روایت از ابا جعفر و ابا عبد الله علیهما السلام که گفت که خواهد
بخواهد عظیم انتقام از اضعف و اگر چه دقیق تر باب — در کسیکه آذی مسلمان کند و استخفاف باین نایه
و دین بازده صفت الاولی روایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت نیکوست باری تعالی بنده که اذن دهد بکار از خود
کسی که از ارسانیده بنده مومن مرا و بایه که ایمن شود و از غضب من کسیکه اکرام کند بنده مومن مرا و اگر بنا مرا از
خلق من در روی زمین و در ما بین مشرق و مغرب الا مومن واحد یا امام عادل هر آینه مستحق باشم بادا
این دو کس از جمیع انچه خلق کرده ام در زمین و هر آینه قایم مقام بهشت اکمال و اعظم زمین بایشان و
هر آینه میکدوانم برای ایشان از ایمان ایشان آن چیزی که محتاج نشوند با نبی سوای خود ثانیا روایت
از ابا عبد الله علیه السلام که گفت هر گاه روز قیامت شود منادی ندا کند که کجا اند خود بان و یاران خاص خدای
قایم شوند که بنشر در روی ایشان نم و کفته شود کیانند که معروف مومنان بودند و نصب عبادت
ایشان کرده و معاذ ایشان بوده و تعریف و طاعت ایشان کرده در دین ایشان پس با مر شود بهشت را
بهشت ان سوم روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت حق تعالی کسیکه اباء کند ولی را تحقیق که ارصاد کرده برای
محاربه بعبد ثانیا روایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت کسیکه تحقیر سازد مومن را مسکین و غیر مسکین بیشتر حق تعالی
حاقر او بهم و واقف او بهم تا انکه رجوع کند از نحوه خود او را ثالثا روایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت
بدرستی که باری تعالی میکوید کسیکه اباء کند و امر ا ارصاد محاربه جز کرده و هر ساعتی که ام برای نصرت اولیای خود

ان اول روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت گفت الله تعالی تحقیق که شایسته و مراعاة کرده است بهر کسیکه ذلیل کرده
بنده مومن را ثانیا روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت گفت حق تعالی کسیکه اباء کند ولی مرا بدرستی که ارصاد
و انتظار کشیده برای محاربه جز و نقوب نکشته بسوی هر بنده بچیزی که احب باشم بسوی هر از انچه فرض
کرده ام بر و نقوب نکرده بسوی هر شایسته تا انکه دوست داشته ام او را و کسی را که دوست دارم سمع
شنوای او باشم و بصر بینای او باشم و لسان ناطق او باشم و دست باطش او باشم و اگر دعا کند
اجابت نایم و اگر سوال کند اعطا کنم و تردد نکرده ام در چیزی که من فاعل ام مانند تردد من که دارم از موت
مومن که او کاره موت و من کاره مساءة او ثالثا روایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت چون شب اسراء
معراج رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا رب چیست حال مومن نزد تو گفت ای محمد کسیکه اباء کند
ولی مرا بتحقیق که مبارزت کرده با من و سریعتر ام از هر چیز در نصرت اولیا خود و تردد نکرده ام
در چیزی که من فاعل آن باشم مانند تردد من از قبض روح مومن که کراهت دارد موت را و من کراهت دارم
مساءت او را و بدرستی که از عباد مومنین هست کسیکه صلاح نیست او را الا غنا و اگر صرف کنم از او غنا
از ان حال هلاک شود و از عباد هست کسیکه صلاح نیست او را الا فقر و اگر صرف کنم از او فقر هلاک
شود و تقرب نکند بمن بنده از بندگان من بچیزی که احب باشم از انچه فرض کرده ام او را و متقرب نشود
بسوی من بنافله تا انکه دوست بگیرم او را پس چون دوست گیرم او را باشم گوش او که بان میشنود و
بصر او که بان می بیند و لسان او که بان ناطق میشود و دست او که بان بطش میکند و اگر دعا کند اجابت
میکنم و اگر سوال کند عطا مینمایم ثالثا روایت از ابا عبد الله علیه السلام که گفت کسیکه طلب کند وقت مومن را و تحقیر
او کند بجهة فقر او صاحب دستی و فقر او مشهور شود و سوال کند او را حق تعالی در روز قیامت بر رؤس خلایق
رابعا روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت اسراء کرده شد بمن در شب معراج پس وحی کرد بمن از ورا
حجاب و مشافهة گفت مرا ای محمد کسیکه ذلیل گرداند ولی مرا تحقیق که ارصاد نموده ام برای او محاربه
و کسیکه محاربه کند مرا باو محاربه کنم گفتم یا رب کیست ولی تو گفت آنکس که انتظار کرده ام مشتاق
او را برای تو و برای وحی تو و برای وزارت سی ولایت خامسا روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت است
حق تعالی کسیکه خوار سازد بنده مومن مرا تحقیق که محاربت کرده با من محاربه نمیتواند تردد نکرده ام
در چیزی که من فاعل آن باشم مثل تردد من که در قبض روح مومن کراهت دارد موت را و من بدرستی که محبت نفاق او را

ناجزا اگر نکاشفه و در حضرت مشاهده کرده آن چیز
تا جایی که جایز است و اگر نشوم و نه ما نعا که جایز
چیست مشغول الیها با لمشاهده و مخاطبه
یا آن ظهر الفرق حاضرا او بخبر؟ به
رجعا یا مکشوفا

مرزة الرطل پیر زبرا از خیبر به گرده علیه
و اجرا از انجا دارد در نخست؟

الثانی مرویست از ابن سنان که گفت گفتم امام را عورة مومنی بر مومن حرام است گفت آری گفتم قتل نفس بسقطه او بزنا بین او گفت بیت جنانکه هرجا روی مراد از اذاعه ستر اوست الثالث مرویست از ابا عبدالله در آنچه آمده از حدیثی که عورة مومن بر مومن حرام است گفت آن نیست که کشف کند عورت او را پس ببیند از و چیزی را بلکه مراد آنست که روایت کند بر او یا عیب او کند یا سبب در شماتت و دین نکوهیدن گروی از ابا عبدالله که گفت اظهار شماتت مکن برادر خود را که خدا عافیت دهد او را و مبتلا گرداند بر آن و گفت کسیکه شماتت کند مصیبت نازل شده بر برادر خود را او پیوسته نرود از دنیا تا مفتتن و مبتلا شود بر آن و گرفتار آید مثل آن الرابع و درین سبب دو درین نزدیکست الخامس مرویست از رسول الله که گفت شتاب المومن کالمشرف علی الهلکة ست کننده مومن مانند کسی است که مشرف شده بر هلاکت هلکه و هلکه و هلک شده و نیست کشنده ست السادس مرویست از رسول الله که گفت سباب المومن فسوق اخ شتم و سب مومن فسوق است یعنی خروج است از ایمان و قتال او کفر است و اکل لحم او معصیت است بحرمة مال او مانند حرمة خون او است السابع مرویست که مردی از بنی تمیم آمد نزد رسول الله و گفت مرا وصیتی کن و بوده در آنچه وصیت کرده بود او را که دشنام ندهد هیچ مرد را از کسب میکنید عداوت را میان ایشان الثامن مرویست از ابا عبدالله که گفت بدی ایشان اعظم است یعنی ابتدا کننده فاعلتر است و وزر او و وزر صاحب او برابر است مادام که اقتدا کرده بسوی مغلوم التاسع مرویست از ابا جعفر که گفت شهادت نداده مردی بر مردی بکفر مگر آنکه آمده است بآن یکی از ایشان پس اگر شهادت داد بر کافر داده راست گفته بشهادت خود کافر باشد متابعت عیب او کرده و بر مومن عیب نکند بعیبی که در خود دارد تا بمیرد او را مگر که در خود آن عیب را بیند العاشر مرویست از ابا عبدالله که گفت لعنت جن بر آن آید از دهان صاحبش مزوده میشود پس اگر بیابد به مساغ خود والا بجوی و بجوار گاه و پرواز گاه خود او فرود آید مانند مرغ والا راجع گردد بر صاحب خود الحادی عشر مرویست از ابا جعفر که گفت بد ترست که لعنت بر آید از دهن بر صاحب خود تر دود کند میان هر دو پس اگر مساغ و محلی خود نیابد فرود آید و الا راجع گردد بسوی صاحب خود الثانی عشر مرویست از ابا عبدالله که گفت هرگاه بگوید مردی برادر مومن خود را اف بر دین نرود از ولایت او

هرگاه بگوید که تو شتم میکنی مرا فرشود احدهما و قبول کند حق تعالی از مومن علی را و جای که اصحاب کند در دل خود بدی او را الثالث عشر مرویست از ابا جعفر که گفت بیست هیچ انس که طعن کند در عین مومنی یعنی در چشم او برادر او الا که بمیرد بدترین مردی بوده باشد در قبح سزاوار آنکه راجع گشود بسوی خیر الرابع عشر در تهدید سوء ظنی و در بن سه حدیثست الاول مرویست از ابا عبدالله که گفت هرگاه تهمت کند مومن برادر خود را امانت الایمان من قلبه کما یمانت الملح فی الماء یعنی که انجنگی یابد ایمان در دل او مانند که انجنگی نمک در آب الثانی مرویست از ابا عبدالله که گفت کسیکه تهمت کند برادر خود را در دین او نگذارد ایمان نمی ماند میان ایشان و کسیکه معامله کند برادر خود را مثل معامله مردمان پس او بری باشد از آنچه انتحال میکند و کونست عبد الثالث مرویست از امیر المومنین ع که گفت در کلامی که او را بود موضع کن امر برادر خود را بر احسن وجوه تا آنکه بیابد چیزی که قلب کند تو را از آن و نگمان نبری بکلمه که بر دهان آمده از برادر تو بدی را و در جای که میتوانی بافت محمل برای آن در خیر الرابع و درین مناصحت نکرده بر برادر مومن را تو در دین غش صریحست الخامس مرویست از رسول الله که گفت کسیکه سعی کند در حاجت برادر مومن را صحیح و خالص بگیرد در آن بدرستی که خیانت کرده خدا را و رسول او را السادس مرویست از ابا عبدالله ع که گفت هر مومنی که مشی کند در حاجت برادر مومن پس صاحبی و خالصه نباید باو بتحقیق که خیانت خدا و رسول کرده باشد و من مرویست از ابا عبدالله ع که گفت هر مردی از اصحاب ما که استعانه جوید از مردی از اخوان خود در حاجتی و او مبالغه نکند در آن بحمل حق بر تحقیق که خیانت خدا کرده باشد و رسول او و عمران ابو بصیر گفت جعلت فداک گر اخواست از مومنین دریں قول گفت از نزد امیر المومنین و از ایشان الثامن مرویست از ابا عبدالله ع که گفت کسیکه مشی کند در حاجت برادر مومن او صاحبی باو نکرده باشد در آن باب میسر شمل کسیکه خیانت کرده باشد خدا را و رسول خدا را و حق تعالی فاضح او باشد التاسع مرویست از ابا عبدالله ع که گفت کسیکه استشاره کند یعنی مشورت خواهد برادر خود را و او مخلص رای خود و خلوص عقیده در آن نورزیده باشد سلب کند حق تعالی از رای او و عقل او را العاشر مرویست از ابا عبدالله ع که گفت هر مومنی که مشی کند با مومنی در حاجتی پس او صاحبی و مخالصه و راستی نموده باشد در آن بدرستی که خاین خدا و رسول او بشده باشد و خلف وعده و در بن دو حدیثست الاول مرویست از ابا عبدالله ع که گفت

عده مومن بعینه وعده او باو خود او ندارد بلکه او را بهشت وعده کرده است پس کسی که خلاف وعده کند خلاف او را بر او نیست
نموده بهتر و منزه است و غضب او شده و این قول حق تعالی است یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا
تفعلون ای جماعتی که ایمان آورده اید چرا میگوید چیزی را که نمیکنید بزرگست و عظیم از روی مقت و
خشم نزد خدا آنکه بگوید چیزی را و نکند آنرا معلوم میشود که وعده مومن را خلاف نمیتوان کرد و واجبست
وفا بران و بجای آوردن آن مانند نذر و عهد و بلکه فوق آنست زیرا که اینجا کفارت دارند و آن
ندارد از عظم گناه مانند یمین غموس چنانکه گذشت الثالث مرویست از رسول الله ص که گفت کسیکه مومن
میکشد بخدا و بروز آخرت باید که دوزخی شود هرگاه وعده داده بهشت باشد و خلف وعده کند
مومن مستوجب چهار عقوبت است الاول مرویست از ابا عبد الله ع که گفت هر مومنی که بود بهتر میان او و میان
مومنی حجابها بهتر است هر یک حجاب ضخامت هفتاد هزار سال و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی
سال شش الثانی مرویست از محمد بن سنان که گفت بودم نزد امام رضا ع که گفت مرا ای محمد بدرستی که بود
در زمان بنی اسرائیل جبار کافر از مومنان پس یکی از ایشان آمد نزد مومنی تو دانی که او محتاج بود و در زمانی که از ایشان
دور مانده بود پس شروع باب کرد و در گرفت پروان آمد بسوی او غلامی گفت کجاست مولای تو گفت
او نیست در خانه پس آنرد رجوع کرده داخل شد علی بسوی مولای خود گفت که بود آنکه در زد گفت فلان
بود و من گمان کردم که تو در منزل نیستی پس او سکوت اختیار کرد و هنوز نشد یعنی نادم نشد و پاک نشد
و قدم خود را حاضر نکرد و نگفت نشد هیچکدام از آن سه تو برای رجوع آن جبار ایشان از آن باب و شروع
کرده در حدیث خود و متوجه گفتگوی خود گشتند پس چون روز دیگر شد آنروز اول روز بسوی ایشان آمد
و بایشان رسید در حالیکه ایشان بیرون آمده بودند باده هیئت و صنائعی برای بعضی از ایشان پس سلام
کرد بر ایشان و گفت مرا شما بشکم گفتند آری واقعه از کردند بسوی او و آن مرد محتاج بود ضعیف
الحال پس چون در بعضی از طریق بودند غمامه آمد و سایه کرد بر ایشان گمان کردند که باران میشود مبادرت و
مسارعت از راه نمودند پس مستور گردانید ایشان غمامه بر رؤس ایشان ناگاه منادی ندا کرد از جوف غمامه
ایها النار خذیهم و اما جبریل رسول الله ای آتش بگیر ایشان را و مرجبریل رسول خدا پس آتشی از
جوف غمامه آمد و آن سه نفر را احتراق کرده در ربوده و یکی باقی ماند مرعوب و خایف و تعجب آنچه
نازل شده بود بقوم و قبیله او بسبب جنایت پس او جمع کرد قبیله و عشاقه خود بهتر شرع بن خوش را و او را

آن خبر قبر گردانید و آنچه دیده بود بقوم خود پس بسا بنیه بهتر شرع و گفت آیا نمیدانید که حق تعالی سخط و غضب کرد
بر ایشان بعد از آنکه از ایشان راضی بود و این بآن فعل ایشان شد که با تو کرده بودند گفت چه فعل بد
که با من کرده بودند یهودیان شرع و حدیث کرد حادثه را از آنچه گفت پس اگر حال کنم ایشان را و عمل کنم از ایشان آن
نفع ایشان نمیکند گفت اگر قبول این چیزها نفع میکرد ایشان را از ما در بن ساعة نفع خواهد داشت بدرستی که
بعد از بن نفع کند الرابع مرویست از ابا عبد الله ع که گفت هر مومنی که میان او و میان مومنی حجابی بهتر
خراب کند حق تعالی میان او و میان جنت هفتاد هزار سور غلظ و کند کی هر سوری مسیره هزار عام با پیری
سوری از سوری مسیره هزار سال الخامس مرویست از ابا جعفر ع که گفت کفر او را اجعت خدا که
چه میگوئی در حق مسلمانی که ایمان کند بسوی مسلمانی و او در منزل بهتر پس اذن کرد در دخول نزد او و او اذن
نداد و پرده ان بنا بر برای او گفت یا حمزه در مسلمانی که باید بزیارت مسلمانی و طالب حاجتی بهتر و او در منزل خود
بهتر پس استیذان کند بر او اذن ندهد و بیرون بیاید بسوی او او نیز در لعنت خدا باشد تا آنکه علاقه
کند با دامن پس گفت جعلت فداک فی اهنه الله حتی یلتقیا گفت نعم یا حمزه السادس در کسیکه
استعانه جوید باو برادر او و او اعانت کند و در بن چهار هیئت الاول مرویست از ابا جعفر ع که گفت کسیکه
بخل کند بمعونة برادر مسلم که نام شود بران و او جبار بنام شود الثانی مرویست از ابا عبد الله ع که گفت هر مردی
که از شیعه ما بهتر بیاید بسوی مردی از اخوان خود پس استعانه کند از و در حاجتی و او اعانت او نکند
در حالیکه قادر بهتر الا آنکه مبتلا سازد حق تعالی او را بقضاء حوایج دیگری از اداء ما که معذب شود
بران در روز قیامت الثالث مرویست از ابا عبد الله ع که گفت ترک نکرده مردی معونة برادر مسلم را
با آنکه سعی کند در حاجة او و مواساة نیابد او را و او ان الا آنکه مبتلا شود و معونة نکند که آنم کرده و مجبور
نکرده الرابع مرویست از ابا الحسن ع که گفت کسیکه قصد کند بسوی او مردی از اخوان او که مستجیر و پناه
خواهد بهتر او در بعضی احوال خود پس او اجابه او پناه ندهد او را بتحقیق که قطع کرده بهتر ولایت الله را
عز و جل السابع در کسیکه منع کند مومنی را جبری از نزد خود یا از نزد غیر خود و در بن سه
حدیث الاول مرویست از ابا عبد الله ع که گفت هر مومنی که منع کند مومنی را از جبری که محتاج
بیابد بآن خواه قادر بهتر بآن از نزد خود یا از غیر خود اقامه کند او را حق تعالی روسیاه بوده از روی
چشم بوده و دستها غل کرده بگردن انداخته پس گفته شود که این جایی است که باید اجابت کرده

ساختند ریشان پس بگشتن رسید نه الثانی روایت از ابا عبد الله ع که گفت تغیر و تو بخود
حق تعالی قومی را باداده پس گفت هرگاه بیاید ایشان را امری از خوف و امن اذاعه کنند آن فاما لم و
الاذاعه ثالث روایت از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه اذاعه کند بر چیزی از امر ما او مثل کسی است
که کشته باشد ما را بعمد نکها الثانی روایت از ابا عبد الله ع که گفت مذیع سر و مشیع ان هر دو شریک است
و قایل آن نزد یزدانش کافر و کسیکه تمسک کند بعروة الوثقی او ناجی است گفته شد چیست او گفت
تسلیم الحادی عشر روایت از ابا عبد الله ع که گفت بدرستی که الله تعالی کرد انیده دین را دو دولت
در دولت آدم کرد دولة الصفت و هر دو دولة الضلال گردولة ابلیس است پس چون هرگاه اراده
کند حق تعالی که عبادت کرده شود علانیه دولت آدم بهر و هرگاه اراده کند که عبادت کرده
شود در دولت شیطان هم و مذیع ما را داد الله شره مارق بگرد از دین و خارج از آیین الثانی
روایت از ابا عبد الله ع که گفت کسیکه استفتاح کند نهار خود را باذاذ سر ما سلط کرده اند حق تعالی بر
خوصه یا وضیق مجالس را یعنی بند آهن تابیده و تنگی زندان ما ــــ در کسیکه اطاعت
مخلوق کند در معصیت خالق و در بین پنج حدیث الاول روایت از رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم که گفت کسی که طلب کند رضا مردم را بسخط خدا میکرداند حق تعالی حامد او را از ناس ذام او بعینه ناس
کسی را که او را مذمت کننده او سازد الثانی روایت از رسول الله ص که گفت کسیکه طلب نماید رضاء ناس
بچیزی که موجب سخط الله عز و جل میشود حامدش از ناس مذمت کننده او و کسیکه ایثار کند طاعة الله را
بمعتب ناس کفایت کند حق تعالی عداوة کل اعدا او را و حسد کل حاسد را و حق کل باغی را و حق کل
ناظر ظهیر او باشد الثالث روایت از ابا عبد الله ع که گفت نوشت مردی بسوی حسین صلوات الله علیه که
موعظه کن مرا مرد و خوف پس نوشت بسوی او کسیکه مجاور نماید امری را بمعصیت الله تعالی فوت کننده
تر بیشتر مر آنچیز را که امید دارد و سریعتر بتوای آمدن آنچه حذر میکند الرابع روایت از ابا جعفر ع که گفت
دین بست برای کسی که دین داری کند بطاعة کسی که عالم خدا باشد بمحبت و نیست دین برای کسی که دین داری کند بجور
باطل از حق تعالی و نیست دین برای کسی که دین داری نماید بمجحود و جزی از آیات الله الخامس روایت از رسول
الله ص که گفت کسی که راضی گردانید سلطانی را بسخط الله خارج شود از دین الله ما ــــ
در عقوبات معاقبه بدو مناکیری که ظاهر میشود در میان مردمان و در بین دو هر بیت الاول روایت

از رسول الله ص که گفت هیچ چیز است که هرگاه ادراک آن کنید تعوذ کنید بخدا از انها اول آنکه ظاهر نشده باشد
در قومی هرگز جنانکه علانیه کرده باشند آنرا الا آنکه ظاهر شده در میان ایشان طاعون و اوجاع که نبوده در اسلاف
گذشته ایشان دوم آنکه نقصان کرده اند بکیال جزان را الا آنکه ماخوذ گشته اند بسنین و شدت
مونة و جور سلطان سیوم آنکه منع کرده اند زکوة را الا آنکه ممنوع گشته از ایشان قطر مطر از سوا اگر نبا یم نبشند
باران داده نشوند چهارم آنکه نقض عهد خدا و رسول کرده اند قومی الا آنکه مسلط ساخته حق تعالی بر ایشان
ایشان را نا خذ کرده اند از ایشان بعضی آنچه در دست داشته اند نهم آنکه حکم کرده اند بغیر ما انزل الله
الا آنکه گردانیده حق تعالی بأس و بطش در سنت و نکبت ایشان را در میان خودشان العاشر روایت
از ابا جعفر ع که گفت یافتیم در کتاب رسول الله ص که هرگاه ظاهر شود و نما بعد از من بسیار شود فوت فجاءة
و هرگاه تطفیف و نقصان کیل و میزان شود اخذ میکند الله تعالی ایشان را بسنین مخط و نقص و هرگاه
منع کنند زکوة را منع کنند زمین برکات خود را از زرع و ثمار و معادن کلها و هرگاه جور شود در احکام
تعاون نمایند بر ظلم و عدوان و هرگاه نقض عهد کنند مسلط شود بر ایشان دشمنان و هرگاه قطع ارحام
شود کرده شود اموال در دستهای اشرار و هرگاه امر معروف و نهی منکر کنند و تابع اخیار گشته
از اهل بیت من مسلط کند حق تعالی شرار ایشان را پس چون دعا کنند اخیار ایشان مستجاب نشود در ای
ایشان ما ــــ در حق اهل معاصی و در بین پانزده حدیث الاول روایت از ابا عبد الله ع
که گفت سزاوار نیست مر مؤمن را که بنشیند در مجلسی که عیب امام خود شنیده شود در آن و او قادر بر تغییر آن نباشد
الثانی روایت از جعفری که گفت شنیدم ابا الحسن را که میگفت حیست مرا گرمی هیم از ابو عبد الرحمن
بن یعقوب گفت او خالوی منست گفت بدرستی که او میگوید در حق تو اقوال عظیم و وصف میکند او را او او
موصوف بآن نگردد پس بیا او بنشینی و نزک ما میکنی با ما بنشینی و نزک او میکنی گفت او بگوید هر چه
میخواهد بر من چون برسد از آن هرگاه من نگویم الجزاء او میگوید یا ابو الحسن ما گفت آیا نیرسی که مانزل شود در
تقیة و نقیه پس بر شمارنام آیا نه آنکه آنکسی را که از اصحاب موسی بود و پرسش از اصحاب
فرعون پس چون لاحق گشت بفرعون بسی تکلف کرد او را در موسی تا وعظ کرد بر او خود را و لاحق گرداند
او را بموسی پس گذشت بر بعض و امر او نمیکرد یا او در دین و دلالت میفرمود شاید که بگیرد از فرعون
تا آنکه رسیدند بدو طرف دریا و غرق گشتند هر دو پس خبر او بموسی رسید گفت او در رحمة الله است لیکن

مومنست وکسیکه خارج شود از ان کافر ان و عشرین مرویست از رسول الله ص که گفت طاعت علی ذل است
ومعصیتش کفر بخدا گفتند یا رسول الله چگونه میشناسیم این گفت بدرستی که علی حمل میکند شمارا بر حق
پس اگر اطاعت او کنید دلیل میشوید و اگر معصیت او نمایید کافر گردید بخدای تعالی ان و ثلثین مرویست
از ابا محسن ع که گفت بدرستی که علی باب خداست از ابواب بهشت پس کسیکه داخل شود از باب علی مومن
باشد و کسیکه خارج شود از و کافر است و کسیکه نه داخل بهشت میشود و نه خارج میشود در طبقه اعراف
است و ایشان مستضعفانند ان و اربعین مرویست از ابا عبد الله ع که گفت اگر مردم بگویند که جاهل باشند و بقضا و قدر خدا
و جاهد نشوند کافر میشوند ان و اربعین مرویست از ابا جعفر ع که گفت بدرستی که حق تعالی غالب کرده بجاهلی
علم بوده میان او و میان خلق او پس کسیکه شناخته باشد او را معرفت است و کسیکه انکار او نموده باشد
کافر است و کسیکه جاهل او باشد حلال او باشد و کسیکه نصب کند با او جبری مشرک میشود و کسی که بیاید بولایت او
داخل بهشت میشود و کسیکه بیاید بعداوت او داخل نار میشود اربعین مرویست از ابا ابراهیم ع که گفت
بدرستی که علی باب است از ابواب بهشت پس کسیکه داخل آن نشود مومن نیست و کسیکه خارج از ان باشد
کافر است و کسیکه نه داخل بهشت و نه خارج از و طبقه باشد که اصحاب اعراف اند و ایشان مستضعفانند
کفر و دین یکجا مثبت است ان و اربعین مرویست از ابا عبد الله ع که گفت کفر اول و اکبر جحود است
کفر در کتاب الله عز و جل کفر جحود است و جحود بر سه وجه است از انجمله کفر جحود توحید است و جحود پس کفر
ترک اطاعت است و کفر براءة و کفر نعم اما کفر جحود توحید و جحود ربوبیت است و آن قول کسی است که میگوید
نه ربی است و نه جنت و نه نار و این قول دو صنف است از زنادقه که ایشان را دهریه گویند و
ایشان آنانند که میگویند و ما یهلکنا الا الدهر و آن دو صنف کرده اند برای الفاظ خود
پستحسان از ایشان بدون تثبت و تحقیق بچیزی از آنچه میگویند قال الله عز و جل ان هم الا یظنون
ان ذلک کما یقولون نیستند ایشان الا آنکه گمان میکنند که ان مجانبت میکنند و گفت ان الذین
کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون بدرستی که آنان که کافر شده اند برابر است
بر ایشان که انذار کنی یا انذار نکنی که ایشان ایمان نمی آرند یعنی بتوحید الله پس این کلی از وجوه کفر است
اما وجه دیگر از جحود براءة است و آن اینست که جحود میکنند جاحد در حالی که میداند که آن حق و ثابت
شده نزد او گفته است حق تعالی و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا پس ثابت شد بودن انکار

تحقیق

کفر را و حال آنچه بیان و ثابت شد از نفس ایشان ان کفر را که حق است از روی ظلم و عدوان و گفت و کانوا من قبل
یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین یعنی بودند که پیش از ین
بستفتح میکردند برای مجاهدین که کافر شده بودند پس چون آمد ایشان را آنچه انشناخته پس لعنت خدای
بر ایشان باد که کافر است و اما اینست تعریف وجوه جحود و وجه ثالث از کفر کفر نعم است و آن قول الله است که حکایت
میکند قول سلیمان هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکر ام اکفر و من شکر فانما یشکر لنفسه
و من کفر فان ربی غنی کریم ابتلا کند مرا که شکر میکنم یا کافر میشوم و کسیکه شکر کند بدرستی که
شکر میکند بنفس خود که و کسیکه کافر شود بدرستی که رب من غنی کریم است و گفت لئن شکرتم لازیدنکم
و لئن کفرتم ان عذابی لشدید اگر شما شکر کنید هر آینه زیاد کنم نعمت را و اگر کافر شوید هر آینه
عذاب من سخت است و گفت فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون پس ذکر کنید مرا تا ذکر
کنم من شما را و شکر مرا بجا آرید و کافر نشوید و رابع از کفر ترک ما امر الله است عز و جل و آن قول
حق تعالی است و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دماءکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم
و انتم تشهدون ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون
علیهم بالاثم و العدوان و ان یاتوکم اسارى تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم افتؤمنون
ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم یعنی چون گرفتیم میثاق شما را بر اینکه نکشید و
بیرون نکنید نفس خود را از دیار خود پس اقرار کردید و حال آنکه شما شاهدید
بعد از آن شما آنانید که میکشید نفس خود را و اخراج میکنید فریقی را از شما از دیار ایشان و معاونت میکنید
بر ایشان باثم و عدوان و اگر بیایند اسیران شما را فدیه میدهید و حال آنکه اخراج ایشان بر شما حرام بود پس ایمان می آورید ببعضی از کتاب و کافر میشوید ببعضی دیگر پس چیست جزا کسی که این
کار کند از شما پس کفر ایشان بترک ما امر الله بود و بنسبت دادن ایشان را بایمان و قبول کردن فدا آنرا از ایشان
و رفع کردن ایشان را نزد آن پس گفت فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة
یردون الی اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون جزای کسی که میکند این را از شما
الا خزی در حیوة دنیا و در روز قیامت مردود میشوند بسخت ترین عذاب و نیست حق تعالی غافل از انچه
میکنند و وجه پنجم از کفر کفر براءة است چنانکه قول الله تعالی است در حکایت ابراهیم کفرنا بکم و بدا بیننا

ان ذا و الکفر

الدهریه

و این دهری را کافر نیست زیرا که
چنانست و در ستاده و در طیلسان
اوایل و در اصحاب اجتهاد قیاس
و در میان و در اصحاب یاسه فرقه یکی ان
و دیگری ابو محمد عبد الله بن حرون
الزبیر بن و ابو عمرو محمد بن عبد الله
بن مضعب بن الزبیر گوید اصحاب

بسبب ذنوب خود بنار نمی‌روند گفت لا والله نمیکند این را بشما هرگز ثالث مرویست از ابا عبد الله
مثل این ثالث مرویست از ابا عبد الله که گفت کسیکه نشناخته باشد اختلاف مردم را مستضعفین بهشت ثالث
مرویست از علی بن سوید از ابا الحسن موسی که گفت سوال کردم از ضعفا پس فرمود سهل است
کسی که مرفوع نشده باشد بسوی او حجت او و نشناخته باشد اختلاف را پس چون شناخته باشد اختلاف را
مستضعف و ضعیف نباشد ثالث مرویست از ابا سیار امام مسجد بنی هلال از ابا عبد الله که گفت بدرستی
امر روز مستضعف طبع کوفه رجل رجل را و نساء را ثانی در مرجون لامر الله یعنی
موخرون موقوفون و مرجون مغفور و مرجئه مغفور گردانیدن الله امر خود را از حساب خود و درین دو صفت اول
مرویست از زراره از ابا جعفر علیه السلام در قول الله عز و جل و آخرون مرجون لامر الله گفت قومی اند که شرک
بودند پس کشتند مثل حمزه و جعفر و اشباه ایشان را از مومنین اگر داخل اسلام شدند و توحید
خدا کردند و ترک شرک نمودند و ایمان را بقلوب خود ثابت ساختند از مومنان باشند و جنت ایشان را واجب
شود و ایشان را نداند پس ایشان بر ان حال یا معذب شوند یا مثاب بدلالت کردن آیه بر جواز عفو الله و
جز این نیست که ایشان بخدا است در تعذیب و ثواب و آیه در سوره توبه است و آخرون معترفون بذنوبهم
باخرون اقرروا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم یعنی معترف
گردانیدند اعراف بذنوب خود خلط عمل صالح بعمل بد شاید که حق تعالی توبه دهد ایشان را بدرستی که
الله تعالی غفور رحیم است و درین دلالت بر بطلان احباط و حبط در اثبات بخشیدن بنده قلت و احباط در حق اصرو
سبب نزول این آیه ابا لبابه بود تنها یا جمعی دیگر همانکه در تفسیر مذکور شد و در مجمع البیان از جبائی نوشته
بعضی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که خود را مقید کرده بودند در ستون مسجد و قسم خورده که خود را
ازین جا نه گشایند تا رسول الله گشاید و این آیه بگوید سبب گشودن ایشان ثالث مرویست از ابا جعفر علیه السلام که گفت مرجون قومی بودند مشرک
پس قبل رسانیدند مثل حمزه و جعفر و اشباه ایشان را از مومنین پس ایشان بعد از ان داخل شدند
اسلام را و خدا را بوحدانیت شناختند و ترک شرک نمودند و موحد شدند که جنت واجب شود ایشان را
و کافر شدند که واجب شود آتش را بر ایشان پس ایشان بر ین حالت مرجون لامر الله بودند تا که کشت
در اصحاب اعراف و درین دو صفت بیست اول مرویست از زراره که گفت مرا ابو جعفر علیه السلام که چه میگویی در اصحاب
اعراف گفتم نیستند ایشان الا مومنان یا کافران اگر داخل جنت شوند مومن باشند و اگر داخل نار کردند

کافر گفت والله که ایشان نیستند نه از کافرین و اگر مومن میروند داخل جنت میشوند نه عاشقه مومنان و اگر
کافر میروند داخل نار عاشقه کافران و لیکن ایشان قومی اند که برابر است حسنات ایشان با سیئات ایشان
پس گناه کرده اند اعمال خود را و ایشان جنایتند که حق تعالی گفته پس کنم آیا از اهل جنت اند یا از اهل
نار گفت ترک کرد ایشان را حق تعالی گفتم آیا ارجاء میکنی ایشان را گفت بلی ارجاء میکنم همچنانکه حق تعالی ارجاء
کرده ایشان را اگر خواهد داخل نار سازد ذنوب ایشان و اگر خواهد داخل جنت برحمت خود و ظلم
نمیکند ایشان را گفتم آیا داخل میشوند جنت بی کافر گفت نه گفتم داخل نمیشوند نار را الا کافر گفت نه الا ان شاء
الله یا زیاده می میکنیم ما شاء الله را و تو نمیگوئی بی ما شاء الله اما اگر کسی بشوی برجوع میکنی تحلیل میفرماید
از جزه عقده جزوی از ثالث مرویست از ابا جعفره که گفت الذین خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا
فاولئک قوم موصون تجاوز عن سیئاتهم و قبل حسناتهم الموصون و یکره هو لها
فاولئک عسی الله ان یتوب علیهم آنکه مخلوط کرده اند عمل صالح را بعمل بد ایشان قومی اند موصنان که اعتراف
فرموده اند در ایمان خود و توبه را که عیب میکنند از موصنان و کار بندازان پس ایشان را امید هست که حق تعالی
توبه و بهره بیامرزد ما ب در ضعف اهل خلاف و درین شش صفت است اول مرویست از ابا
عبد الله که گفت لعن الله القدریه لعن الله الخوارج لعن الله المرجیه لعن الله المرجیه گفتم کیست مرجیه
لعنت کردی اینها را یکبار یکبار و لعنت کردی ایشان را دو بار گفت ایشان میگویند که قدمها ما مومنانند کس
دوزخ ما مشاهده بهشت بشتاب ایشان را روز قیامت بدرستی که حق تعالی حکایت کرد از قومی در کتاب
خود لن نومن لرسول حتی یاتینا بقربان تاکله النار قل قد جاءکم رسل من قبلی بالبینات
وبالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین یعنی گفته بودند که ما مومن نمیشویم هرگز تا بیاید بنزدیک
ما قربانی که بخورد آتش چون آن قبول قربان ایشان نبود بگوی ای محمد ایشان را پیغمبرانی که آمدند شما را رسل پیش از من
به بینات و بچیزی که گفتم پس چرا کشتید ایشان را اگر راست میگوئید و گفت میان قاتلین و قائلین وقتی نمانده
بانصد سال کشته بود پس الزام کرد حق تعالی بر رضای ایشان در آنچه ایشان کرده بودند ثالث مرویست
از ابا مسروق که گفت سوال کردم ابو عبد الله را از اهل بصره که چیست ایشان گفتم مرجیه و قدریه و خوارج
گفت لعن الله ملک الملل الکافره المشرکه لا تعبد الله علی شئ ثالث مرویست از ابا عبد الله علیه السلام که گفت
اهل شام بدتر نماز اهل روم و اهل مدینه بدتر نماز از اهل مکه و اهل مکه کافری شوند بجز از بحر ثالث مرویست

از ابا جعفر علیه السلام که گفت اهل مکه هرآینه کافر میشوند بخدا اشکارا و اهل مدینه اخبث از ایشان اند بضعف

ابی بکر مروی است از ابا بکر حضرمی که گفت گفتم ابی عبدالله را که اهل شام شریرترانند یا اهل روم گفت اهل

کافر شدند و یا عداوت کردند و اهل شام کافر شدند و یا عداوت کردند ابو بکر مروی است از ابا عبدالله علیه السلام

که گفت مجالسه مکنید با مرجیه لعنهم الله ولعن علیهم المرکة الذین لا یعبدون الله علی شئ من الاشیاء

ابو بصیر در موثقه القدوح و در برین نسخ حدیث ابو بکر مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت

موثقه القلوب قومی اند که توحید خدا کرده اند و خلع نموده و از عبادت فرار الله و داخل نشده موثقت

قلوب ایشان از انکه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است و رسول الله صلی الله علیه و آله تصدیق ایشان میکرده و توثیق ایشان

نمیشود بسبب عدم تصدیق ایشان تصدیق ایشان ابو بکر مروی است از ابا جعفر علیه السلام از قول الله

عزوجل قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا یعنی ایشان جمعی اند که توحید خدا کرده اند و خلع نموده اند عبادت کسی که عبادت

میشود غیر الله و شهادت داده اند که لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ایشان در دین با شک اند بعد

در بعضی جا به الیقین و پس اگر کرهی نهم بغیر خود را که بیقین ایشان کند بال وعطا تا یکی بشود اسلام ایشان

ثابت نمیشود تا در دین خود آن کرهی داخل شده باشد در آن و اقرار نموده اند بران و محبت رسول الله صلی الله علیه و آله در

روز حنین غالب گردید بر اسلمت و قبایل قریش و سایر معشر آنحضرت ایشان ابو سفیان غالب بود و عیینه بن

حصن فزاری و اشیاء ایشان از مردمان پس فرار کردند انصار و جمع گشتند بسر سعد بن عباده و

مستعد کشتند با ایشان بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا در کلام

گفت آری گفت اگر این امر در بین اموال که قسمت کردی در میان ایشان از قوم خود چیزی است که

خدا نازل کرده راضی میشویم و اگر غیر این چیز راضی نمیشویم پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای معشر انصار آیا

کل شما بر قول سید خود سعد نیستید گفتند سید ما الله است و رسول الله پس گفت الحال گفتند ما بر مثل قول او

و رای او هستیم ابو جعفر گفت پس حق تعالی محفوظ و مسقوط گردانید نفرات ایشان را و فرض کرد برای موثقه

قلوب سهمی در قرآن ابو بکر مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت موثقه قلوب بنود مگر اکثر از انچه امروز هستند

الیوم ابو بکر مروی است از ابا عبدالله علیه السلام که گفت ای حقوق جمعی نمی بینی اهل این آیه را ان اعطوا منها اذا هم یسخطون

و ان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون گفت پس گفت ایشان اکثر از انند از مثل مردمان امروز پس

مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت بنود مؤلفه قلوب اکثر از انچه امروز هستند و ایشان قومی اند توحید

خدا

ضد کرده و بیرون آمده از شرک و داخل شده موثقه قلوب ایشان و انچه آورده پس تالیف کرد

ایشان را رسول الله صلی الله علیه و آله و تالیف کرد هدایت را مومنان بعد از رسول الله تا که شناسا شدند و بجهت

و ذکر منافقین و ضلال و البس و دعوت و دین کجا بثبت مروی از جمیل که گفت گفت محمد طیار مرا که پس

از انکه بنود پس هیچ و او بهره داخل شدیم بر ابا عبدالله علیه السلام پس احسان کرد ابن سنان سوال

جماعتی گفت جعلت فداک خبر کن مرا که انچه دعوت کرده الله تعالی بسوی او مومنین چنانکه گفته یا ایها

الذین آمنوا آیا داخل میشوند ایشان منافقان گفت آری و کل ضلال و هر که اقرار کرده بدعوت ظاهره

و بود پس ایشان که اقرار کرده بودند بدعوت ظاهره با ایشان نماز و ذکر فرائض و من الناس

من یعبد الله علی حرف و در بین سه حدیث اول مروی است از ابا جعفر علیه السلام در قول الله عزوجل و من

الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه

خسر الدنیا و الاخرة یعنی از مردمانند کسیکه عبادت خدا میکند بر حرفی پس اگر رسد او را خیری قرار کرد دل او

بران و اگر بریزد او را فتنه و بلیتی منقلب میشود بروی خود از ان عبادة خدا خسران کرد دنیا و آخرت را

زراره گفت سوال کردم ابا جعفر را از این آیه گفت این کرده کردی اند که عبادت خدا کرده اند و خلع نموده

عبادت کسی را که عبادتش ضرر بخدا نمیکند و نفع نمیکند و شک کرده اند در محمد و در انچه آورده است و شک کرده اند

در خدا قال الله عزوجل و من الناس من یعبد الله علی حرف یعنی علی شک فی محمد و ما جاء به

اصابه خیر یعنی عافیة در نفس و مال و ولد و عوذ طمان به از ان رضی شد فان اصابته فتنة یعنی

بلا در جسد یا مال انقلب علی وجهه گشت بشوم کفر و شک و ترک عبادت خدا را و ایمان را اقرار کرده بود پس رجوع

کند بسوی موقف و شک و ترک عبادت خدا و رسول و مجحود رسول کند و بکه آورده از

فرمود جانب خدا ابو بکر مروی است از ابا جعفر علیه السلام که گفت سوال کردم از او در قول الله عزوجل و من

الناس من یعبد الله علی حرف گفت ایشان قومی اند که توحید خدا کرده اند و خلع عبادت غیر او

نموده پس خارج شده اند از شرک و نشناخته اند که محمد رسول الله است پس ایشان خدا را عبادت

میکنند بر شکی در محمد و بکه آورده پس آمده اند نزد رسول الله و گفته اند نظر میکنیم پس اگر نیکبخت شد

اموال ما و عافیت یافتیم در انفس خود و اولاد خود میدانیم که او صادق است و او رسول خدا است و اگر

غیر این چیز نظر و سوم میکنیم قال الله عزوجل فان اصابه خیر اطمان به یعنی عافیت در ابدان

على قلوبهم ما كانوا يكسبون يعني غالب شود و ذنوب بر قلوب ايشان و ذنب بر ذنب تا احاطه كند بر قلوب و اين ريب باشد ابن مسعود گفت چون مرد گناه كند نكته سياه بر سياه واقع شود تا آنكه لون قلب مثل لون سياه و مداد شود منقلب نگردد و از هيچ خيري بر گردد مروي است از ابا جعفر عليه السلام كه گفت نيست بنده مومني الا آنكه در دل او هر شب نكته سفيد پس چون گناه كند بيرون آيد بران نكته نكته سوداء و چون توبه كند زايل شود سوداء و اگر تمادي كرده در ذنوب زياد شود تا آن سوداء نكته پوشيده شود بياض قلب و چون چنين راجع گردد حواسش بخير هرگز و اين قول الله است كلا بل ران على قلوبهم و ابو عبد الله عليه السلام گفته ليصدأ القلب زنگ ميگيرد دل پس چون تذكر كند او را بدگر الله و الا الله مخلي گردد ازان پس اعتياد كند الفت بآن و غفلت ايشان غطا ميشود بر ابصار ايشان حتا كه غفل نگشند از رفع رايحه ترك نظر در عواقب و كثرة معاصي و انهماك در فسق قوي كند دواعي را در اغراض از تو به و اطباع بر ذنوب پس آن غالب كرده بر ايشان و ران

در تغلغل احوال قلب و در بين بحث مروي است از سليم بن قيس هلالي كه گفت بودم نزد ابا جعفر عليه السلام كه داخل شد بر و حمران بن اعين و سوال كرد از چند چيز پس چون فصد كرد حمران بقيام گفت كجا ميروي اي حمران گفت مرا اي جعفر كرجه دم ترا اطال الله بقاك و امتعنا بك براستي كه ما اديم زنده توئيم پس پروين مخيم از پس تو تا آنكه رقيب منكشف شود و دلي يافته انفس و از دنيا و ما فيها و ضار كرده بدانچه در دست مردمانست از اموال دنيا و چون پروين بيرون برويم از نزد تو تا بازگردان و مردمان ميباشيم دوست ميداريم دنيا را گفت اي حمران بدرستي كه آن از قلوبست كه گاه بسهل بر آنكه اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله گفتند يا رسول الله ما ميترسيم بر خود نفاق را گفت چرا ميترسيد ازان گفتند هر گاه كه ما نزد تو باشيم تو تذكير و ترغيب ما ميفرمائي و دل در سان ميشود و دنيا را فراموش ميكنيم و زاهد ميگردد در ان حتا كه گويا معاينه مي بينيم آخرت و جنت و نار را در پيش تو و چون خارج ميشويم از نزد تو و داخل ميگرديم ببيوت خود زن و فرزندان اولاد ميكنيم و عيال را مي بينيم و اهل را ملاحظه ميكنيم نزديك ميشود كه كم يا كل از حال خود از آنچه بوديم بران نزد تو و گويا كه ما بر خيري نبوديم آيا ميترسي بر ما كه اين منفي نفاق باشد پس گفت اي نزار رسول الله هم گاه از همچو خطوات شيطان است كه ترغيب ميكند شما را بدان الله كه اگر مداومت كنيد بر اي حال كه گفتيد و وصف كرديد نفس خود را بران هر آينه مصافحه كنند شما

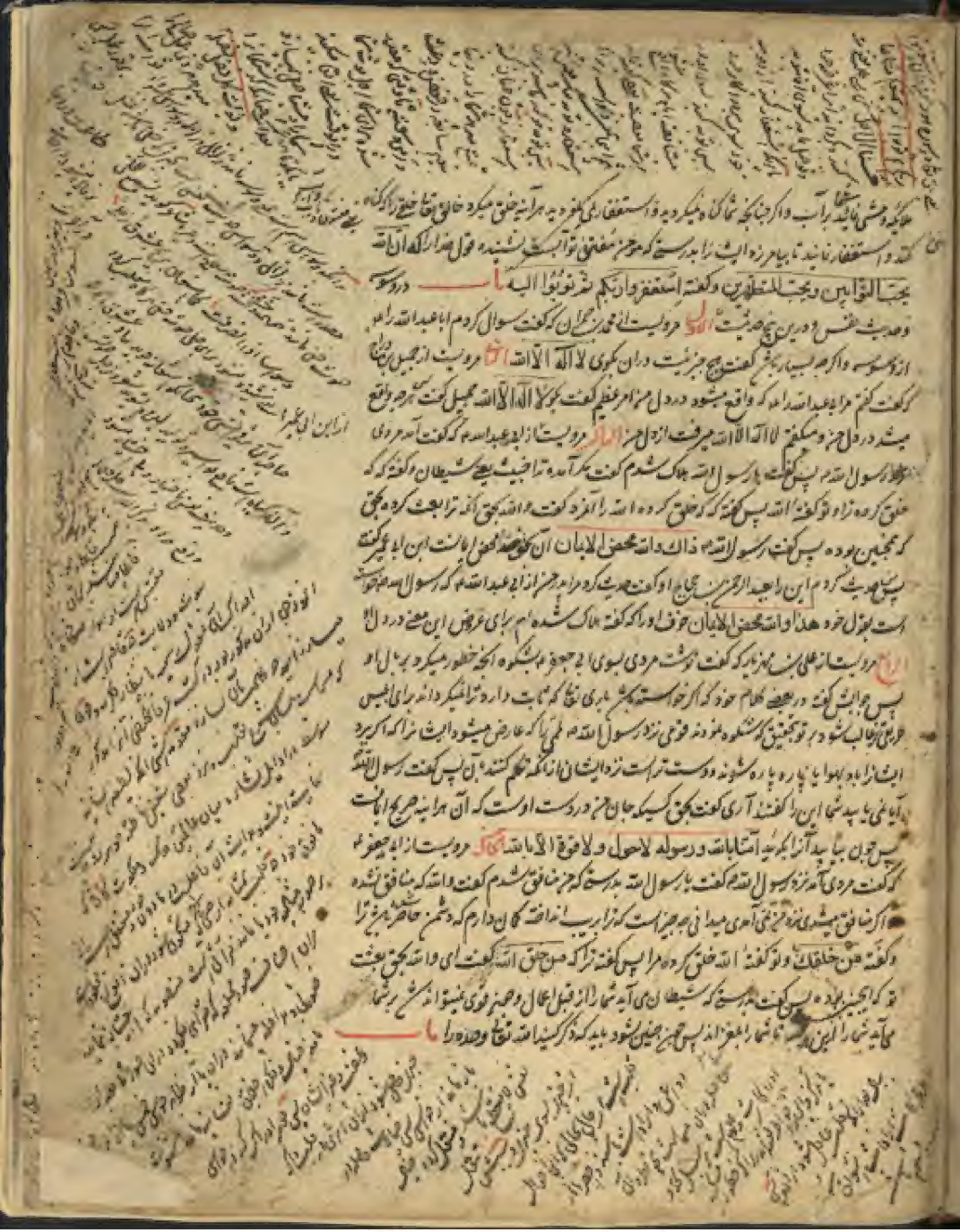

عليكه وحشي عايد شما را بر آب و اگر چنانچه شما گاه ميگرديد و استغفار ميكرديد خالق شما خلقي را كه گناه كند و استغفار نمايند تا بيامرزد ايشان را بدرستي كه موصوف متفقي تواب شنيده قول خداي را كه آن الله يحب التوابين و يحب المتطهرين و گفته استغفروا ربكم ثم توبوا اليه ما ——— در سوء و حديث نفس و در بين همچو بيت اول مرويست از محمد بن حمران كه گفت سوال كردم ابا عبد الله را از وسوسه و اگر چه بسيار باشد گفت هيچ چيز نيست دران بگوي لا اله الا الله الا الله ثاني مرويست از مجيس بن سليمان كه گفت گفتم مر ابا عبد الله را كه واقع ميشود در دل من امر عظيم گفت بگو لا اله الا الله الا الله مجيس گفت سر چه واقع ميشد در دل من و ميگفتم لا اله الا الله ميرفت از دل من ثالث مرويست از ابا عبد الله عليه السلام كه گفت آمد مردي نزد رسول الله صلى الله عليه و آله پس گفت يا رسول الله هلاك شدم گفت چه آمده ترا خبيث يعني شيطان گفت كه گفت خلق كرده زاد تو گفته الله پس گفت كه گفته خلق كرده الله ترا آفريد گفت والله بحق آنكه ترا بحق خلق كرده زاد تو گفته الله پس گفت كه گفته خلق كرده الله را آفريد گفت والله بحق آنكه ترا بحق كرده بحق مجبين بوده پس گفت رسول الله ذاك دينه محض الايمان آن كه خطه محض ايمانست ابن ابا عمير گفت پس حديث كردم اين را عبد الرحمن بن حجاج او گفت حديث كرد مرا حمران از ابا عبد الله عليه السلام كه رسول الله صلى الله عليه و آله گفت است بقول خود هذا و الله محض الايمان خوف او را كه گفته هلاك شده ام براي عرض اين معني در دل او ثالث مرويست از علي بن مهزيار كه گفت نوشت مردي بسوي ابا جعفر عليه السلام شكوه انچه خطور ميكرد بر دل او پس جوابش گفت در بعضه كلام خود كه اگر خواسته بكند بشر باري نجات كه نجات دارد ترا منكر دانه براي ابليس عرضي را غالب شود در تو تحقيق كرشوه و نوشته نزد رسول الله صلى الله عليه و آله كه عارض ميشود مرا كه گمان ميكنم كه هلاك شوم و ابليس ترا آنرا باد هوا يا پاره پاره شوند و دست تر است نزد ايشان از انكه تكلم كنند بان پس گفت رسول الله صلى الله عليه و آله آيا مي يابد شما اين را گفتند آري گفت بخ بخ كسيكه جان محمد در دست اوست كه آن هر آينه صريح ايمانست پس چون بيابد آنرا بگويد آمنا بالله و رسوله لا حول و لا قوة الا بالله ثالث مرويست از ابا جعفر عليه السلام كه گفت مردي آمد نزد رسول الله صلى الله عليه و آله گفت يا رسول الله بدرستي كه من منافق شدم گفت و الله كه منافق نشده اگر منافق ميشدي نزد من آمدي مبدا اي چه چيزست كه ترا بر اين ناقه گمان داده گفت كه ان دارم كه دشمن حاضر ميكند ترا و گفته من خلقك و تو گفته الله خلق كرده مرا پس گفته ترا كه من خلق الله گفت اي و الله بحق بعثت تو كه اينچنين بوده پس گفت بدرستي كه شيطان مي آيد شما را از قبل اعمال و چيزي قوي نميشود از شر شما مگر آيد نهار اين را بعفو از شما پس چون چنين شود بايد كه ذكر كنيد الله تعالى وحده را

الثالث مرویست از ابا عبد الله علیه السلام در قول الله عز و جل فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف کسی که بیاید به او موعظه از جانب پروردگارش پس منتهی شود از آنچه که در گذشته بر او پس معفو خواهد بود گفت مراد به موعظه توبه است الرابع مرویست از ابا عبد الله علیه السلام که گفت در قول الله عز و جل یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا گفت توبه میکند بنده و از گناه خود پس عود میکند بسوی آن گناه و محمد بن فضیل گفت گفت ابو الحسن علیه السلام که اصحاب عبد الله در پروردگار را نامند که مستقیمان و توابان باشند الخامس مرویست از ابا بصیر که گفت گفتم مر ابا عبد الله علیه السلام را که ما میشنویم از شما که میگوئید که هر که توبه کند از گناه خود توبه او مقبول است و از گناه خود آمرزیده میشود پس چه حاجت است به استغفار گفت ای ابا بصیر آیا نمیشنوی قول خدای عز و جل را که میگوید یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا گفت ان کفاره آن گناه است که عود نکند بسوی آن گناه دوباره السادس مرویست از ابا عبد الله علیه السلام که گفت توبه بر خدای تعالی واجب است از برای هر گناهی که از او سر زند اگرچه بسیار باشد مثل گناهان اهل زمان خود و

الف روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام که در کوفه بالای منبر رفت و ستایش جلیل جبار و ثنای پروردگار بجای آورد
پس گفت ای مردمان مرا نشاید بر شما که دروغ بندم بر قسم است این را آهسته گفت و اورا
جمحه غرفه یا امیرالمؤمنین گفتند که گناه بر قسم است پس ساکت شد پس گفت اورا
اگاه اراده دارم که تفسیر کنم آنرا یکی عارض شود مرا بهری یعنی انقطاع نفس از ماندگی که حایل شود میان من
و میان کلام آری دروغ بر قسم گونه ای است مغفور و دروغی است غیر مغفور و دروغی است
که امید داریم برای حاضران خویش و میرسیم بران گفت یا امیرالمؤمنین بیان کن آنرا برای ما گفت آری بیان
میکنم اما دروغی که مغفور است هر بنده که معاقب نشود از خدای تعالی دروغ و خود در دنیا پس الله تعالی احلم
اکرم است از اینکه عقاب کند بنده خود را دو بار و اما دروغی که مغفور نشود هر آن مقام عباد است بعضی
مر بعضی را بدرستی که الله تبارک و تعالی هرگاه بروز کند برای خلق خود قسم خورد و نفس خود و گفته جزت من
وجلالت من که نمیگذارد ظلم ظالم و لو کف بکف و لو صفحه کف ولو نطفه ما بین الفوا و الی الجوا فیقتص
للعباد بعضهم من بعض حتی لا یبقی لاحد علی احد مظلمة ثم یعیدهم الحساب اگر بعلم کف بکف بار دیگر
واگر صفح کف بار دیگر واگر بعلق یکی شاخ زدنی شاخ دار بار دیگر از حیوانات به باشاخ که آن قصاص کرده میشود برای
عباد بعضی انبات را از بعضی تا اگر نازاعی را بر اعرابی مظلوم پس معبوث مشوند برای حساب الا آنها که ذنبی
ذنبی است که پوشیده است آنرا حق تعالی بر خلق خود و روزی کرده او را توبه از ان گناه پس او صبح کرده خایف
بوده از گناه خود راجی بوده از رحمت خود و ما نیز برای او همچنانیم که او برای نفس خود امید میداریم برای او
رحمت را و میرسیم برای او عذاب ب روایت از ان که گفت سوال کردم از جعفر ابن محمد از مردی که اقامه شده
باشد بر وصی در رجم آیا معاقب میشود در آخرت گفت الله تعالی ارحم از انست که نفتی
در تعجیل عقوبت دنب و در ریاضت دنیا پس نزدیک است ج روایت از ابا جعفر علیه السلام که گفت بدرستی که حق تعالی هرگاه
اراده کند بنده را که اکرام کند او را گناهی بکشد مبتلی سازد او را بانچه اگر همچنان کند مبتلا سازد
بجایجه و اگر همچنان کند بحث کند بر موت را بلکه آن گناه و گفت هرگاه از او این بگذرد که او را
کند عبدی را و او را زنده او حسنه باقی صحیح کند بدن او را پس اگر جنان کند توسعه کند در رزق او و اگر
پس اگر جنان کند آسان کرداند بر موت او را تا ملاقات آن حسنه او باقی ج روایت از ابا عبدالله علیه السلام که
او را تا ظهر او شود مر او را گفت بدرستی که هرگاه بنده و باقی شود از علی چیزی که کفاره آن شود و مبتلی کرداند
او را بحسنه او را و مرتب ساخته او را

او را حق تعالی بجان تا کفاره او شود ا روایت از رسول الله که گفت گفته است تعالی و تقدس ابهوت
و جلال هر قسم که بیرون بنیرم بنده را از دنیا چون اراده آن داشته باشم که او را رحمت کنم تا استیفا
کند از همه جمیع خطیئه او را که کرده باشد در جسد او یا بتنگی در رزق او یا بخوفی در دنیای او پس اگر بقیه
ماند او را چیزی سخت که بر موت او را بهوت هر جلالت هر قسم که بیرون بنیرم بنده را از دنیا در حالی
که مرا اراده عذاب او داشته باشم تا که توفیه کنم کل حسنه او را یا بتوسعه در رزق او و یا بصحت در جسم او
و یا بچیزی در دنیای او پس اگر بقیه ماند او را بهوت آسان کردانم بر موت او را ا روایت از ابا عبدالله
که گفت بدرستی که موحد را هر اینه هول ما رسد در یوم او تا مغفور کرده و کناه او و هر اینه مخلص کرده
در میان بعضی نهایت دو مرض و ضعف کرفتار شده تا مغفور شود کناه او ا روایت از ابا عبدالله
که گفت هرگاه اراده کند حق تعالی خیری را بعبدی تعجیل میکند در دنیا عقوبت او را و اگر اراده نماید بعبدی
بدی را امساک میکند بر کناه او را تا موافاة کند بان در روز قیامت ا روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام در
قول الله عزوجل وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر گفت ثابت است از انچه
رکی بیت بجمیدن آن و نه شکستن چوبی و نه خدشیدن عودی الا بکناهی و آنچه عفو میکند الله تعالی
اکثر از ان چیز است که انتقام میکشد پس کسی را که حق تعالی تعجیل عقوبت کناه او کند در دنیا اکرم
و اجل هر از انکه عود کند در عقوبت او در آخرة ا روایت از رسول الله که گفت عیشه هم وغم
باموحد است تا کفاره بر وی کناه ا روایت از ابا عبدالله که گفت بدرستی که بنده موحد معموم
میشود در دنیا تا بروی رود از دنیا در حالی که باو کناهی نباشد ا روایت از ابا جعفر که گفت
لا یزال هم وغم بموحد باشد تا نگذارد بر وی کناهی ا روایت از رسول الله که گفت گفته است
حق تعالی که نیست از بنده که اراده آن داشته باشم که او را داخل جنت کنم الا که مبتلی سازم او را در جسد او
پس اگر آن کفاره ذنوب او شود والا سخت کنم بر وی نزد موت او تا انکه پیش هر آید به کناه پس داخل
جنت کردانم او را و نیست بنده که اراده کنم از انکه او را داخل نار سازم الا که صحیح کردانم برای او جسم او را
پس اگر آن بوده باشد تمام انچه از هر طلب کرده باشد تمام باشد والا ایمن کردانم خوف او را از سلطان او پس
اگر آن تمام باشد برای طلب او از هر تمام باشد والا وسعت دهم بر وی در رزق او و اگر آن تمام باشد برای
مطلوب او تمام باشد والا خوار کردانم بر موت او تا بیاید نزد من در حالی که هیچ حسنه باشد او را پس داخل

٤٥٢
٢١٥